

مباحثی با «حزب کمونیست ایران»



آب در خوابگاه مورچگان : «دریای بیکران لیبرالیسم وحدت کمونیست»

«ما تریالیسم هوشمندانه به
ایده آلیسم هوشمندانه
نزدیک تر است تا به
ما تریالیسم ابلهانه»
و ای ولنین

در شماره ۱۲ نشریه «کمونیست»، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، مورخ
۲۵ شهریور ۱۳۶۳، مقاله ای تحت عنوان «وحدت کمونیستی و اندرزهای لیبرالی» به
قلم آقای رضا مقدم انتشار یافت و متن آن بار دیگر بصورت گفتار رادیویی در ۲۳ مهرماه
۱۳۶۳ از «صدای حزب کمونیست ایران» پخش گردید. این نوشته چند صفحه‌ای
«نقدی است بر اجزاء پراکنده ای از بخش اول مقاله «شورای ملی مقاومت تنه‌ها
آلترناتیو دموکراتیک؟ - بررسی مسئله آلترناتیو» که در شماره اول «اندیشه رهائسی»
مورخ اسفند ۱۳۶۲، انتشار یافته بود.

آن نوشته کوتاه را می‌توان آئینه تمام‌نحاشی از «نقد» های تا کنون منتشر
شده با اصطلاح حزب کمونیست ایران دانست. این نوشته تمامی خصوصیات ادبیات
این جریان را در بر دارد. با این حال چند خصوصیت «بارز» و «برجسته»، آنرا
از دیگر نقدهای عامیانه رایج در ادبیات این «حزب» متمایز می‌کند. تا جایی که
به تعبیری می‌توان نوشته، مورد بحث را نوعی «اعجاز» در پلمیک‌های سیاسی
دانست. در کمتر نوشته، کوتاهی می‌توان تا این حد:

- اولا- با تحریفات و جعلیات مستقیم و غیر مستقیم روبرو شد .
 ثانيا- شاهد عجز نویسندگان از درك ساده ترین مطالب و مقولات سیاسی بود .
 ثالثا- با حاشیه روی های (بی ربط) مواجه شد .
 رابعا- آحاد تفکر انحرافی را بوضوح در مقابل خود یافت .

بطوری که، حتی محض نمونه نمی توان در عبارات این ناقد محترم- آن هم در مقاله ای اساسا جدلی و فاقد بار شوریک- با اشتباهات فاحش شوریک و متدولوژیک مواجهه نشد . علاوه بر این ها در نوشته "ناقدانه" آقای مقدم حتی يك مورد - بله يــــك مورد - نیز وجود ندارد که ایشان مطلبی را صحیح و دقیق، یعنی بدون تحریف و خارج از متن، مورد استفاده قرار نداده باشند . تعجب آور می نماید ولی واقعیت این است که تعداد تحریفات مستقیم و غیر مستقیم نویسندگان مقاله مزبور - برداشت های نادرست و نابجا به کنار - حتی از تعداد نقل قول های مورد استفاده ایشان نیز بیشتر است .

جالب آن است که چنین نوشته ای توسط کسانی به نگارش در می آید که قضاوت آن ها در باره خودشان چنین است :

"جنبش کمونیستی ایران، نشان رهبران فکری، ایدئولوگ ها و سازماندهان خود را یافته است" (۱) .

و اظهار نظرشان در باره مقاله ای که قصد جدل با آن را داشته اند این چنین است:
 "در این مقاله وحدت کمونیستی آنقدر فاکت برای اثبات این نکته ["لیبرالیسم وحدت کمونیستی"] زیاد است که ما برای انتخاب تعدادی از آن ها از حد وفور در مضیقه بودیم . نقل قول هایی که در این نوشته استفاده شده است تنها مشتی از آن خروار است . خواننده خود می تواند برای دستیابی به این دریای بیکران لیبرالیسم به خود نوشته رجوع کند" (۲) .

معلوم نیست که اگر این "رهبران فکری، ایدئولوگ ها و سازماندهان جنبش کمونیستی ایران" دست به "نقد" مقاله ای زده بودند که در آن از نظر "فاکت" از "حد وفور" در مضیقه نبودند، چه دسته گلی به آب می دادند و بر کدام پیام

۱- "کارگر کمونیست"، "ارگان اتحاد مبارزان کمونیست"، شماره ۲، اسفند ۱۳۶۰، صفحه ۱۱ .

۲- "کمونیست"، "ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران"، شماره ۱۲، شهریور ۱۳۶۳، صفحات ۱ و ۵، تاکیدها و گروه از ماست .

طشت رسوائی خود را می‌کوفتند .

با این همه قصد ما در نوشته حاضر پرداختن به تمامی این تحریفات و کج فهمی هان نیست (چرا که تعداد صفحات نوشته به چند برابر حجم کنونی خواهد رسید) و به سیاق آقای مقدم "خواننده" را به "خود نوشته رجوع" می‌دهیم. البته به شیوه ای درست: یعنی با کلیشه کردن متن کامل نقد "نشریه کمونیست" و مطالب صحیح (یعنی بدون تحریف) آن صفحات مورد استناد نویسندگان حزبی از مقاله "اندیشه رهائی" (در بخش ضمیمه) . بعنوان "مشتی از خروار" اشاراتی نیز خواهیم داشت به پاره ای از تحریفات ایشان، البته باز به شیوه ای درست، یعنی با مقایسه آنچه از قول ما نقل کرده اند و آنچه در واقع ما نوشته ایم و در نشریه "اندیشه رهائی" چاپ شده است . در این بررسی به اختصار، اشاراتی خواهیم داشت به ارتباط این تحریفات با بنیادهای فکری منقد "حزبی"، اما بنحو اصولی: یعنی با نمایان کردن تظاهرات این بنیادهای فکری و تداوم آن‌ها در دیگر نوشته‌های امک و "حزب کمونیست ایران" و نیز نشان دادن و محسوس کردن این امر که بین شرافت سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی ارتباطی متقابل وجود دارد . این بررسی کوتاه فرصت مجددی است تا نشان داده شود که عدم آشنائی با مفاهیم اولیه و پیش پا افتاده سیاسی، عدم آگاهی نسبت به معضلات و مشکلات پیچیده اجتماعی و کوشش در جهت ساده کردن یا ساده دیدن آن‌ها، چگونه می‌تواند مدعیان تغییر مناسبات اجتماعی موجود را - حتی در صورت متصور بودن نیت‌های خوب و مبارزاتی اولیه - به زائده‌ای از ارزش‌ها و مناسبات موجود تبدیل کند . بدیهی است آنچه بعنوان تبیین وجود یا عدم صداقت سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی و نیز کج اندیشی‌های "روشنفکرانه" مدعیان رهبری پرولتاریا مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، به "حزبی" که او را بعنوان "رهبر" یا یکی از "رهبران" خود می‌پذیرد نیز قابل تعمیم است . به عبارت دیگر آنچه مورد بررسی است نه اعتبار شخصی یا سیاسی یک فرد معین بلکه سلامت و درایت فکری و عقلی جریانی است که در رویای رهبری پرولتاریای ایران بسر می‌برد .

اگر ادعاهائی چون "نپایدگی طبقه کارگر"، "رهبری پرولتاریای ایران" و غیره که در هر سطر از نشریات "حزب کمونیست ایران" تکرار می‌شود نبود، اگر این القائات و تصورات خام - که تجارب غنی جنبش کمونیستی جهان و ایران بی پایه بود نشان را بارها نشان داده - بازتاب خارجی نمی‌یافت و همچون تخیلات آزمندانانه طالبین قدرت و خود کامگی در جامعه محنت زده ما طرفدارانی نداشت، حتی همین افشاگری در زمینه میزان صداقت سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی روشنفکران مدعی

”رهبری پرولتاریای ایران” ضرورتی پیدا نمی‌کرد.

اما متأسفانه در جامعه‌ای که هنوز این نوع ادعاها دارای جذبه و کشش معینسی است، در جنبشی که در آن بهرحال از انواع این رهبران خود گمارده پرولتاریا بوفسور یافت می‌شود، در جامعه‌ای که انرژی‌های موجود بجای پرداختن به مشکلات و معضلات مهم در يك دور باطل به هدر می‌روند، در جنبشی که بحث سیاسی بین نیروهای مختلف آن از کانال سالمی در جریان نیست، برای نشان دادن انحرافی بودن، سترون بودن و زیان بار بودن برخوردار هائی از نوع ”حزب کمونیست ایران“، به ناچار باید در حد معینی به اینگونه مباحث کردن گذاشت.

اگر بخشی هائی از نوشته حاضر طولانی یا کسل کننده جلوه کند، پیشاپیش از خواننده عذر می‌خواهیم ولی باید توجه داشت وقتی که ادعا می‌کنیم مقاله چاپ شده در نشریه ”کمونیست“ سراپا تهمت و تحریف است، برای این که این امر در حد همان ادعا باقی نماند، چاره‌ای جز این نیست که در يك بررسی تطبیقی، موارد تحریف و اتهام (از طریق نقل متن دقیق کلمات یا عبارات چاپ شده ”اندیشه رهائی“ و نقل قول - تحریف شده - آن‌ها در نشریه ”کمونیست“) را در کنار هم قرار دهیم. يك چنین بررسی اصولی متأسفانه نمی‌تواند ”طولانی“ نباشد. ضمناً باید قبول کرد که وارد شدن در اینگونه جدل‌ها نه تنها برای ما خوشحال کننده نیست بلکه مشمئز کننده و آزار دهنده است ولی متأسفانه، بطوری که توضیح خواهیم داد، در مواردی اجتناب ناپذیر است. باید به نویسندگان حزبی و همه کسانی که برای دسترسی به اهداف مورد نظر خود بهر وسیله رقت‌انگیزی متوسل می‌شوند و نوشته‌های خود را بر مبنای تهمت و دروغ و تحریف استوار می‌سازند، نشان داد که توسل به اینگونه حربه‌ها بی‌آینده است و برایشان نیز حاصلی جز بی‌اعتباری در بر نخواهد داشت. باید نشان داد که اینگونه برخوردار هائی ناسالم و غیر صادقانه يك برخوردار کمونیستی نیست و برای نشان دادن این امر و برای این که اینگونه برخوردار ها در چپ‌ایران بصورت يك روش ادامه نیابد و مهم‌تر از همه این‌ها برای این که اینگونه برخوردار ها نه فقط به بی‌اعتباری يك سازمان چپ بلکه به بی‌اعتباری کل چپ ایران منجر نشود، چاره‌ای جز وارد شدن در اینگونه پلمیک‌ها نیست. وقتی که سازمان وحشده کمونیستی - بطوری که در صفحات بعد خواهیم دید - اینگونه کینه توزانه مورد حمله قرار می‌گیرد، وقتی که يك نوشته چاپ شده، پخش شده و قابل دسترس همگان، تا این حد شرم‌آور تحریف می‌شود، برای این که حقیقت، جهت کسانی که به آن نوشته دسترسی ندارند، در پشت پرده‌ای از ابهام باقی نماند، چکار باید کرد؟ آیا چاره‌ای جز این وجود دارد که کلمات و عبارات دقیق چاپ شده در مقابل کلمات

و عبارات تحریف شده قرار گیرند؟ مهم تر از این، آیا باید ندید و نشان نداد که توسل به اینگونه وسیله های رقت انگیز دقیقاً و مشخصاً در خدمت کدام هدف - بهمان اندازه رقت انگیز - قرار می گیرد؟ وقتی که يك "نقد" هیچ بحث مشخصی ارائه نمی دهد که بتوان بطور اصولی به آن پرداخت، وقتی که يك نظر در مقابل يك نظر دیگر مطرح نیست تا از یکی دفاع شود و نادرست بودن دیگری مورد بررسی قرار گیرد، چکار باید کرد؟ وقتی که سرپای يك نوشته "انتقادی"، تهمت است. دشنام است، تحریف است، وقتی که کلمات و عبارات يك مقاله چاپ شده و قابل دسترس همگان، تحریف می شود، سرهم بندی می شود، قیچی کاری می شود، مبتدای يك جمله از یکجا و خبر آن از جای دیگر - از يك عبارت دیگر در چند صفحه بعد - به هم متصل می شود، آسمان و ریسمان به هم بافته میشود، زمین و آسمان به هم دوخته می شود تا بالاخره "ثابت" گردد که مثلاً "وحدت کمونیستی"، "لیبرال" است، در "دریای بیکران لیبرالیسم" غوطه ور است، "مشاور بورژوازی" است، چاره چیست؟ آیا باید در مقابل اینگونه برخوردهای مدعیان کمونیسم سکوت کرد و بسا خونسردی ناظر سقوط ارزش ها و آرمان کمونیستی بود؟

ما در مقابله با اینگونه برخوردها فقط حق طبیعی دفاع از خود را منظر نداریم بلکه هدف مهمتری را دنبال می کنیم: دفاع از حیثیت و اعتبار بالقوه چپ (و یا بیش از این ها مخدوش شدن بالفعل آن حیثیت و اعتبار)، دفاع از ارزش های کمونیستی، و در هم شکستن، بی آبرو کردن و بی آینده نمایانیدن اخلاق و سنت های ماقبل سرمایه داری، بورژوائی و استالینی متکی بر ریاکاری، دروغ، تهمت، توطئه، تحریف ... چه باک که جوابیه ما تند باشد و یا چنین جلوه کند. و خامت هولنساک مسئله این تندی را نه توجیه بل تبرئه می کند. در مقابل امری این چنین وخیم، که به حیثیت ما، به شرافت انسانی ما، به دلیل وجودی ما و به آرمان ما دهن کجی می کند، نمی توان آرامش بودایی و گذشت مسیحائی را موعظه کرد. بقول سعدی:

ای برادر ما به گرداب اندریم آن که شنعت می کند بر ساحل است.

باری، برای آن که مطالب عنوان شده در صفحات فوق در باره "نقد" منسدرج در نشریه "کمونیست" بعنوان اتهام تلقی نشود، به بررسی بخش هایی از این نوشته می پردازیم.



شنا در عرض جوی آب

اولین کوشش نویسندۀ "حزبی" ما برای غرق نشدن در "دریای بیکران لیبرالیسم" وحدت کمونیستی" با سطر اول مقاله وی آغاز می‌شود. ایشان ظاهراً در اولین تمرین خود برای "نقد" نویسی به تعیین چهار چوبی خیالی برای نوشتن دنباله داری در شماره اول "اندیشه رهائی" که در تاریخ نگارش مقاله "کمونیست" بخشی از آن انتشار خارجی یافته بود - می‌پردازند و بسیار قاطعانه مدعی می‌شوند:

"اندیشه رهائی" نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی در شماره اول خود (اسفند ۶۲) قسمت اول مقاله دنباله داری را بنام "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟" به چاپ رسانده که قرار است در ادامه آن موقعیت و شانس به قدرت رسیدن هر يك از آلترناتیوهای رژیم جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار دهد" (۲).

عبارت بسیار روشن است: بنظر آقای مقدم "قرار است" در بخش‌های بعدی مقاله دنباله دار شماره اول "اندیشه رهائی" و "در ادامه آن" موقعیت و شانس به قدرت رسیدن هر يك از آلترناتیوهای رژیم جمهوری اسلامی، "مورد بررسی قرار گیرد" اظهار اطلاع نویسندۀ "قرار است" را اگر ناشی از ارتباطات ایشان با عالم غیب و ارواح ندانیم، باید گمان بریم که در بخش اول نوشته چاپ شده در شماره اول "اندیشه رهائی"، لابد نکته یا نکات یا شاید اشاراتی وجود داشته است که بتواند پایه چنان استنباطی قرار گیرد. اما مراجعه مجدد ما به مقاله نیز چنین برداشتی را جایز نشموده است. آن هم بدلیل بسیار ساده زیر:

يك - در کنار تیتراصلی بخش اول مقاله: "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟"، تیترا دوم نیز وجود داشت: "۱- بررسی مسئله آلترناتیو" گمان نمی‌رود کسی نداند (و یکی از "رهبران پرولتاریا" حتماً باید بداند) که تیترا اول، دربر گیرنده مفاد کلی يك مقاله دنباله دار و یا مضمون کلی آن است و تیترا دوم، دامنه بررسی در يك بخش از آن مقاله را روشن می‌کند. ولی بطوری که در عبارت "نقل شده" در فوق از ایشان دیده ایم این تیترا دوم (که به تنهایی بیانگر محدوده بررسی در آن بخش از مقاله بود) به هنگام نقل مطالب از جانب نویسندۀ از قلم افتاده است و لابد می‌بایست از قلم بیفتد تا خوانندگان نشریه "کمونیست" درمورد

۲- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۱، تأکیدها از ماست.

پیشگویی های پیامبر گونه و نتیجه گیری های عالمانه شان تردید نکنند . باری، تحد عنوان این تیتروم، در متن بخش اول مقاله، بررسی شوریک و سیاسی "مسئله آلترناتیو" در دوران انقلاب و بعد از آن انجام گرفته است . توجه باین تیتروم و خواندن دقیق مقاله علی القاعده می بایست ایشان را در صدور چنان حکم محتاط کند . عبارت ساده تر این که تیتروم (" بررسی مسئله آلترناتیو ") نشان می دهد که در همان بخش از مقاله - و نه در ادامه آن -، به " مسئله آلترناتیو" پرداخته شده است .

دو - در همان اولین صفحه مقاله ما (صفحه ۱۱ " اندیشه رهائی ") با وضوح تمام آمده بود :

" همچنین بحث ما در این مقاله [یعنی در کل مقاله] حول چگونگی اوضاع سازمان های اپوزیسیون بطور اعم و جنبش چپ بطور اخص و تشریح موقعیت حاکمیت نیست . این مسائل نیز به تفصیل در شماره های ۳ و ۴ " رهائی " (دوره سوم) مورد بحث قرار گرفته اند . بحث ما در اینجا عمدتاً بر روی مسئله آلترناتیو و از این طریق پرداخت به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم جمهوری اسلامی متمرکز است " (۴) .

نکات تاکید شده در اینجا به اندازه کافی گویایند . بدین معنا که مقاله خود موضوع مورد بحث و چهار چوب کلی اش را روشن کرده است . بصراحت گفته شده که " در این مقاله " یعنی در کل مقاله، " بحث " " حول چگونگی اوضاع سازمان های اپوزیسیون بطور اعم و جنبش چپ بطور اخص و تشریح موقعیت حاکمیت نیست " . و بدینگونه دقیقاً مشخص شده است که بحث حول چه مسائلی صورت نمی گیرد . و در همانجا تاکید شده که این مسائل به " تفصیل " در کجا مورد بحث قرار گرفته است . نکته دیگر این که در همانجا بصراحت آمده بود که " بحث ما در اینجا عمدتاً بر روی مسئله آلترناتیو و از این طریق پرداخت به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم اسلامی متمرکز است " . علی رغم همه این ها، آقای مقدم همچنان مدعی شده که قرار است " در ادامه مقاله " به مسائل مورد نظر ایشان پرداخته شود . یک از " رهبران پرولتاریا " نه تنها مسیر آتی جنبش، بلکه مسیر آتی مقاله ما را نی

۴ - " اندیشه رهائی " ، شماره ۱ ، اسفند ۱۳۶۲ ، صفحه ۱۱ ، تأکیدها و کروشده در متن چاپ شده " اندیشه رهائی " وجود نداشت .

تعیین می‌کند!

سه - با آن که مقاله در آن شماره "عمدنا" بر روی مسئله آلترناتیو و از این طریق پرداخت به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم اسلامی متمرکز بوده، با اینحال در همانجا (ونه "در ادامه آن") در حصد اشاره به "بررسی موفقیت و شانس" آلترناتیوهای دیگر نیز پرداخته شده است. این اشارات با در نظر گرفتن چشم انداز آتی تحولات حتمی سیاسی در ایران، با ملحوظ داشتن تاثیرات متعددی که انقلاب بهمن در ساختار طبقاتی جامعه به جا نهاده انجام گرفته بود ("اندیشه رهائی"، شماره اول، صفحات ۱۶ تا ۳۶).

چهار - حتی اگر مقاله "اندیشه رهائی" در مقدمه خود، در همان شماره، توضیحات لازم را نداده بود، ساختمان آن بخش از مقاله با اندازه کافی بیانگر این مسئله بود که "بررسی مسئله آلترناتیو" در همان شماره خاتمه می‌یابد. اگر آقای مقدم زحمت درست خواندن و فکر کردن را به خود داده بود، برای دسترسی به این نکته بدیهی با مشکلی مواجه نمی‌شد.

اما چرا تمام این نکات ساده که برای هر خواننده‌ای براحتمی قابل درک است، برای نویسندگان "حزبی" ما و برای "رهبران فکری، ایدئولوگ‌ها و سازماندهان" جنبش کمونیستی ایران حتی قابل تأمل نیست؟ ما یافتن "دلایل" اخلاقی چنین نحوه برخوردی را به خوانندگان خود و می‌گذاریم و به بیان اشاراتی کوتاه در باره علل سیاسی چنین مقدمه‌چینی‌ها، اکتفا می‌کنیم.

ظاهراً اینطور بنظر می‌رسد که آقای مقدم از طرف "دستگاه رهبری" با اصطلاح حزب کمونیست ایران "وظیفه" داشته که در نکوهش "لیبرالیسم" ما صفحاتی را سیاه کند. اما چون پای "استدلال" شان می‌لنگیده بجای نقد يك مقاله به داستان‌سرای می‌نشیند. او در ابتدا به ترسیم تصویری خیالی از آنچه ما نوشته‌ایم یا در آینده احتمالاً خواهیم نوشت مبادرت می‌ورزد تا در باره آنچه واقعا ("و" عمداً") گفته‌ایم به بحث نپردازد و مسیر بحث را نه چندان هوشمندانه به حواشی بکشد. شاید عجیب بنظر می‌رسد، ولی تمامی آنچه که ناقد ما در نوشته خود مورد توجه قرار داده است، سطوری است که ما "بعنوان" حاشیه بر متن ارائه داده‌ایم. البته برای ارباب ذهن خواننده و تکمیل القاءات قبلی و موجه جلوه دادن احکام بعدی، چند دشنام نیز نثار ما می‌کند. و سرانجام نتیجه می‌گیرد که:

"وحدت کمونیستی معتقد است شورای ملی مقاومت شانس آلترناتیو بودن خود را به میزان بیشتری (بعد از شهریور ۶۰) از دست داده است. چندین

علت آن را بر می‌شمرد و اضافه می‌کند این عوامل "بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و علی‌الخصوص سازمان مجاهدین خلق معنی دارد و حاشیه ایست بر متن" (۵).

نویسنده پس از رقم زدن اعتقادی برای ما و با حرکت از این اعتقاد مفروض و ساختگی (که البته بصورت يك حکم ارائه می‌شود) به نقد دیدگاه‌های "لیبرالیستی" نهفته در "وحدت کمونیستی" می‌پردازد. و پس از آسمان و ریسمان بافی، مسایلی را "ثابت" می‌کند. منجمله "ثابت" می‌کند که ما "لیبرالیم". آیا باید به خواندن این سناریو ادامه داد؟ کمی مکث در صحنه اول این نمایشنامه مبتدل ضروری است:

شنا در حوضچه

قبل از آن که به تماشای شنای قهرمان خود در این "دریای بیکران لیبرالیسم" ادامه دهیم، نگاهی به تقلاي "انقلابی" ایشان در اولین حوضچه می‌اندازیم. اگر نقل قولی را که نویسنده ظاهراً با استفاده مستقیم از مطالب ما آورده ("وحدت کمونیستی معتقد است شورای ملی مقاومت ۲۰۰۰") مورد توجه قرار دهیم، با کمال تعجب در می‌یابیم که:

۱- برخلاف نظر "منقد" حزبی، "وحدت کمونیستی" در باره شانس آلترناتیو بودن شورای ملی مقاومت هیچگونه "اعتقادی" ابراز نکرده است. حتی در ارتباط با موضوع مورد بحث ایشان، عباراتی نظیر "اعتقاد داریم"، "معتقدیم" و غیره را بکار نبرده است. آنچه در این ارتباط در مقاله "اندیشه رهائی" آمده نه اعتقاد بلکه "اشاراتی" "مختصر" و "تخمینی بر اساس داده‌های مشهود" ارزیابی بر حساب امکانات موجود "يك پیش بینی عمومی" (۶) در زمان نگارش مقاله بوده است. "اشاراتی" "مختصر" در مورد شانس این آلترناتیو در متحقق کردن

۵- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵۵.

۶- عین جمله "اندیشه رهائی" چنین است:

"اما قبل از آن که به بررسی بیشترمان در باره‌ی "دموکراتیک" بودن یکی از این آلترناتیوها یعنی آلترناتیو شورای ملی مقاومت بپردازیم، بد نیست مختصراً در مورد شانس این آلترناتیو در متحقق کردن خویش، اشاراتی بکنیم. تخمینی بر اساس داده‌های مشهود، ارزیابی بر حساب امکانات موجود، يك پیش بینی عمومی و نه يك پیش گوئی" (صفحه ۲۶).

خویش" و تبدیل "یک پیش بینی" به "اعتقاد" اگر نشان از عدم آگاهی نویسنده حزبی به معانی مختلف این واژه ها نباشد نشان از تحریف دیگری از جانب ایشان است. نشان دادن اعتقاد بجای پیش بینی، آن هم در یک محتوای غیر واقعی و خارج از مضمون اصلی، بویژه پس از منحرف کردن ذهن خواننده با مقدمه چینی ها و داستان سرائی ها در مورد هدف مقاله "اندیشه رهائی"، هر چه هست، شایسته منقذی که خود را کمونیست می نامد نیست. "معتقد" بودن و "پیش بینی کردن" در زبان فارسی به یک مفهوم و به یک معنا بکار برده نمی شود. پیش بینی اشارت به سیر حرکت احتمالی و بلا فصل یک وضع دائماً متحول دارد. در "پیش بینی" فرض بر تغییرات سریع در داده ها و عناصر تشکیل دهنده وضع موجود است. حال آن که در "اعتقاد" این چنین نیست. "اعتقاد" حداقل در این مفهوم ناظر بر مجموعه ای از ارزش های نظری یا سیاسی در باره تحول پدیده ای است که اجزای آن در مقطع مورد بحث کمابیش ثابت اند. این که آقای مقدم دو مقوله کاملاً متفاوت را یکسان جلوه می دهد و بقول معروف حرف دهان ما می گذارد، چندان هم بی حکمت نیست. حُسن آن برای ایشان حداقل دو گانه است: از یکسو با یک "اعتقاد" ما به بحث می نشیند و نه با یک "پیش بینی" و از سوی دیگر، زمینه ذهن خواننده را برای اعطاء لقب "مشاور بورژوازی" بما آماده می کند. "وحدت کمونیستی" که با چنین "اعتقادی" به میدان می آید، نقدش به شورای ملی مقاومت بمنظور رفع نقصان های این شورا و کمک به "اهداف بورژوائی" (۷) آن می باشد! ایشان اگر بجای "وحدت کمونیستی معتقد است" نوشته بودند که "وحدت کمونیستی پیش بینی کرده است" و نیز اگر از قول ما - در همان صفحه و همان پاراگراف مورد استناد - اضافه کرده بودند که:

"جامعه در حال تغییر و تحول است و هیچ چیز، حتی ارزیابی و تخمین سیاسی در زمینه های قدرت یابی این یا آن بخش از اپوزیسیون با یک دقت ریاضی امکان پذیر نیست".

۷- "کمونیست" همان شماره، صفحه ۶:

"وحدت کمونیستی نیز خطابش نه به کارگران و زحمتکشان، بلکه مجاهدین و شورای ملی مقاومت است و تلاش می کند تا به مجاهدین و شورای ملی مقاومت نشان دهد که هنگامی که به نصایح و پند و اندرزهای پدرانسه لیبرال هائی "داناتر" از خودشان گوش فرا دهند تا چه اندازه در رسیدن به اهداف بورژوائیشان موفق خواهند شد".

البته نمی‌توانستند نتایج بعدی مورد نظر خود را از آن استخراج فرمایند!

۲- آقای مقدم نه تنها "اشاراتی" "مختصر" و "يك" پیش‌بینی عمومی "در زمان نگارش مطالب را تا حد يك" اعتقاد "بالا برده است، بلکه آنرا خارج از مضمون نیز مورد استفاده قرار داده است. مطلب مورد استناد ایشان (که طبق معمول ادبیات حزبی، اشاره‌ای به ماخذ آن نشده) در صفحه ۲۶ نشریه "اندیشه‌رهائی" چاپ شده بود. اهمیت مطالب ارائه شده در صفحات قبلی (صفحات ۱۱ تا ۲۵ مقاله) صرفنظر از درستی یا نادرستی آن‌ها (که وی در مقاله خود وارد بحث درستی یا نادرستی آن‌ها نمی‌شود)، در طرح "مقدمات" و "مفروضاتی" بود که استخوانبندی آن بخش از مقاله "اندیشه‌رهائی" را تشکیل می‌دادند. بعد از ارائه "مقدمات" و "مفروضات" (تا پایان صفحه ۲۵)، در اوایل صفحه ۲۶ آمده بود:

"اما قبل از آن که به بررسی بیشترمان در باره "دموکراتیک" بودن یکی از این آلترناتیوها یعنی آلترناتیو شورای ملی مقاومت بپردازیم [که در شماره‌های بعدی "اندیشه‌رهائی" بدان پرداخته شد]، بد نیست مختصراً در مورد شانس این آلترناتیو در متحقق کردن خویش، اشاراتی بکنیم. تخمینی بر اساس داده‌های مشهود، ارزیابی بر حسب امکانات موجود، يك پیش‌بینی عمومی و نه يك پیشگویی. زیرا همان‌گونه که اشاره شد جامعه در حال تغییر و تحول است، و هیچ چیز، حتی ارزیابی و تخمین سیاسی در زمینه قدرت‌یابی این یا آن بخش از اپوزیسیون با يك دقت ریاضی، امکان‌پذیر نیست."

بالاخره در همان صفحه ۲۶ به عبارت مورد اشاره آقای مقدم می‌رسیم. متن چاپ شده آن (بسیار متفاوت با تصویری که ایشان ارائه می‌دهند) چنین است:

"شورای ملی مقاومت در شرایط معینی در دوران خاص بین خرداد و تیر و حتی شهریور ماه ۱۳۶۰ - همان زمانی که مسعود رجوی وعده بازگشت در طول روز و هفته به ایران را می‌داد - از شانس "تنها آلترناتیو بودن" آن هم با درصدی بسیار ضعیف‌تر از آنچه که خود و دیگران تصور می‌کردند، برخوردار بود، و تازه در آن موقع نیز از عواقب چنین کسب قدرتی بسدور نبود. اما امروز با مجموعه "تأم عواملی" که در بالا بر شمرده‌ایم [یعنی در طی ۱۶ صفحه، یعنی نیمی از آن "دریا"، یعنی يك "دریاچه"] و سپس از خروج جامعه از برزخ شوك ۳۰ خرداد و عوامل دیگری که در پائین اشاره خواهیم کرد، [یعنی طی ۱۴ صفحه دیگر، یعنی باز هم نیمی دیگر از آن "دریا"، یعنی يك "دریاچه" دیگر] شانس آلترناتیو بودن خود

را به میزان بیشتری از دست داده است . توضیحاتی که پیش از آن کـــه
دارای اهمیت واقعی باشند ، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت
و علی الخصوص سازمان مجاهدین خلق (بعنوان بدنه اصلی شورای ملی
مقاومت در مرحله اول و سپس یکی از دو رکن آن در مرحله بعدی) معنی
دارد . حاشیه ایست بر متن : ” .

بعبارت دیگر ناقد ما نه تنها اساسی ترین نکات مقاله را تعمداً فراموش می کند بلکه
نقد او تماماً ، در سرتاسر مقاله ، در حول همان ” پیش بینی ” (یا بقول ایشان :
” وحدت کمونیستی معتقد است ۰۰۰ ”) همان ” توضیحاتی که پیش از آن کـــه
دارای اهمیت واقعی باشند ” و همان ” حاشیه ایست بر متن ” متمرکز می گردد .

۳- در همین عبارت مورد استناد آقای مقدم علاوه بر فراموش کردن اساسی ترین
نکات قبلی (و مرتبط با آن ها) ، علاوه بر نادیده گرفتن مقدمات و مفروضات صفحات
پیشین و علاوه بر استفاده در یک محتوای غیر واقعی و خارج از مضمون ، یک استنباط
نادرست دیگر و جا افتادگی و تحریف نیز وجود دارد . برای نشان دادن دخل
و تصرف های ایشان چند نمونه را در زیر ذکر می کنیم :

الف- آقای مقدم می نویسد :

” اندیشه رهائی ” چندین علت آن را بر می شمرد و اضافه می کند این
عوامل ۰۰۰ ”

در تمام عبارت مورد استناد ایشان که ما بخشی از آن را نقل و ، متن کامل آن را کلیشه
کرده ایم ” چندین علت ” یا ” علت ” بچشم نمی خورد . بلکه ، دقیقاً آمده است :
” مجموعه تمام عواملی که در بالا بر شمردیم ” و ” عوامل دیگری که در پایین اشاره
خواهیم کرد ” . دلیل این ” بی دقتی ” چیست ؟ عدم آگاهی نسبت به معانی
مختلف این واژه ها ، تحریف و یا هر دو ؟ هر یک از شقوق فوق به تنهایی کافی است
که به ” اعتبار ” ایشان به مثابه یکی از ” رهبران پرولتاریای ایران ” لطمه وارد آورد .
اما هرچه هست در ورای این نوع تردستی های غیر زیرگانه (۸) که چنان که خواهیم
دید در بخش های دیگر نوشته ایشان در اشکال مختلف تکرار میشود ، دنیا ســـی

۸- می نویسیم ” غیر زیرگانه ” ، زیرا حداقل زیرکی باید به ” رهبران پرولتاریا ” حکم
می کرد که دریا بند ، دنیا با نشریات ” حزبی ” نظیر ” کمونیست ” و ” بسوی سوسیالیسم ”
و غیره آغاز و تمام نمیشود ، و هستند کسانی که حتی در این آشفته بازار سیاسی
نیز متوجه سفسطه بافی ها ، دروغگوئی ها ، و تحریف کردن ها و پشت هم اندازی
بشوند . امید داریم که دوستان ” حزبی ” از این تجربه بیاموزند .

از برداشت های خشك و مکانیکی نیز وجود دارد . مگر نه آن که در هر برداشتی از محیط اطراف، داده های قبلی ذهن نیز موثر است و مگر نه آن که انسان در بنسدت تصورات خود از وضع موجود است . از این نظر به هیچ عنوان تعجب آور نیست که "رهبر حزبی" ما "عوامل" را با "علت" ها یکسان بداند . صرف همین تحریف و وجود این پندار که "علت" و "عوامل" یکی است - جدا از آن که آگاهانه و یا ناآگاهانه به آن دست زده باشد - جلوه ای روشن از نحوه نگرش آن "دستگاه فکری" (۹) است که ایشان از پیروان آنند .

بویژه آن که منظور وی از این "علتی" که چندین بار جایش را با "عوامل" عوض می کنند ، چیزی جز "ماهیت" نیست . باید در "نقد" آقای مقدم "عوامل" به "چندین علت" تبدیل شود تا آسمان و ریسمان بانی های ایشان موجه جلوه کند ، تا ما متهم شویم که يك "تحلیل ماوراء طبقاتی" ارائه داده ایم و "ماهیت بورژوازی شورای ملی مقاومت و مجاهدین" را نادیده گرفته ایم :

"او [منظور نویسندگان از ضمیر سوم شخص مفرد ، سازمان وحدت کمونیستی است] با تحلیل ماوراء طبقاتی خود تمام ماهیت و عملکرد بورژوازی شورای ملی مقاومت و مجاهدین را به يك سلسله "اشتهاها" ناچیز تقلیل می دهد" (۱۰) .

ب- اشتباه دیگر نویسنده ما یکسان گرفتن "عوامل" با "توضیحات" است . ما می گوئیم "توضیحاتی که بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند" ، آقای مقدم می نویسد : این "عوامل" بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند " . فرض کنیم که در اینجا قصد تحریف را نداشته اند و فقط نمی دانستند که "توضیح" يك "علت" با "عوامل" متفاوت است . در این حالت نیز جز اظهار تاسف برای ایشان کاری از دست ما ساخته نیست .

ج - آقای رضا مقدم ، نه تنها در جمله ای که ما در گیومه قرار داده بودیم ، دست

۹- ما در باره این "دستگاه فکری" و نمود های دیگر آن نحوه نگرش در شماره ۳ و ۴ "اندیشه رهائی" در مدخل همین مباحث، تحت عنوان "حزب کمونیست ایران یا حزب کمونیست امک" اشاره ای داشته ایم . در بخش های پایانی همین مقاله نیز به آن خواهیم پرداخت . برای "کالبد شکافی" این "دستگاه فکری" نگاه کنید به مقاله "رهائی" شماره ۸ ، مهرماه ۱۳۶۴ ، تحت عنوان "پوپولیسم، بوندیسم، استالینیسم، کالبد شکافی حزب کمونیست ایران" .

۱۰- "کمونیست" ، شماره ۱۲ ، صفحه ۵ ، تاکید و گروه از ماست .

برده اند ، بلکه علاوه بر آن تفکیر درستى را که در مقطع نگارش مقاله بین "شورای ملی مقاومت" و "سازمان مجاهدین خلق" قائل شده بودیم با حذف يك پراگماتیک از نوشته ما ، مسخ کرده است . و با این کار منقد ناشی ما حیثیت خود و "حزبى" را کسبه یکی از "رهبران فکرى ، ایدئولوگ و سازماندهان" آن است به بازی می‌گیرد . آقای مقدم بلااستثناء همه جا در مقاله خود این دو یعنی شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق (در زمان نگارش مقاله "اندیشه رهائى") را یکی می‌پندارد . برای ایشان ماهیت اجزاء يك ائتلاف یکسان است . البته بعداً اشاره خواهیم کرد ، که چگونه این یکسان پندارى ، هم حکایت از نادانى دارد و هم مصلحتى است . فعلاً و مجدداً آنچه را که آقای مقدم از قول ما نوشته است ، نقل می‌کنیم و بعد یکبار دیگر متن چاپ شده آن در "اندیشه رهائى" را می‌آوریم .

آقای مقدم از قول ما "نقل" می‌کند :

"... این عوامل" بیش از آن که دارای اهمیت واقعى باشند ، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و على الخصوص سازمان مجاهدین خلق معنسى دارد و حاشیه ایست بر متن" (تأکید در نوشته چاپ شده در نشریه "کمونیست") .

ما نوشته بودیم :

"... توضیحاتی که بیش از آن که دارای اهمیت واقعى باشند ، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و على الخصوص سازمان مجاهدین خلق (به عنوان بدنه اصلی شورای ملی مقاومت و در مرحله اول و سپس یکی از دو رکن آن در مراحل بعدی) معنسى دارد . حاشیه ایست بر متن : " (تأکید از متن چاپ شده در "اندیشه رهائى") .

نویسنده حزبى در همین نقل قول کوتاه نیز باز ظاهراً دو بی دقتسى انجام داده است (می‌گوئیم ظاهراً ولی دقیقتر اینست که بگوئیم ، در واقع ، برای موجه جلوه دادن نتایج بعدی مورد نظر خود تقلب کرده است) . بعد از حذف يك پراگماتیک مهم جمله ما با "معنى دارد" پایان می‌یابد و سپس جمله دیگری با "حاشیه ایست بر متن : " آغاز می‌شود . و معنایش اینست که آنچه از این پس می‌آید "حاشیه ایست بر متن" . در صورتی که آنطور که ایشان نقل کرده اند (یعنی بجای نقطه ، "واو" گذاشته اند و بعد از "حاشیه ایست بر متن : " نیز علامت دو نقطه را حذف کرده اند) معنسى بکلى دگرگون می‌شود . خلاصه این که آقای مقدم چنین وانمود می‌کند که جدل او با ما بر سر "عوامل" یاد شده (و یا بقول ایشان : "چندین علت") است ، ولی در واقع ، پس از مقدمه چینی فوق الذکر ، تمامی

بحث مقاله اش فقط در حول آن "توضیحات" می‌چرخد، "توضیحاتی" - همانطوری که ذکرش رفت - خود "حاشیه ایست بر متن".

بنابراین ما نیز ناچاریم تقلاي این شناگر تازه کار را در "حاشیه" این "دریای بیکران لیبرالیسم" دنبال کنیم.

شنا در "حاشیه"

تحریفات اولیه یکی از "رهبران پرولتاریا" خود مقدمه ای است برای تحریفات دیگر. در صفحات قبلی دیده ایم چرا و در خدمت چه هدف ناسالمی "عوامل" بسه "چندین علت" تبدیل شده اند. این بار، بند بازی در جهت معکوس ادامه می‌یابد و نویسنده بی آن که کوچکترین خمی به ابرو بیاورد، مجدداً "چندین علت" را تبدیل به "عوامل" می‌کند و می‌فرماید:

"ما در اینجا وارد بحث میزان اهمیت این "عوامل" نمی‌شویم" (۱۱).
زیرا هیچ چیز برای ایشان اهمیت ندارد جز:

"آنچه برای ما اهمیت دارد نشان دادن لیبرالیسم وحدت کمونیستی و موعظه خوانی، نقش اندرزگویانه و پدري بازی کردن او برای شورای ملی مقاومت، این اپوزیسیون بورژوا-اسلامی رژیم جمهوری اسلامی است".
بدنبال این "نشان دادن" می‌رویم ولی فقط این را می‌یابیم که:

"در شرایطی که مجاهدین و شورای ملی مقاومت بیشترین زمینه برای رفع آخرین توهمات توده های انقلابی نسبت به خود را فراهم ساخته اند، وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بورژوا-لیبرالیستی شورای ملی مقاومت و مجاهدین، کلیه اعمال و سیاست های آن ها و از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری يك حکومت اسلامی دیگر را نه ناشی از ماهیت طبقاتی - بورژوائی آن ها، بلکه آن را "اشتباهات" ناشی از "دید مکانیکی"، "دیدگاه پراگماتیستی" و "بی‌گدار به آب زدن رهبری مجاهدین" بنامد" (۱۲).

قبل از توجه مجدد به میزان امانت و شرافت این "رهبر حزبی" در اراءه دقیق مطالب دیگران، ناگزیر به توضیحاتی در زمینه میزان درك "علمی" ایشان "ایدئولوگ" و "رهبر فکری" می‌باشیم:

۱۱- همانجا، همان صفحه، تاکید از ماست.

۱۲- همانجا، همان صفحه، تاکید از ماست.

۱- "توصیف" آقای مقدم از ماهیت شورای ملی مقاومت را باید چیزی مترادف با "مدح تاریخی" آن دانست (۱۳). شورای ملی مقاومت، بویژه در "شرایطی" که این آقایان در باره آن بحث می‌کردند در تباین آرزو می‌سوخت که از جانب دیگران به "ماهیت بورژوا - لیبرالی" مفتخر گردد. تمامی حرکات دیپلماتیک شورا، تمامی فعالیت‌های سیاسی و تبلیغاتی شورا در کل و اجزاء آن در نشان دادن "پلورالیسم سیاسی" - و منجمله توجیهات چپ‌هایی از قماش "شورای متحده چپ" - در این نهفته بود که این شورا از جانب دیگران باین عنوان به رسمیت شناخته شود. آیا این برداشت "دیالکتیکی" از جانب شما که شورای ملی مقاومت را "لیبرال" می‌دانید نقش آن دشمن نادانی را بازی نمی‌کند که فایده‌اش از دوست‌های "دانائسی" - از قماش اطرافیان آن مقطع شورای ملی مقاومت - بیشتر است؟ بنظر ما آری. چون با "لیبرال" دانستن "شورای ملی مقاومت" نه تنها "توهم" خود را نشان می‌دهید، بلکه علاوه بر آن، در این "مدح تاریخی" "توصیف" را تا به جایی می‌رسانید که در زمان نگارش مقاله خود (در شهریور ۶۳) حتی از "توده‌های انقلابی" که گویا نسبت به "شورای ملی مقاومت" دارای "توهم" اند سخن می‌گوئید. آیا در آن زمان برآستی این چنین بود؟ آیا در شهریور ماه ۶۳، در زمان نگارش مقاله شما، و یا حتی قبل از آن، در اسفند ماه ۶۲، زمان نگارش مقاله ما، "توده‌های انقلابی" به این شورا "توهم" داشتند؟ اگر "منقد" ما، با کمی تأمل به اطراف نگاه می‌کرد، اگر حتی همان مقاله ما را کمی با دقت می‌خواند، در این صورت برای جور کردن قافیه به "شرایطی" ناموجود اشاره نمی‌کرد، این چنین بند را به آب نمی‌داد. اما "منقد" ما که در عالم دیگری سیر می‌کند نسبت به مسایل دنیای خاکی بی تفاوت است. او که در ذهنش، خود را بجای یکی از "رهبران پرولتاریا" و یا حتی بجای خود "پرولتاریا" می‌نشانند، چرا این بار

۱۳- مارکس در پیشگفتار چاپ دوم "هجد هم برومر لویی بناپارت" با اشاره به کتاب پرودن تحت عنوان "بررسی انقلاب اجتماعی از زاویه کودتای دوم سامیر" - طنز می‌نویسد:

"و اما پرودن سعی دارد تا کودتا را نتیجه تکامل تاریخی پیشین بنمایاند. ولی تاریخچه کودتا را طوری توصیف می‌کند که شرح تاریخی او بطور نامشهود به مدحی تاریخی قهرمان کودتا بدل گردد" ("هیجد هم برومر لویی بناپارت"، ترجمه فارسی از "انتشارات حزب توده"، صفحه ۱۸، تأکیدها از ماست).

خود را بجای "توده‌ها" نشانند و "توهم" خویش - آن هم توهمی بسیار پر سابقه - را "توهم" آن‌ها نداند؟ این توهم نه اغتاقی، بلکه جزئی غفکیک ناپذیر از "دستگاه فکری" این‌هاست. چنین نحوه بیانی يك اشتباه كوچك ثنوری نیست. این انحراف ب راست است در پوشش چپ. بدان باز خواهیم گشت. مگر نه این که همین "منقدین" در زمان ریاست جمهوری بنی صدر، این پادوی مفلوك ولایت فقیه و رئیس جمهور بعدی شورای ملی مقاومت (در زمان نگارش مقاله ما) را تا حد يك سیاستمدار لیبرال، ارتقاء داده بودند و حتی برخوردارهای او را "اتوپیک" تصویر کرده، قاطعانه نوشته بودند:

"به همین ترتیب بنی صدریسم در زمینه "ایدئولوژیک"، سیاسی برخوردار و "اتوپیک" و غیر واقع بینانه به جنبش کمونیستی را تبلیغ می‌کند [آیا بـ روال آقای مقدم نباید گفت که: شما در آن زمان به مقام مشاور بورژوازی ارتقاء یافته بودید؟]. بنی صدریسم مبلغ سرکوب به مثابه چاره نهائـ بورژوازی است، چماقی که از پس هر "بحث آزاد" ظاهر شود، و دقیقاً آنجا که چون کردستان انقلابی حنای عوامفریبی های هیئت حاکمه رنگـ ندارد، دو جناح بر سر سیاست سرکوب و اهمیت آن برای بورژوازی بـ توافق می‌رسند. اما بنی صدریسم بطور کلی بدوا خواهان آن است کـ لیبرالیسم محور سیاست بورژوازی قرار گیرد و قهرضامن اجرائی این لیبرالیسـ تلقی شود" (۱۴).

همین "رهبران" امروز "پرولتاریا"، قبل از تشکیل "حزب کمونیست ایران" در آن مقطـ همانند همه گروه‌های دیگر چپ سنتی، به "جلب حمایت دموکراسی انقلابی خردـ بورژوازی" - مجاهدین - می‌نگریستند و اینگونه قضاوت می‌کردند:

"کمونیست‌ها امروز به همان درجه که جلب حمایت دموکراسی انقلابـ خرد بورژوائی را در دستور کار خود دارند، باید شرط و شروط حمایتـ خود را نیز از نیروهای دموکرات و خرد بورژوا (این پدیده فعلا کمیاب تعیین و اعلام کنند. باید صریحاً به نیروهائی چون سازمان مجاهدیـ خلق ملاک واقعی دموکراتیک‌شان را گوشزد کرد:" (۱۵).

۱۴- "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی"، از انتشارات "اتحاد مبارزار کمونیست"، بهمن ۵۹، صفحه ۳۵، دو تأکید اول از متن و تأکید های دیگر و کروشـ از ماست.

۱۵- همانجا، صفحه ۹۱. البته در این نوشته و در ادامه مطلب فوق "شرط و شروط

طبق منطق "منقد" ما گویا رابطه يك قشر اجتماعی و نمایندگان سیاسی آن ها، به سادگی، قابل تغییر و تبدیل است. ذهنی که قادر به تشخیص پیچیدگی های اجتماعی نباشد، روابط موجود بین طبقات، اقشار و نمایندگان سیاسی واقعی و یا متصور آن ها را به حد يك رابطه فرمال تغییر می دهد، و از ورای این رابطه فرمال به "تحلیل" می نشیند. در چنین تحلیلی "دموکراسی انقلابی خرد بورژوازی" که روزی "متحد پرولتاریا" بود با يك ضربه عصای موسی نه به "متحد بورژوازی" بلکه به خود بورژوازی و از نوع لیبرال آن تبدیل می شود. بازرگان و بنی صدر لیبرال بودند، مجاهدین لیبرال اند و جالب آن است، که بدانیم در مقاله آقای مقدم، این اصطلاح "لیبرال" - که ظاهراً برای ایشان فاقد مضمون و بار معین اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است - درباره ما نیز بکار برده می شود:

"وحدت کمونیستی به شورای ملی مقاومت متوهم نیست، بلکه خود لیبرال است" (۱۶).

ما از لیبرال خوانده شدن خویش از جانب این "رهبر پرولتاریا" - که گویا طبق وظیفه رهبریش باید دانش و آگاهی سوسیالیستی را بدرون طبقه ببرد - گله ای نداریم و آن را به حساب ناآگاهی و بی اطلاعی ایشان از مفهوم تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این اصطلاح می گذاریم. البته با توجه به سطح بسیار نازل مقاله ایشان در نشریه "کمونیست" توقع چندانی هم از وی نباید داشت. اما برای این که صرفاً به "غناوت" برداشت "لیبرال" هائی از نوع "وحدت کمونیستی" و "کمونیست" هائی از نوع امك از مقوله "لیبرالیسم" آگاه باشیم، بد نیست که اشاره ای گذرا به مواضع "او" یعنی "وحدت کمونیستی" "لیبرال" بکنیم. چون اگر نویسنده حزبی ما با این مفهوم آشنائی داشت، می دانست کجا و چگونه آن را بکار گیرد! و یا این که حداقل، همانگونه که اعتبار "توهم توده های انقلابی" را به شورای ملی مقاومت اعطاء می کرد، این اعتبار را نیز برای ما قائل می شد که نه تنها هیچگاه "بنی صدریسم" را نماینده سیاسی و ایدئولوژیک "لیبرالیسم" ندانسته ایم و "برخورد" آن را نسبت به جنبش کمونیستی "اتوپیک" ارزیابی نکرده ایم، بلکه چه در گذشته و چه در حال هیچیک از جناح های حاکمیت سیاسی ایران در رژیم اسلامی را "لیبرال"

برای "ملاك واقعی دموکراتیسم" گوشزد می شود. اما مهم نه فقط این "شرط و شروط ها" بلکه بویژه در "دستور کار" قرار داشتن، "جلب حمایت دموکراسی انقلابی خرد - بورژوازی" است.

نخوانده ایم. در زمانی که بخش اعظم چپ ایران (از جمله امك)، به تبعیت از حزب توده، جناحی از حاکمیت را لیبرال می خواند، ما همواره از آن بعنوان جناح "لیبرال" یا "باصلاح لیبرال" سخن گفته ایم (۱۷). ما، بر خلاف شما، نسه امروز سازمان مجاهدین خلق را لیبرال می نامیم و نه دیروز، باز بر خلاف شما و بخش اعظم چپ ایران که همگی چراغ بدست بدنبال جلب حمایت "دموکراسی انقلابی" خرده بورژوازی "می گستید، آن سازمان را باین عنوان مفتخر نکرده ایم. و صد البته برای کسانی که "احترامی افلاطونی به مارکسیسم" می گذارند (۱۸)، انتخاب این مقولات از سر تصادف انجام نمی گیرد:

"آقای بنی صدر ده دوازده میلیون "رای" می آورد بدون این که یکی از رای دهندگان بداند او کیست، چه می گوید و چه می خواهد. قبلاً از انتخابات طرفدار "ملی کردن" تجارت خارجی است. می گوید دولت باید آن را درست بگیرد. اما امروز چشم و چراغ بورژوازی شده است. بازار تهران بخاطر او تظاهرات می کند. بنی صدر دیروز، بنی صدر امروز، بنی صدر فردا؟ رشته ی ارتباطی طبقاتی، منافع مشخص يك گرایش مابانسی اقتصادی مشترك دیروز و امروز کدامند؟ توضیح دهید. جناب دستتباب قطب زاده چهره ی منفور صدا و سیمای اسلامی، شخص مورد لعن و طعن دیروزی همه و حتی بورژوازی، ناگهان آزاد می خواه می شود، بازار تهران برایش تظاهرات می گذارد (!). امروز کلاه غیبی بسر می گذارد و فردا؟ کسی چه میداند. در جامعه ی عقب افتاده "همه چیز ممکن است". می توان این مثال ها را ادامه داد و قضاوت کرد. که آیا بنی صدر و قطب زاده لیبرالند یا "لیبرال" یا شارلاتان، و نفهمیم که نیروهائی که دنبال آن ها هستند برای این پیروی چه مبنائی بجز دنباله روی عقب ماندگان از شارلاتان های سیاسی دارند. حال طیف بسیار وسیعی از گرایش های درون سرمایه داری ایران که به اشتباه لیبرال خطاب می شوند، از آقای امینی و بختیار و سنجابی و بازرگان و بالاخره جناب بنی صدر را در مقابل

۱۷- کمتر مقاله ای را می توان در "رهائی" های دوره دوم یافت که در باره این مسئله به تفصیل سخن نرفته باشد.

۱۸- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵:

"... برای وحدت کمونیستی، مارکسیسم و "تدارک انقلاب سوسیالیستی" تنها ابراز احترامی افلاطونی به مارکسیسم است."

چشم بگذاریم و سپس گرایش های سیاسی لیبرالی وسیع درون خرده بورژوازی
دموکرات را مد نظر قرار دهیم و ملاحظه کنیم که گذاشتن همه ی این ها
در یک مقوله نه تنها غلط و حاکی از بی اطلاعی و سهل انگاری است ،
بلکه بالطبع و علاوه بر آن گمراه کننده است . فراموش نشود که در کشور ما
هم بورژوازی مسخ و دفرمه است و سابقه و سنت بورژوا کلاسیک را ندارد و هم
جنبش کمونیستی از رشد باز مانده و از امکانات حرکت وسیع برخوردار نبوده
است . فراموش نشود که در این جامعه نیروهای سیاسی ماهیت دولت
را " عوضی " می گیرند و باز فراموش نشود که در همین جامعه فرمانده
چماقداران در حمله به دانشگاه ، " قهرمان " مبارزه ضد چماقداری می شود !
لازم نیست در وصف خصوصیات افراد و نیروها الفاظی بکار بریم که بعداً
با یک تغییر مشی ظاهری آن ها با گفته ی خود دچار تناقض شویم و از آن
مهمتر مردم را گمراه کنیم .

تردیدی نیست که به مرور زمان و طی تحولات اجتماعی خطوط سیاسی
و مبانی اقتصادی هر یک از این خطوط در ایران نیز به تدریج روشن
می شود و مرز مقولات روشن تر و وجوه تمایز گرایش های با گیومه و بدون گیومه
دقیق تر می شود . اما تا زمانی که چنین نشده است و " نهاد " های
سیاسی و اقتصادی نهاد نشده اند برای جلوگیری از چپاندن گرایش های
متفاوت در درون یک مقوله ، هرگاه که نتوان آن ها را کلا تفکیک کرد ، مجبور
خواهیم بود که به کارائی گیومه متوسل شویم . اما تردیدی نخواهد بود که
مبارزات طبقاتی در ادامه ی خود خطوط را روشن تر می کنند . در آن صورت
فرق میان سوسیال دموکرات و لیبرال و خرده بورژوا و ماکیاولیست برای همه
روشن تر خواهد شد و احتیاج به قیود کمتر . و بالاخره باین نکته باید
توجه داشت که همانطور که بارها گفته ایم اعتقاد ما بر این است که همهی
این نیروها ، لیبرال و " لیبرال " در تصور برقراری شکل حکومتی که تصور
را می کنند - دموکراسی بورژوائی - در توهم بسر می برند . در کشورهایی
مانند ایران امکان استقرار - نهادی شدن - دموکراسی بورژوائی وجود
ندارد " (۱۹) .

در " اندیشه رهائی " نیز در تاکید مسئله ارتباط طبقات و نمایندگان سیاسی

۱۹- مقاله " لیبرال ها و " لیبرال " ها - مروری بر مفاهیم " ، " رهائی " ، دوره
دوم ، شماره ۷۲ ، سوم اردیبهشت ۱۳۶۰ ، صفحه ۸ ، تاکید از متن است .

... گسست در سیمای اقتصادی طبقات و حادث شدن جدال طبقات در خفا که خود از علل و همچنین از نتایج خلاء سیاسی است ، مولود شرایط نامتعین سیاسی نیز هست . و این امر را در چهره نمایندگان غیر کلاسیک طبقات بهتر می توان مشاهده کرد . و بدین سان حرکت از این قطب به آن قطب ، از این جناح به آن جناح را مشاهده می کنیم . و این بوضوح هر چه بیشتر در میان بورژوازی ایران دیده می شود . " طبقه ی مسلط در تولید اجتماعی " ، از فلاکت سیاسی گاه به بازرگان رو می کند ، از موقعیت او حتی بعنوان چاقوی بی دسته استفاده می کند ، بعد قهرمان شارلاتانیسم " شهید قطب زاده " سرور او می گردد و دست آخر بنی صدر را که روزی مغز " متفکر " جماعت لومپن پرولتاریای ایران بود ، کسی که در مراسم اعلان جنگ رسمی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به دیگران ، سخنرانی کرد ، به نطیندگی می گمارد . مسئله ای که نه صرفا بیانگر فلاکت بورژوازی ایران در این شرایط نامتعین است ، بلکه نشانه ای از فلاکت سیاسی این حضرات را نیز در بردارد . (۲۰) .

۳- از این فرض حرکت می کنیم که " ایدئولوگ " ما در تبیین " علمی " خود در باره " شورای ملی مقاومت " و " مجاهدین " محق است و این دو تفکیک ناپذیرند و هر دو از ماهیت یکسان " بورژوا - لیبرالی " برخوردارند . حتی در اینجا تفاوت این نظر با دیگر نظرات " حزب کمونیست ایران " را در این زمینه نادیده می گیریم . اما قاعدتا يك " رهبر حزبی " باید بداند که " لیبرال " بودن يك جریان با تلاش آن برای " برقراری يك حکومت اسلامی " متناقض است . هیچ جریانی جز حزب توده و کسانی که آموخته هایشان - علی رغم فحش های آبداری که به آن می دهند - از زرادخانه " شوریک " حزب توده است ، نمی تواند چنین تناقضی ارائه دهد . نویسنده ما اسیر در دام جعلیات تفکر توده ای ، هر جریان سیاسی متصورا یا واقعا بورژوائسی را ، لیبرال می داند و تحت تاثیر همان جعلیات مدعی می گردد که " لیبرال ها " خواستار " برقراری حکومت اسلامی " اند . آقای مقدم هنگامی که به " نقد " ما می نشیند ، می تواند از مواضع ما مطلع نباشد . می تواند زحمت مطالعه نوشته های ما را بخورد و دهد . و حتی با قیاس به نفس به " میدان " آمدن " وحدت کمونیستی " را همزمان با انتشار مقاله " اندیشه رهائی " بداند ، اما در مقام یکی از " رهبران پرولتاریا " که

داعیه، انترناسیونالی دارد، نمی‌تواند از الفبای مارکسیسم بی اطلاع باشد و خواست "برقراری حکومت اسلامی" از جانب "لیبرال‌ها" را به تصور در آورد. سرمایه‌داری عقب مانده ایران می‌تواند چنین خواستی داشته باشد، خرده بورژوازی مذهبی نیز به همین، اما لیبرال‌های (بدون گیومه)، که از نظر ماهوی باندازه دیگری بخش‌های بورژوازی، زالو صفت و استشارگرند، جز در شرایط ویژه، هرگز دارای چنین خواستی نیستند. خواستار چیزی بودن و در شرایط ویژه به آن تن در دادن، دو مقوله متفاوت اند. می‌توان لیبرال بود و در مقابل استقرار یک حکومت مذهبی ایستاد و می‌توان لیبرال بود، تا مراحل با نیروهای مذهبی همگام بود. در انقلاب بهمن ۵۷ هر دو نمونه از این لیبرال‌ها وجود داشته است. برای درک این مطلب، حتی لازم نیست که آقای مقدم به کتاب‌ها و مقاله‌ها و فرهنگ‌ها مراجعه کند، فقط کافی است که عینک "دستگاه فکری" را به کناری نهد و ببیند، کدام لیبرال در جامعه ایران "بویژه در شرایط کنونی" خواهان حکومت اسلامی است. لیبرالیسم و حکومت مذهبی جز در اذهان مغشوش، در هیچ جای دیگری نمی‌توانند بر هم منطبق گردند.

شنا در حوض

از حاشیه به حوض برویم:

"... وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بورژوا - لیبرالی شورای ملی مقاومت و مجاهدین، کلیه اعمال و سیاست‌های آن‌ها و از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری حکومت اسلامی دیگر را نه ناشی از ماهیت طبقاتی - بورژوائی آن‌ها، بلکه آن‌ها را "اشتباهات" ناشی از "دید مکانیکی"، "دیدگاه پراگماتیستی" و "بی‌گدار به آب زدن رهبری مجاهدین" بنامد." (نقل قول استفاده شده در متن از صفحات ۲۶-۲۷ - ۲۸-۲۳-۲۴-۳۵ نشریه "اندیشه‌رهائی" است) (۲۱).

قبل از بررسی ادعاهای عنوان شده در عبارت فوق، بعنوان اشاره‌ای گذرا باید متذکر شد که آنچه نویسنده - برای این که "مستند" سخن گفته باشد - بعنوان "ماخذ" عنوان کرده است چیزی جز یک عبارت تحریف شده (از "اندیشه‌رهائی"، ص ۲۶) که قبلاً به آن اشاره کرده ایم، نیست (همان مبحث "حاشیه ایست بر متن").

۲۱- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵، تاکید از ماست.

اما عبارت فوق الذکر بزعم آقای مقدم، چکیده مطالب صفحات ۲۷-۲۸-۳۳-۳۴-۳۵ نشریه ماست. چه مهارت شگفت انگیزی دارد این نویسنده در خلاصه کردن ۵ صفحه از مطالب "اندیشه رهائی" در چهارپنج سطر در نشریه وزین "کمونیست"! بویژه این که تعدادی از مطالب نشریه ما را در داخل گیومه گذاشته اند یعنی باصطلاح قول های ما را نقل کرده اند. اما برگردیم به بیانات مشعشعانه ایشان و برای این که صحت و سقم آن روشن شود بهتر است به خود مقاله "اندیشه رهائی" مراجعه کنیم تا در یابیم مفهوم "اشتباهات"، "دید مکانیکی" و "دیدگاه پراگماتیستی" در آنجا به چه نحوی عنوان شده اند:

الف - "اشتباهات"

در تمام صفحات ذکر شده از جانب آقای مقدم، واژه "اشتباهات" وجود ندارد. این مسئله را می توان با مراجعه به همه صفحاتی که ایشان ارجاع داده اند و ما عیناً در ضمیمه شماره ۲ کلیشه کرده ایم، دریافت. در صفحه ۳۲ که جزء صفحات مسورد "استناد" ایشان نیست و ما آن را نیز عیناً کلیشه کرده ایم، از این واژه در دو جمله متوالی استفاده شده است. البته عدم توجه آقای مقدم به صفحه ۳۲ تصادفی و بی علت نیست، چرا که در آن صفحه هم به "ماهیت خرده بورژوازی" مجاهدین و هم گرایش روز افزون آن ها به "راست" یعنی به "سمت بورژوازی" با این سخنان اشاره شده بود:

"این که این خطا، خطای بصیرت است، یا ناشی از ماهیت طبقاتی مجاهدین است، در اینجا مورد بحث نیست. و اگر بتوان با یک جمله به آن جواب داد، می توان گفت: این خطای مجاهدین هم ناشی از ماهیت خرده بورژوایی آنان است و هر روز که می گذرد بیشتر به سمت راست یعنی به سمت بورژوازی توجه پیدا می کنند، و هم ناشی از اشتباهات محاسبات سیاسی آنان."

واژه "اشتباهات" در عبارت بعدی نیز بدین شکل آمده بود:

"اشتباهی که خود ناشی از برداشت نادرست و شتاب آلوده از مقوله سرنگونی است. به هر تقدیر، اشتباهات مجاهدین در انتخاب مونتلف از دو زاویه قابل توجه است."

این همه آن چیز است که در مقاله "اندیشه رهائی" در باره "اشتباهات" آمده بود. آقای مقدم نه تنها این واژه را خارج از مضمون واقعی و عبارتی آن نقل می کند تا "وحدت کمونیستی" را به "پنهان کردن ماهیت بورژوا - لیبرالی شورای مملکت مقاومت و مجاهدین" متهم کنند بلکه معتقد می شوند که "وحدت کمونیستی":

... کلیه اعمال و سیاست های آن ها و از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری يك حکومت دیگر اسلامی را نه ناشی از ماهیت طبقاتی - بورژوازی آن ها ، بلکه آن را " اشتباهات " ناشی از " دید مکانیکی " ، و ... می داند . آیا محق نیستیم بگوئیم که تمامی بحث آقای مقدم ، مجددا بر روی آب بنساز شده است ؟

ب- " دید مکانیکی "

نه تنها در تمام صفحات مورد استناد نویسنده " حزبی " و در تمام زیر نویس های مربوط به آن ها ، اصطلاح " دید مکانیکی " وجود ندارد ، بلکه از صفحات ۲۶ تا ۴۰ (یعنی پایان مقاله و زیرنویس ها) نیز چنین اصطلاحی بچشم نمی خورد . از اول مقاله تا صفحه ۲۶ نیز اساسا بحثی در این مورد وجود ندارد . فقط در صفحه ۳۳ در سطر هشتم با عبارت " دیدگاه مکانیکی " مواجه می شویم . ظاهرا منظور " رهبر حزبی " همین " دیدگاه مکانیکی " است ، که هنگام انتقال به " دید مکانیکی " تبدیل شده است . لابد ایشان یا فرق " دید " و " دیدگاه " را نمی دانسته است و یا به يك قلب ساده دست زده است . " دیدگاه " توصیف دیگری از جهان بینی است . روش شناخت است . " دید " حاصل شناخت است . حتی يك جریان " کمونیستی " نیز می تواند دارای " دید " مکانیکی در مورد مسئله معینی باشد ولی اگر " دیدگاه مکانیکی " داشت ، چهار چوب تفکرش کمونیستی نیست . متعلق به يك جریان کمونیستی نیست . آقای مقدم در همین بی دقتی و یا با همین قلب ساده ، یعنی تعویض " دید " بسا " دیدگاه " نه تنها بی دقتی یا عدم صداقت خود را به نمایش می گذارد ، بلکه عملا به نوعی در مقام تطهیر " دیدگاه " های مجاهدین بر می آید (بگذریم که در چند سطر بعد یکبار دیگر چهار " فراموشی " می شود و مجددا " دید " را به " دیدگاه " تبدیل می کند) . بهر رو " دیدگاه مکانیکی " در صفحه ۳۳ مقاله ما اشاره داشت به بخشی از بند ۲ تحت عنوان " انتخاب نادرست موتلف " از جانب سازمان مجاهدین (در رابطه با انتخاب بنی صدر) . بند يك آن تحت عنوان " انتخاب شیوه نادرست مبارزه " که قبلا و بند ۳ (تحت عنوان " پرواز تاریخی ") که بعدا آمده ، تماما مربوط می شدند به توضیح آنچه در مقاله شماره اول " اندیشه رهائی " از آن بعنوان " حاشیه ایست بر متن " نام برده شده بود و ما در صفحات قبل مقاله حاضر از آن سخن گفته ایم .

ج- " دیدگاه پراگماتیستی "

استفاده از این اصطلاح " رهبر پرولتاریایی " ما را بشدت گیج کرده است . تا جایی که در پایان مقاله چاپ شده در نشریه " کمونیست " نیز با اشاره به مقاله ما

— البته به شیوه قیچی کاری مخصوص به خودشان —، به خیال خویش، با طنز زیرکانه بما جدا "توصیه" می‌کنند:

"به وحدت کمونیستی جدا توصیه می‌کنیم که در مقدمه هر نوشته ای قبلاً خوانندگان را مطلع کند که کدام یکی از دیدگاه‌های مکانیکی، پراگماتیستی و ایده‌آلیستی و غیره را در تحلیل و بررسی خود بکار گرفته است. این به خواننده نوشته‌های وحدت کمونیستی کمک خواهد کرد تا به سهولت بیشتری بتواند دستگاه فکری مورد استفاده آن‌ها را تشخیص دهد. همچنین کمک خواهد کرد تا فهم و درک مطلب راحت‌تر گردد" (۲۲).

ما اگر همه "خوانندگان" نشریات خود را چون آقای مقدم فرض می‌کردیم، حتماً توصیه ایشان را به مورد اجرا در می‌آوردیم. یعنی با حروف بزرگ می‌نوشتیم "خواندن این نشریه به کسانی که بدنبال "دستگاه فکری" و "فهم" و "درک مطلب" راحت‌تر می‌گردند "توصیه" نمی‌شود. اما خوشبختانه خوانندگان نشریات ما — بجز چند استثناء مانند ایشان — به چنین آگهی‌هایی نیاز ندارند. زیرا که ما "خواننده" را مصرف‌کننده نمی‌دانیم، و او نیز ما را تولیدکننده "راحت الحلقوم" نمی‌پندارد. خواننده، مطلع می‌داند که "راحت الحلقوم" فکری، و "اصول رهبری" در چهار صفحه (۲۳) را از کجا ابتیاع کند. بهر حال اگر حتی شما مقاله مورد بحث ما را دوباره با دقت بخوانید — همچنان که ما تمام نوشته‌های حزبی از جمله "پاسخ به نامه‌ها" می‌خوانیم — و در باره یک نوشته نیز پیشداوری نداشته باشید — هم چنان که ما نداریم و حتی در شرایط جهانی ایران، همین نوشته آقای مقدم را از رادیو "حزب کمونیست" ضبط و در داخل سازمان پخش کرده ایم — آن وقت خواهید دید که برای درک و فهم یک مطلب احتیاج به چنان "آگهی"‌هایی نیست. ما به صفحات قبل مطلب مورد استناد آقای مقدم در مقاله ما، نمی‌پردازیم و فقط اشاره‌ای گذرا باین نکته می‌کنیم: مطلبی که نویسنده ما را گنج کرده جز همان "توضیحاتی" است

۲۲ — همانجا، صفحه ۷، تأکیدها از ماست.

۲۳ — اشاره است به "تزهائی" در باره "اصول و شیوه‌های رهبری کمونیستی" که در "بسوی سوسیالیسم"، شماره ۱، شهریور ۶۳، به چاپ رسیده است. در این سند چهار صفحه‌ای ما بایکی از گویاترین نمونه‌های "اصول رهبری استالینی" مواجه هستیم. این نوشته سندی است "در نفی دموکراسی درون سازمانی" و "در تثبیت رهبری حزبی" "در یک" "مقام خدایگونه". ما بطور ایجاز در باره این سند، در "اندیشه‌رهائی"، شماره ۳ و ۴، صفحات ۱۱۵-۱۱۴ سخن گفته ایم.

که بعنوان "حاشیه ایست بر متن" آمده. بدین معنا که عبارت "دیدگاه پراگماتیستی" در دو جای مختلف و در یک صفحه (ص ۲۳) در ارتباط با یک سلسله انتقادات دیگر به سازمان مجاهدین و در ارتباط با "دیدگاه پراگماتیستی" این سازمان مطرح شده بود. چند سطر از یک مورد آن را برای یکی از "رهبران پرولتاریا" از نو نقل می‌کنیم (ومورد دوم را می‌توان در ضمیمه، در صفحات کلیشه شده در پایان همین مقاله، براحتی پیدا کرد). دو پاراگراف زیر را، با توجه به تأکیدهایی که (در اینجا) بر روی عبارات کرده ایم و با توجه ویژه به علاماتی نظیر (! "و") و نیز طنز مستتر در آن‌ها، از نو بخوانید، خواهید دید که "فهم و درک مطلب" هیچ چیز مشکل یا سرگیجه‌آوری نیست.

"مجاهدین هنگامی که امیدشان از یک تحول درونی سریع به یأس تبدیل گردید، می‌بایست در جایی دیگر - آنجا که سرخ انقلاب بهمن بود - به سراغ سرخ بروند. در واقع باید گفت - صرف نظر از این که مجاهدین قبول کنند یا نه - که مجاهدین در معرفی آلترناتیو خود در محافل بین‌المللی (غربی)، حتی در چارچوب منافع خودشان در غرب، دچار اشتباه شده‌اند! و بیش از این که غرب را بازی دهند، خود بازی خورده‌اند. کمی توضیح می‌دهیم و این توضیح را نه از دیدگاه کمونیستی که اساساً به مسئله‌ی آلترناتیو چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی از زاویه‌ی دیگری می‌نگرد، بلکه از دیدگاه پراگماتیستی مجاهدین خلق ارائه خواهیم داد، یعنی از دیدگاه دیپلماسی به مفهوم رایج آن: سیاست بازی و "تاکتیک".

اما اگر هنوز "فهم و درک مطلب" برای آقای مقدم "راحت‌تر" نشده باشد، دیگر ما مقصر نیستیم، اشکال کار در جای دیگری است.

د - "بی‌گدار به آب زدن رهبری مجاهدین"

۱ - آنطوری که آقای مقدم نوشته‌اند معنایش این است که ما در مقاله "اندیشه‌های رهائی"، "..... کلیه اعمال و سیاست‌های آن‌ها [مجاهدین] و از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری یک حکومت اسلامی دیگر....." را "ناشی از....." "بی‌گدار به آب زدن رهبری مجاهدین" دانسته‌ایم! ولی هنگامی که به صفحات مورد استناد آقای مقدم مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که چنین چیزی در آن‌ها منعکس نشده است. آیا ایشان دروغ گفته‌اند؟ برای این که چنین حکمی را شتاب زده صادر نکنیم به جستجوهای خود (در صفحات دیگری که مورد استنادشان نبوده) ادامه می‌دهیم. سرانجام در آخرین صفحه مقاله (ص ۴۰) به زیر نویسی بر می‌خوریم که با شماره ۱۴ مشخص شده است. این زیر نویس البته مربوط به مطالبی است که

در صفحه ۲۹ آمده بود و لیکن این صفحه در بین صفحات اشاره شده توسط ایشان بچشم نمی خورد . عیبی ندارد . فرض می کنیم که منقد ما فراموش کرده است این صفحه را نیز در کنار صفحات دیگر ردیف کند . قبلا ببینیم که مطلب صفحه ۲۹ و زیر نویس شماره ۱۴ در واقع مربوط به چیست . بخشی از مطالب صفحه ۲۹ ، تا آنجا که فکر می کنیم ممکن است به نکته مورد اشاره نویسنده ما ارتباط داشته باشد ، چنین است :

” . . . مجاهدین خلق ، بدون پشتوانه‌ی لازم ، بدون در نظر گرفتن کلیه محاسباتی که لازمه‌ی یک جنگ وسیع همه جانبه است ، همچون ناکارآموزه‌ترین رهبران سیاسی و نظامی ، بخش عمده‌ای از نیروهای خود و نیروهای دیگران را به جنگی بدون برنامه کشیدند . ” (۱۴) .

سپس در زیر نویس شماره ۱۴ چنین آمده بود :

” ۱۴ - بی گدار به آب زدن رهبری مجاهدین مسئله‌ای نیست که امروز بگوئیم ، آن هم پس از آن که (از زمستان ۶۰ به بعد) عملا بسیاری از نتایج آن روشن شده اند . در گرما گرم نبردهای تابستان و پاییز ۶۰ ، تقریباً در تمام شماره های رهائی این دوره (و عمدتاً در شماره های ۹۰ - ۲۸ تیرماه ۶۰ ، ۱۰۰ - ۹ شهریور ۶۰ ، ۱۰۳ - ۱۹ شهریور ۶۰ ، ۱۰۵ - ۱۶ مهرماه ۶۰ ، ۱۰۷ - ۳۰ مهرماه ۶۰) ، باین مسئله پرداخته ایم ” (تاکید از ماست) .

حال با مقایسه آنچه ایشان از قول ما نقل کرده اند و آنچه در واقع ما نوشته ایم می توان مشاهده کرد که چگونه این نویسنده شریف ، شرافت قلم را به حراج گذاشته است . آقای رضا مقدم بعنوان یکی از ” رهبران فکری ، ایدئولوگ ها و سازمان دهندگان ” ” جنبش کمونیستی ” ایران ، واژه ای را از صفحه ۳۲ مقاله ما بر می دارد ، آن را با واژه دیگری از صفحه ۳۳ و عبارتی از زیر نویس صفحه ۴۰ (که خود مربوط به موضوع دیگری در صفحه ۲۹ است) با هفت من سریشم بهم می چسباند تا معجون نه هفت جوش بلکه تا پخته خود را بدین گونه ارائه دهد :

” . . . وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بورژوا - لیبرالی شورای ملی مقاومت و مجاهدین ، کلیه اعمال و سیاست های آن ها و از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری یک حکومت اسلامی دیگر را نه ناشی از ماهیت طبقاتی - بورژوایی آن ها ، بلکه آن را ” اشتباهات ” ناشی از ” دید مکانیکی ” ، ” دیدگاه پراگماتیستی ” و ” بی گدار به آب زدن رهبری مجاهدین ” بنامد . ”

پس زنده باد سریشم !

باز هم تقلا در حوض

برق شرافت قلمی "منقد حزبی" خیره کننده تر از آن است که بتوان مجنون و ب
آن نشد :

در پاراگراف بعدی، منقد ما سه عبارت متفاوت را - که ما در اینجا با شماره های
۱- ۲ و ۳ مشخص می کنیم - گویا از قول مقاله "اندیشه رهائی" یا به گفته خود او از قول
"وحدت کمونیستی" ارائه می دهد و مضافاً برای این که نشان دهد چقدر دارای
"امانت" و "دقت" است، تاکید می کند: "در همه جا نقل ها از وحدت کمونیستی
و تأکیدات از ماست". ما در هر بخش، برای سهولت مقایسه، ابتدا آنچه را که
ایشان از قول ما آورده اند درج می کنیم و سپس به نقل عبارت درست از متن چاپ شده
در مقاله "اندیشه رهائی" می پردازیم.
۱- "از وحدت کمونیستی بشنوید":

"اشتباهاتی که بنظر ما نه فقط ناشی از بینش چریکی آنان بلکه علاوه بر
آن عمدتاً از جهان بینی، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیزم حاکم بر عملکرد
و اندیشه هایشان نشأت می گیرد، اشتباهاتی نه صرفاً تاکتیکی، بلکه بویژه
اشتباهی معرفتی".

- از "وحدت کمونیستی" می شنویم اما در مضمون واقعی آن :

"این [مجاهدین] سازمانی است بدنبال قیام سازمان یافتگی
(اراده گرایانه) شهری برای سرنگونی رژیم خمینی رفته بود (۱۳) . با این
حال، طرفداران قیام سازمان یافته ی شهری، در همین رابطه نیز
اشتباهات متعددی را در ارزیابی شرایط برای یک چنین قیامی مرتکب شده اند.
اشتباهاتی که بنظر ما نه فقط ناشی از بینش چریکی آنان بلکه علاوه بر
آن عمدتاً از جهان بینی، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیزم حاکم بر عملکردها
و اندیشه هایشان نشأت می گیرد. اشتباهی نه صرفاً تکتیکی، بلکه بویژه
اشتباهی معرفتی" (۲۴).

بطوری که ملاحظه می شود بحث بر سر "قیام سازمان یافته شهری" است. بنظر ما
مجاهدین در این "قیام سازمان یافته (اراده گرایانه) شهری"، اشتباهاتی مرتکب

۲۴- "اندیشه رهائی"، شماره ۱، صفحه ۲۶، کروشها و تاکیدها از متن چاپ
شده نیست. شماره ۱۳ مربوط به یکی از زیرنویس های همان مطلب است.

شده اند ، اشتباهاتی که فقط ناشی از بینش چریکی آن ها نیست (یاد مرحوم پیکار
بخیر که اعترافات تقی شهرام و کودتای درون سازمانی مجاهدین "مارکسیست شده"
را ناشی از بینش چریکی آن ها می دانست) . این اشتباهات صرفاً در محدوده "تکنیکی"
نیز قابل بررسی نیست . علاوه بر این ها اشتباهات مجاهدین در مورد "قیام سازمان
یافته شهری" ، "عمدتاً از جهان بینی ، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیسم حاکم بر
عملکرد ها و اندیشه های شان نشأت می گیرد " . آقای مقدم می تواند این تحلیل
را نادرست بداند - و در این حال نیز می باید نادرستی آن را نشان دهد - اما
نمی تواند با نقل این عبارت بصورت مسخ شده به نتیجه بسیار مشعشعانه زیر برسد :

"طبق دیدگاه وحدت کمونیستی ، اعمال و سیاست های بورژوازی مجاهدین
و شورای ملی مقاومت ، ناشی از "اشتباهات" ، "دیدگاه مکانیکی" ، "نگرش
مذهبی" و غیره است " .

چرا که موضوع مورد بحث ما در اینجا چیزی کاملاً مغایر با نتیجه گیری ایشان است -
"ایدئولوگ" و "رهبر فکری" ما در نقل این عبارت کوتاه ، علاوه بر کاربرد آن در يك
مضمون غیر واقعی ، علاوه بر نتیجه گیری کاملاً غلط به دو تحریف عمده نیز متوسل
می شود : او با چابکی تمام برای آن که قافیه را جور نماید ، "تکنیک" را تبدیل به
"تاکتیک" و "اشتباه" را می کند "اشتباهاتی" ، و "اشتباهی نه صرفاً تکنیکی"
در مقاله ما به "اشتباهاتی نه صرفاً تاکتیکی" در نوشته ایشان بدل میشود . همین
يك فقره ثقل در يك حزب اصیل پرولتری می تواند مجازاتی در حد اخراج داشته
باشد (چرا که پرولتاریا به چنین "آموزگاران" متقلبی نیاز ندارد) ولی آقای
مقدم در "حزب کمونیست" امکی احتمالاً ترفیع مقام هم خواهد یافت .

۲- "این را مجاهدین نفهمیده اند چون مذهبی بودند و به مذهب به
عنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می دادند " .

جمله بسیار گنگ است . مجاهدین چه چیزی را نفهمیده اند ؟ به متن چاپی
مقاله "اندیشه رهائی" مراجعه می کنیم : "این جمله جزیی از يك پاراگراف طولانی
است و این پاراگراف خود یکی از بخش های سه گانه ارزیابی "رهائی" شمساره
۲ (دوره سوم ، مورخ اسفند ۱۳۶۱) است در باره مجاهدین که در "اندیشه رهائی"
از آن استفاده شده بود . آقای مقدم باز برای رسیدن به نتایج دلخواه خود به
ثقل توسل جسته اند ، بدین معنی که جزء کوچکی از يك پاراگراف طولانی (که این
خود بخشی از يك مطلب بود) را "انتخاب" کرده ، آن را نیز خارج از مضمون
نقل کرده است . برای روشن شدن موضوع ناچاریم پاراگراف طولانی را نقل کنیم :

"مجاهدین این را نفهمیدند که برای توده ی مردم بین مذهب آنان و مذهب

خمینی چه فرقی هست (اگر اساساً فرقی باشد) آن‌ها نفهمیدند که آن بخش از مردم که امروز در قیاس با سایر انگیزه‌ها تحت انگیزه‌ی مذهبی بسیج می‌شوند عقب افتاده‌ترین بخش مردم‌اند و چرا باید از عقب افتاده‌ترین بخش انتظار داشت که نه تنها فرق مذهب مجاهدین و مذهب خمینی را بفهمند بلکه به سنت مذهب - طرفداری از قدرت - پشت پا بزنند و کشته هم بشود؟ انتظار بی‌جایی بود و برآورده نشد. در هنگام صلح مردم کوفه و شام البته به امام حسین نامه می‌نویسند و از او طرفداری می‌کنند اما موقع جنگ مسئله چیز دیگری است. این را مجاهدین نفهمیدند چون مذهبی بودند و به مذهب بعنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می‌دادند. مذهب اطاعت از بالا را، از خدا را، از پیغمبر را، از امامان را می‌آموزد. حال چرا انتظار هست که مذهبی‌ها این بار امام در قدرت - خلیفه - را رها سازند و بدنبال افرادی بروند که همان مذهب را دارند ولی در قدرت هم نیستند؟ اگر این‌ها - مجاهدین - مذهب تازه‌ای آورده بودند باز حرفی، ولی برای همان خدا، همان پیغمبر و همان امامان علیه‌السلام عصر شوریدن انتظار بی‌جایی است. ما این تأکید را بر عامل مذهب بعنوان رد نظر مجاهدین در تکیه به مذهب می‌دانیم و گرنه نکته پیدا است که در بسیاری از موارد شورش‌های مردم رنگ بظاهر مذهبی گرفته است. با این تفاوت که در این شورش‌ها، مذهب عامل شورش نبوده است، انگیزه‌ی شورش نبوده است، مردم ناراضی مذهب می‌ساختند. سراسر تاریخ ایران مملو از این شورش‌هاست. اما مذهبی‌ها آن‌ها می‌ساختند با مذهب حاکم کاملاً متفاوت بود، خرم‌دینی می‌شدند، اسماعیلی می‌شدند، بهائوسی می‌شدند، اما نه این که به اسم یک مذهب علیه همان مذهب شورش کنند" (۲۵).

مطلب بسیار ساده و بسیار روشن است. هر کس که کوره سواد و یک جو حسن نیت داشته باشد ممکن نیست از آن باین نتیجه‌گیری "رهبر فکری" ما برسد:

"آیا با این نوشته قصد دارید مجاهدین را تشویق کنید که دین جدیدی بیاورند و علاوه بر مقامات "فرمانده عالی" و "مسئول اول" به پیغمبری و امامت هم برسند؟ آیا قصد دارید کارگران و زحمتکشان را بسیج کنید که

۲۵- همانجا، صفحه ۲۷، کلمات و عبارات تأکید شده در اینجا، از متن مقاله "رهائی" یا "اندیشه رهائی" نیست.

مجاهدین را تحت فشار بگذارند تا مجبور به تعویض مذهب شان
شوند؟" (۲۶) .

فرض می‌کنیم که نتیجه‌گیری آقای مقدم نه مفرضانه بلکه ساده لوحانه و کج اندیشه‌انه
است و در نتیجه، مجبوریم پیرامون این پاراگراف توضیحاتی ارائه دهیم:
اولا:

الف - "مجاهدین ۰۰۰ نفهیدند که آن بخش از مردم که امروز در قیاس با
سایر انگیزه‌ها تحت انگیزه‌ی مذهبی بسیج می‌شوند، عقب افتاده‌ترین
بخش مردم اند ۰۰۰"

ب - "نفهیدند که ۰۰۰ چرا باید از عقب افتاده‌ترین بخش انتظار داشت که
نه تنها فرق مذهب مجاهدین و مذهب خمینی را بفهمند بلکه به سنت
مذهب - طرفداری از قدرت - پشت پا بزنند و کشته هم بشود؟"

ج - "مجاهدین نفهیدند چون مذهبی بودند و به مذهب بعنوان
قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می‌دادند."

ثانیا: چرا به عامل مذهبی بودن مجاهدین و به محظورات نظری آن‌ها که به
مذهب بعنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می‌دادند اشاره شده
است؟ زیرا که:

الف - "ما این تأکید را بر عامل مذهب بعنوان رد نظر مجاهدین در تکیه بر
مذهب می‌دانیم و گرنه نگفته پیدا است که در بسیاری از موارد، شورش‌های
مردم رنگ بظاهر مذهبی گرفته است."

ب - "با این تفاوت که در این شورش‌ها، مذهب عامل شورش نبوده، انگیزه‌ی
شورش نبوده است."

ج - "مردم ناراضی مذهب می‌ساختند ۱۰۰۰ اما مذهبی که آن‌ها می‌ساختند
با مذهب حاکم کاملا متفاوت بود."

اما درك "رهبر پرولتاریا" از مطالب روشن بالا، این چنین درخشان است:
"وحدت کمونیستی به مجاهدین می‌گوید اگر می‌خواهید در رسیدن به
اهداف بورژوازی خود پیروز شوید، اولاً باید به مذهب بعنوان يك نیروی
بسیج کننده نگاه کنید نه يك قدرت انسان ساز [واقعاً دست‌میزان!]، ثانیا،
اگر فرقی بین اسلام شط و خمینی وجود دارد باید قبل از این که دست به
عمل بزنید مطمئن شوید که مردم این فرق‌ها را درك کرده‌اند [همین طور

است!] ۰ اما بهتر است که مذهب تازه ای بیاورید زیرا که تاریخ ایران از این نمونه ها زیاد دارد و موفق تر هم بوده است مانند اسماعیلی و خرم دینی [آفرین!] " (۲۷) .

۳- آقای مقدم از قول "اندیشه رهائی" چنین می نویسد :

"تصور این امر که بنی صدر عمدا و یا سهوا (با توجه به بزرگ بینی های بیمارگونه او) ، در مورد امکاناتش در ارتش، ارتباط بین المللی و اوضاع رژیم، مجاهدین را در اشتباه گذاشته است چندان بعید نیست" .
در تمام صفحاتی که ایشان بعنوان صفحات مورد استناد خود از "اندیشه رهائی" ارائه داده اند چنین نقل قولی وجود ندارد . این مطلب در صفحه ۴۰ بصورت زیرنویس شماره ۱۵ آمده است که خود بر می گردد به متن مقاله در صفحه ۳۲ (که البته این نیز از صفحات مورد استناد نویسنده نیست) . تذکر و نکته در رابطه با عبارت فوق ضروری است :

الف - طبق معمول عبارت مورد استناد خارج از متن بکار گرفته شده است . برای نشان دادن میزان صداقت نویسنده مجبوریم که مطلب را در متن واقعی آن قرار دهیم :

در مقاله "اندیشه رهائی" هنگام بررسی کارنامه نظامی مجاهدین و برشماری برخی "از نتایج ملموس سیاسی و عملی مبارزه مسلحانه به شیوه مجاهدین" و هنگام طرح این سؤال :

"ممکن است پرسیده شود مجاهدین بعد از روشن شدن عدم موفقیت قیام سازمان یافته ، شهری شان در خرداد و تیر ۱۳۶۰ چه تاکتیک مناسبی می توانستند انتخاب کنند؟" (۲۸) .

و ارائه يك پاسخ ("صرفنظر از ریشه مسئله بلکه صرفا بعنوان يك عكس العمل منطقی") (۲۹) ، سؤال دیگری بدین مضمون مطرح شده بود :

"آیا برآستی سازمان مجاهدین خلق نمی توانست تصمیمی را که خیلی دیرتر از روی اجبار گرفت و کاری را که امروز انجام می دهد - با تمام نقایص آن - همان دو سال قبل انجام می داد" (۳۰) .

۲۷- همانجا ، همان صفحه ، کروشها از ماست .

۲۸- "اندیشه رهائی" ، شماره ۱ ، صفحه ۳۰ .

۲۹- همانجا ، صفحه ۳۱ .

۳۰- همانجا ، همان صفحه ، تاکید ها از متن چاپ شده است .

در پاسخ به سؤال اخیر در همانجا چنین آمده بود :

"می توان بطور مختصر گفت که شتاب مجاهدین برای تسخیر سریع قدرت (تمامی قدرت به تنهایی) ، فقدان تحلیل واقعی از شرایط و احتیاطاً وعده های خیالی بنی صدر از کارکرد درونی رژیم و طرفدارانش در ارتش (۱۵) ، مانع از اتخاذ چنین تصمیمی در دو سال قبل گشت" (۳۱) .

همانطور که قبلاً نیز گفته ایم، باز در اینجا - مانند همه جا در سرتاسر "نقد" آقای مقدم - آنچه توجه ایشان را بخود جلب کرده همان "حاشیه ایست بر متن" ، با این تفاوت که این بار، زیر نویسی (زیر نویس شماره ۱۵) را بعنوان متن قالب کرده اند . شاید ایشان فرق بین متن و زیر نویس يك مطلب را (که معمولاً در توضیح و تکمیل همان مطلب بکار می رود) نداند . شاید . ولی بعنوان یکی از "رهبران پرولتاریا" لااقل این را می داند که باید به متن همان زیر نویس بی توجه نماند و زیر نویس را بجای متن و آن هم - بطوری که متعاقباً اشاره خواهیم کرد - بصورت تحریف شده ارائه نداد !

بهر تقدیر، باز در اینجا برای روشن تر شدن موضوع ناگزیریم که به چند "عامل" (بیخشد "چندین علت" !) که در واقع "توضیحاتی" بود بر آن "عوامل" ، اشاره کنیم .

بحث بر سر "تصمیم" سازمانی مانند سازمان مجاهدین بود که در آن مقطع، بنا بر موقعیت ویژه اش تاثیر تعیین کننده ای بر مسیر کل جنبش می گذاشت . هنگام بررسی چنین مسئله ای دو گونه می توان برخورد داشت . یا مانند شما "مارکسیست" بود و با چرخش قلم و صدور يك حکم مانند "بورژوا - لیبرال" بودن مجاهدین ، قاضیه را کند ، بطور مشخص به قضیه نپرداخت و میدان را برای تفسیرهای نادرست و غیر واقع بینانه از مسائل باز گذاشت و یا بطور مشخص به مسئله پرداخت . تفکر خرده بورژوایی مجاهدین را در عرصه عمل - در عملی که خود آن را یکی از مهمترین اقدامات زندگی سیاسی شان می شمارند - افشاء کرد . یعنی ضمن نشان دادن "فقدان تحلیل واقعی از شرایط" توسط سازمانی که مدعی ارائه درست ترین تحلیل های سیاسی است ، ضمن بر شمردن "اشتباهات" متعدد در زمینه ارزیابی های سیاسی و نظامی ، ضمن بر شمردن تصمیم های نادرست و عجولانه و زیان باری که تاثیرات مخرب خود را بر سرنوشت جنبش سیاسی ایران بر جانها ده است ،

۳۱- همانجا ، صفحات ۳۱ و ۳۲ ، تاکید ها از متن چاپ شده نیست .

به "احتمالی" نیز اشاره کرد. آقای مقدم تمام این نکات را فراموش می‌کند، با "احتمالی" آن هم در حد یک زیرنویس تکمیلی خود را مشغول می‌دارد. تازه معنی و اهمیت آن را درک نمی‌کند. آیا "حزب کمونیست" واقعا با چنین رهبرانی می‌خواهد "پرولتاریای جهانی" را رهبری کند!؟

گوشزد کردن و در نظر گرفتن چنین "احتمالاتی" در محاسبات سیاسی، فقط برای کسانی فاقد اهمیت است که خود را بی‌نیاز می‌بینند که از شکست‌های پی‌در پی جنبش سیاسی و چپ در تاریخ معاصر ایران درس بگیرند. اگر "فهم و درک" ایمن مطلب مشکل است، به حوادث چند ساله اخیر نگاه کنید، تا وزن این "احتمالات" را در تعیین مسیر حرکات سیاسی دریابید. البته امیدواریم که این انتظار عبث نباشد، هر چند متأسفانه می‌دانیم آن برداشتی که متکی بر "دستگاه فکری" است، قادر به تشخیص این ظرافت‌ها نیست. شما محق هستید که چنین "احتمالاتی" را در نظر نگیرید، محق هستید که با این محاسبات سیاسی مخالف باشید، حتی می‌توانید در نقدتان به انواع و اقسام دروغ‌ها و شگردهای مبتذل متوسل شوید، ولی مطمئن باشید که در این صورت در تغییر این جهان کارتان به هیچ‌جا نخواهد رسید.

ب- آقای مقدم در نقل همین عبارت کوتاه، از زیرنویس شماره ۱۵، طبق معمول (اگر غیر از این بود مایه تعجب بود) علاوه بر یک جا افتادگی، مرتکب یک تحریف نیز شده است:

جا افتادگی - "بزرگ بینی" بجای "خود بزرگ بینی"

تحریف - "گذاشته است" بجای "گذاشته باشد".

بدیگر سخن، مفهوم عبارت در مقاله ما را با تغییر ماضی الزامی یا وجه شرطی (که دلالت بر تردید یا نوعی رزرواسیون دارد) به ماضی نقلی (که معنای ثبوتی است) حدوث را می‌رساند) مسخ کرده است. بهر تقدیر عبارت مورد بحث را از قول نوشته ایشان و جا افتادگی و تحریف آن را در داخل پرانتز ارائه می‌دهیم:

"تصور این امر که بنی صدر عمدا و یا سهوا با توجه به (خود) بزرگ بینی‌های بیمارگونه او، در مورد امکانش در ارتش، ارتباط بین المللی (المللی) و اوضاع رژیم، مجاهدین را در اشتباه گذاشته است (گذاشته باشد) چندان بعید نیست".

اما قبل از ادامه بحث از زوایای دیگر لازم است که خلاصه کوتاهی از مطالب عنوان شده در صفحات پیشین بدست دهیم.

در "نقد" منتشره در نشریه "کمونیست":

۱- هدف و چارچوب مقاله "اندیشه‌رهائی" تحریف می‌شود و نویسنده این چارچوب

را به میل خویش و با توجه به دستور حزب اش تغییر می دهد .

۲- "منقد" ما عمدانه نکات اساسی ارائه شده در مقاله را نادیده می گیرد و بجای بحث درباره نکات اساسی خود را به حواشی سرگرم می کند .

۳- در پرداختن باین حواشی نیز "تفسیرها" ، "احتمالات" ، "پیش بینی های" مقاله را - آن هم خارج از متن و با اغلاط فراوان و پراز تحریف - بعنوان "اعتقادات" و تحلیل ها طرح و معرفی می کند .

۴- در ادامه این روش و برای تکمیل توجیه احتجاجات سرنا با غلط، مطالب و نکات مغرکه - ایضا در شکل تحریف شده و غیر واقعی - مورد استناد قرار می گیرد .

۵- آنچه بعنوان "نظرات" ما عنوان میشود ، همواره خارج از مضمون و خارج از جایگاه واقعی آن هاست .

۶- جعلیات فوق در کنار تحریف فاکت های مسلم، بوضوح بیانگر عدم صداقت سیاسی شورسین حزبی ، درك بسیار سطحی و نازل ایشان از مسائل شورسینك و استیصال وی در ارائه بحثی مستدل در زمینه مسائل مورد بحث مقاله "اندیشه رهائی" است .

۷- البته این تحریفات و جعلیات و نحوه ارائه آن ها تصادفی نبوده و نیست . این شیوه بسیار خاص "تحریف" ، انعکاس مستقیم از آن ذهنیت مکانیکی است که امروز حزب کمونیست ایران یکی از پرچمداران اصلی آن بشمار میرود . و این خود جزئی تفکیک ناپذیر از ماتریالیسم مکانیکی استالینیستی - مائوئیستی حزب کمونیست ایران است .

۸- آنچه بطور سلبی بعنوان نقد ارائه شده ، نه تنها مفسوش و درهم و بی پایسه است ، نه تنها ملغمه ای از احکام ، مفروضات و تعاریف نادرست را در بر دارد ، بلکه تائید دیگری بر عدم توانائی چپ دکماتیک در تحلیل وقایع سیاسی و اجتماعی ایران است . این نقد واره عجز و ناتوانی جریاناتی از قبیل "حزب کمونیست ایران" را در ارائه يك نقد اصولی در يك زمینه مشخص به عیان به نمایش می گذارد .

۹- آنچه نیز که بطور ایجابی بعنوان "نقد" مطرح می گردد - صرف نظر از اغلاط فاحش آن - ، با دیدی رفرمیستی و سازشکارانه به نگارش درآمده است . بخش ایجابی این نوشته نیز ، در ادامه تحریفات و جعلیات و در تداوم بخش سلبی ، "نقدی" سرنا پا فرمالیستی است ، که در پوشش چپ ، به راست می زند .

سطور بعدی این نوشته با در نظر گرفتن نکات عنوان شده در فوق ، در اثبات

بیشتر این مدعا است .



لفاظی چپ در خدمت سازش طبقاتی

برای این که بتوان در چهارستون از نشریه "کمونیست"، "ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران" این همه دروغ گفت، آسمان و ریسمان را بهم بافت، پشت هم اندازی کرد که ما برای جلوگیری از اطناب فقط چند نمونه آن را ارائه داده ایم، حتما باید از "سرشت ویژه" ای برخوردار بود.

براستی چه چیزی جز يك "دستگاه فکری" عهد عتیق می تواند چنین خزعلاتی را بعنوان "نقد" عرضه کند، چه جریانی جز این "حزب کمونیست" امکی می تواند، اینگونه مطالب فضاحت بار و رقت انگیز را بعنوان "نقد سیاسی" منتشر کند و بی پروائی سیاسی باید چه ابعاد هولناکی بخود بگیرد که یکی از سردمداران ایمن جریان بنویسد "وحدت کمونیستی" "به مجاهدین و شورای ملی مقاومت که قصد دارند يك حکومت مذهبی بر سر کار آورند، پیشنهاد همکاری" (۳۲) داده است.

چنین تراوشاتی نمی تواند جز از قلم آن رخشیون قبلی، سهند دیروز، "امک" بعدی و "حزب کمونیست" کنونی، بیرون بترآورد. حتی پیکار - که بمثابة يك نمونه منفی باید از آن بسیار آموخت - در اوج پرت و پلا گوئی های خود کمتر به چینی - مرزی رسید.

برای جریانی که تحلیل مشخص سیاسی، تحلیل "ماوراء طبقاتی" است، بررسی انتقادی، تمایلات، نظرات و عملکردهای سازمان های دیگر اگر با نعره و فحش همراه نباشد، "پیشنهاد همکاری" تلقی می شود. نقد مذهب "پند و اندرز" به مذهبیون تعبیر می گردد. هرکسی را که با آن ها و با تکرر عقب مانده شان موافق نیست، "بورژوا" یا "مشاور" بورژوازی و لیبرال ها می داند (۳۳)، رشد خود (صد البته نه امک بلکه کومه له) در کردستان را "رشد پرولتاریا" قلمداد می کند و غیره. این دنیای محدود و تنگ، اگر به امک و امثال امک محدود می شد، ما را بی آن کاری نبود. دنیا پر از فرقه های گوناگونی است که در عالم تخیلات و انواع واقسام افکار انحرافی بسر می برند. اما بدبختی - بدبختی جنبش - این است که

۳۲ - "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۶.

۳۳ - همانجا، صفحه ۱.

سازمان ها و جریاناتی با این تصورات پا در هوا به فعالیت سیاسی مشغولند و متأسفانه در شرائط فعلی بر سرنوشت جنبش سیاسی ایران نیز تاثیر (منفی) می گذارند . به مجاهدین و بلائی که آن ها با ندانم کاری های خود بر سر يك نسل از انقلابیون وارد آوردند ، نگاه کنید جریاناتی نظیر رزمندگان ، پیگار و غیره را فراموش نکنید و از سرنوشت تلخ و عبرت انگیز آنان ، پند بگیرید .

چرا راه دور برویم به همین تاکتیک ماجراجویانه "تعرض قاطع پرولتاریا" در جنگ مقدس علیه بورژوازی کرد" و به نتایج آن بنگرید . "لیبرالیسم وحدت کمونیستی" "سوسیال پسیفسم" فلان جریان و زهر مار بهمان جریان به کنار ، در نتایج کارتان لحظه ای تأمل کنید و ببینید از باصطلاح دموکراسی انقلابی چه چیزی بیرون از جنازه های چنند صد پیشمرگه کرد بجا مانده است . صرفاً با چنان "دستگاه فکری" است که می توان به چنین نتایجی رسید . صرفاً در چنین نگرشی است که جامعه ایران قاطعانه و جزم گرایانه به دو بخش "پرولتاریا" و "بورژوازی" تقسیم می شود ، و تلاطم امواج خروشان تحولات اجتماعی در مصاف این "دو طبقه" خلاصه می گردد . همه چیز یا بورژوازی است یا پرولتاری ، و از این بدتر ، "علت" همه چیز یا در منافع این طبقه نهفته است یا در منافع



آن طبقه . ماهیت هر پدیده مسیر هر چیز را با تمامی جزئیات آن از ابتدا تعیین می‌کند . تحلیل نهائی "بجای تحلیل مشخص" می‌نشیند و نقش همه چیز را رقم می‌زند . نقشی که "سرنوشت" و "مقدرات الهی" در دستگاه فکری مذهبیهی خداپرستانه دارند ، در دستگاه فکری مذهبیهی "آته ایستی به نقش "طبقات" تفویض می‌شود . اگر برای "مذهبیهیون" ، "سرنوشت" و "مقدرات" در دست یك منشاء غیبی ، غیر قابل شناخت و غیر کنکرت است و صرفا با ایمان می‌توان بدان رسید برای مذهبیهیون آته ایستی ما "طبقه" تبدیل به منشاء غیبی می‌گردد . يك ذات همچون "ذات باری تعالی" که برای خود مفسرین زمینی را دارند : بیانگران اراده خداوند بروی زمین . "طبقه" نیز در این مفهوم مفسرین و بیانگران اراده خود را داراست . با این تفاوت که نام "خداوند" در اینجا به "طبقه" تبدیل می‌شود . آنجا ایسده است که سرنوشت بشری را رقم می‌زند . اینجا "ماده" است که منازعات ابناء بشری را به فرجام می‌رساند . اما این "ماده" نیز همچون آن ایده یا "روح مطلق" منتزع از وضع بشری است .

این نحوه نگارش - بویژه آن که در عالم سیاست چاشنی رومانسیسم روستائی مائوئیستی را نیز به‌مراه داشته باشد - در واقعیت امر در نتیجه گیری های خود بناچار به



همانجائی می‌رسد که مذهب پیش از این‌ها رسیده بود: تقدم شعور بر ماده. اما این تقدم نه در عرصه فلسفه به مثابه فلسفه، بلکه در فلسفه به مثابه زندگی متجلی می‌گردد. نطفه فاجعه از همینجا بسته می‌شود. پروژه کردن امیال و آرزوها و نشان دادن آن‌ها بجای واقعیات سرسخت زمینی و بدیگر سخن برش جامعه بر حسب يك مدل ذهنی. تفکری که نتواند وضعیت موجود را دریابد، نتیجتاً قادر به تبیین وضع خود نیز نخواهد بود. انتزاع به مثابه يك جنبه (یا بخشی) از پروسه شناخت بجای خود شناخت مورد استفاده قرار می‌گیرد. در نتیجه در تعمیم عملی بعنوان يك "واقعیت" انگاشته می‌شود، در "واقعیتی" که می‌خواهد خود را بر شرایط موجود تحمیل کند. انتزاعی که می‌خواهد جای واقعیت را بگیرد. اما نشان دادن "انتزاع" بجای واقعیت، صرفاً يك ورزش فکری نیست، تحلیل و پراتیک معینی را نیز با خود بهمراه دارد. تحلیل و پراتیکی که بر "اصول کلی" و یا حداکثر بر "ملاحظات سیاسی" استوار است. پراتیکی که چون از واقعیت‌ها نشأت نمی‌گیرد، به تفسیر آن‌ها نیز منتهی نمی‌شود. چنین "مارکسیسمی" باین می‌انجامد که پروبلما تیک انقلاب اجتماعی به حل معادلات ریاضی يك یا دو مجهولی که معمولاً حلقه‌های مفقوده در آن‌ها "رهبری"، "حزب" یا "برنامه" است، تقلیل پیدا کند. اما واقعیت، بهر حال، خارج از ذهن موجود است. از منطق تحرك و پویائی دائم پیروی می‌کند. لاجرم ذهن "تنبل" به ترسیم تمثیلی از "نمایندگان" و "جانشینان" می‌پردازد. اشباح خیالی بجای انسان‌ها بازیگران خمیه شب‌بازی "تاریخ" می‌شوند. و سناریوی تکراری این نوع انقلاب در سه پرده: امید، یأس و سرخوردگی و سرانجام انفعال، برای چندمین بار با بازیگرانی دیگر به صحنه می‌آید. اما این صحنه، واقعی است. ایده‌ای است که ماتریالیزه شده.

و این تصویری است بازگونه (سروته شده) از مارکسیسم، "مارکسیسمی" که در قاموس آن، "علت" و "عوامل" و "ماهیت" یکسانند. در نزد این "مارکسیسم" چون، مقولات به تبیین شرایط می‌پردازند و نه اوضاع به ایجاد مقولات، نه تنها می‌توان به هر چیز متوسل شد و دروغ گفت، بلکه می‌توان بی‌در و پیکر و دروازه "تحلیل" داد. "ذهنیت" درباره مسائل تصمیم می‌گیرد. این "ذهنیت" چون معمولاً تنبل و مغرور و متزلزل است، می‌تواند هر لحظه در باره يك پدیده، نظرهای گوناگونی ارائه دهد. مثلاً مجاهدین در سال ۵۹ می‌توانند، دارای این چنین خصوصیات باشند:

"اما سرمایه‌انحصاری در مجاهدین خلق از یکسو زمینه‌های دموکراتیسمی را می‌بیند که قابلیت آن را دارد تا دنباله‌رو پرولتاریای انقلابی و دموکراتیسم

پیگیر او گردد و از سوی دیگر نیروئی را می‌بیند که مرز سیاه و سفید میان
 ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی و پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگان کمونیست
 او را مخدوش کند، نیروئی که در میان بورژوازی و پرولتاریا حائل می‌شود
 و درست بهمان صورت که در بسیاری از موارد لبه تیز سیاست هسای
 پرولتاریای انقلابی را بر علیه حکومت و احزاب بورژوائی کند می‌کند و در مبارزات
 طبقات فرودست بر علیه ستم و استثمار امپریالیستی میانه داری می‌کند، بهمان
 ترتیب در قبال سیاست های سرکوبگرانه بورژوازی نقش ضربه گیر جنبش
 کمونیستی را ایفاء می‌نماید. سرکوب وسیع جنبش پرولتری و کمونیستی بی
 آن که در همان حال نیروهائی چون مجاهدین خلق به ورطه انفعال و پسا
 سازش کشیده شده باشند امکان پذیر نیست" (۳۴).

و در ادامه آن مجاهدین بدینگونه تصویر میشوند:

"حزب جمهوری اسلامی که پیوند هنرمندانه ای میان رئیس سیاست امپریالیسم
 و "مکتب" برقرار نموده است، نقش بینابینی مجاهدین خلق را "التقاط
 ایدئولوژیکی" و "انحراف از مکتب" نام می‌گذارد. مجاهدین "مکتبی"
 نیستند "میان اسلام و کمونیسم نوسان می‌کنند" و لاجرم مانع از آنند که
 حزب نقش مکتبی خود را در خدمت امپریالیسم، با جاری کردن سیل خون
 کارگران انقلابی، بدرستی ایفاء نمایند. مجاهدین باید از سراسر راه
 برداشته شوند تا امپریالیسم و حزب جمهوری اسلامی بتوانند از بقایای
 تعلقات مذهبی توده های ناآگاه - و بویژه توده های ناآگاه خرده بورژوازی -
 به بهترین وجه در خدمت سرکوب جنبش کمونیستی، و باین اعتبار کمال
 جنبش انقلابی، بهره گیرند." (۳۵).

در بهمن ۶۰ (پس از تشکیل شورای ملی مقاومت) از آن ها بعنوان "خرده بورژوازی" و
 "نمایندگان سیاسی طبقه متوسط" (۳۶) نام برده می‌شود. در شهریور - مهر ۶۱،
 "قطعنامه ها و اسناد کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست" که در واقع "تصویب"
 "قطعنامه" کومه له است، "مجاهدین خرده بورژوازی متزلزل" (۳۷) توصیه

۳۴- "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی" سابق الذکر، صفحه ۳۹،
 تاکید ها از ماست.

۳۵- همانجا، صفحه ۴۰، تاکید از ماست.

۳۶- "کارگر کمونیست"، شماره ۱، بهمن ۶۰، صفحه ۲۴.

۳۷- "قطعنامه ها و اسناد کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست"، شهریور - مهر ۶۱،

می‌گردند و بعد به هنگام نقد "اندیشه رهائی" در شهریور ۶۳، در نشریه "کمونیست"، ماهیت آنان در چند ستون "بورژوا-لیبرال" تلقی می‌شود و در ستون بعدی (باین مسئله باز خواهیم گشت) "خرده بورژوا" نام می‌گیرند و بعد مجدداً در همان ماه و در همان سال، در نقد آقای حکمت به سازمان وحدت کمونیستی-در "بسوی سوسیالیسم" - به لقب "دست راستی ترین احزاب اپوزیسیون بورژوائی" (۳۸) مفتخر می‌گردند و بالاخره در خرداد ۶۴، به "فالانژ بورژوا امپریالیست" (۳۹) تبدیل می‌شوند و ...

این چیزی بیشتر از نادانی است. این تحیر و سرگستگی، این عدم توانائی در ارائه تحلیل مشخص و پناه بردن به مفاهیم عمومی ذهن پرکن، توخالی و نابجا، خمیرمایه وجودی چنین "دستگاه فکری" است. "دستگاهی" که هنوز خود نیز پا در هوا است. البته این پا در هوا بودن، به معنی آن نیست که در باره همه چیز بخود اجازه اظهار نظر ندهد. یکی از مختصات این "دستگاه فکری" این است، که خود را مرکز عالم شمرده، و بر اساس آن به درهم گویی شوریک و سیاسی می‌پردازد. مثلاً همه ابناء بشر بجز خودشان، از دیدگاه این تفکر، "بورژوا" هستند و یا "در خدمت بورژوازی". حزب جمهوری اسلامی، در سال ۵۹، نقش مقطعی و موقتی برای بورژوازی ایفا می‌کرد و "ابزار سیاسی تعیین کننده برای بورژوازی بویژه بورژوازی انحصاری در شرایط خاص" بشمار می‌رفت، "ابزاری در خدمت این سیاست [سرکوب] مشخص سرمایه انحصاری بود (۴۰). بنی صدر نیز در همان مقطع از سردمداران یکی از "دو

صفحه ۴۱. متن کامل این بخش از قطعنامه را در قسمت های بعدی همین نوشته (یادداشت ۵۱) نقل خواهیم کرد.

۳۸- "بسوی سوسیالیسم"، دوره دوم، شماره ۱، شهریور ۶۳، صفحه ۴۵.

۳۹- "کمونیست"، شماره های ۲۰-۱۹، ۱۴ خرداد ۱۳۶۴، مقاله "محتوای واقعی انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین:

"انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین مقطع مهمی در سیر تکوین انقلابی گری سطحی اولیه سازمان و سپس لیبرالیسم بورژوا اسلامی آن، به فالانژیسم عریان بورژوا - امپریالیستی است" (صفحه ۲، تاکید از ماست).

۴۰- "دو جناح در ..."، صفحه ۵۰ و جالب آن که:

"حزب جمهوری اسلامی، حزبی خرده بورژوائی نیست، حزبی است که انحصارات امپریالیستی برای خرده بورژوازی تاسیس کرده اند، و بخشی از سهام آن، و نیز نام آن را، برای جلب اعتماد رئیس طایفه، به اسم

جناب بورژوا امپریالیستی " بود . رژیم قرون وسطائی ولایت فقیه يك رژيم " د یکتاتوری بورژوازی " است (۴۱) . " مبانی عملکرد سیاسی و اجتماعی حزب دموکرات " د رپلنوم اخیر کومه له (متحد امک در " حزب کمونیست ") در " تلفیق این جنبش [جنبش ملی] با نیازهای سیاسی - اقتصادی بورژوازی عصر امپریالیسم " (۴۲) تلقی می گردد . و بالاخره " وحدت کمونیستی " نیز " لیبرال " است ، و به " مقام شامخ " مشاور بورژوازی " افتخار می کند و در این میان فقط " حزب کمونیست ایران " است که " نماینده پرولتاریا " ، ببخشید " خود پرولتاریای ایران " است . برگردیم به " نقد " آقای مقدم در نشریه " کمونیست " :

" رهبر پرولتاریا " ، " آموزش " و " یابو "

آقای رضا مقدم ، آموزگار فهیم پرولتاریا اهمیت شدیدی برای " آموزش " قائل است . از یکسواز " رهبری سازمان مجاهدین " می خواهد که :
 " چقدر خوب است رهبری سازمان مجاهدین در وهله اول خود و در وهله بعد کارهایش برای گذراندن يك دوره آموزشی نزد وحدت کمونیستی بروند " (۴۳) .

و از سوی دیگر ، در نقد خود خاطر نشان می گردد که " پیرو سه تدارك انقلاب سوسیالیستی " برای " وحدت کمونیستی " ، " ادعائی بیش نبوده " و دلیلش هم اینست که " وحدت کمونیستی " ، " آموزش پرولتاریا و آگاهی او را مد نظر " ندارد (۴۴) . در مورد مختصات این آموزش مطالبی نگاشته می شود . در يك پاراگراف كوچك لفظ " آموزش " و " آموزشی " چهار بار تکرار می گردد . بعد در تائید " آموزش پرولتاریا و آگاهی او " طبق معمول ، نقل قول نابجائی از لنین آورده می شود .

او کرده اند و تا از او اختیارات تام بگیرند " (همانجا ، صفحه ۴۶) .

۴۱- " برنامه حزب کمونیست " ، بند ۱۵ ، صفحه ۱۸ .

۴۲- " سند مصوبه سومین پلنوم کمیته مرکزی کومه له " ، تیرماه ۶۴ ، صفحه ۴ :

" تأمین و دفاع از منافع بورژوازی در این جنبش ، تهی کردن جنبش از مضمون

و اهداف دموکراتیک و انقلابی و تلفیق این جنبش با نیازهای سیاسی -

اقتصادی بورژوازی عصر امپریالیسم ، مبانی عملکرد سیاسی و اجتماعی حزب

دموکرات را تشکیل می دهد " (تاکیدها از ماست) .

۴۳- " کمونیست " ، شماره ۱۲ ، صفحه ۶ .

۴۴- همانجا ، صفحه ۵ .

مختصات این "آموزش" و "آگاهی" از زوایای مختلف قابل توجه است. نویسندگان بین "آموزش" و "آگاهی" ظاهراً فرقی قائل نیست و به توضیح ارتباط بین این دو نمی‌پردازد. از این گذشته، رابطه "آموزش" و "آگاهی" با "پروسه تدارک انقلاب سوسیالیستی" را بیان نمی‌دارد و فی‌المثل نمی‌گوید که چرا این "آموزش" و "آگاهی" فقط در "دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی" لازم است و نه بعد از آن. نیز مضافاً معلوم نمیشود که نظر واقعی شان درباره "پروسه تدارک انقلاب سوسیالیستی" چیست؟ آیا این تزدست، ولی برداشت ما نارواست، و یا این کسه اساساً تزی نادریست؟ در صورت اخیر، چرا بصورت تأییدی به آن برخورد کرده است؟ با این حال باید اذعان کرد که نویسندگان ما لااقل در یک مورد محقق است و بالاخره متوجه می‌شود که ما به "آموزش" مورد نظر ایشان و به سوسیالیسم آموزشگاهی اعتقادی نداریم. ما برای خود نقش "آموزگار" را نه در رابطه با پرولتاریا، نه در رابطه با مجاهدین و نه حتی در رابطه با "حزب کمونیست ایران" قائل نیستیم. رابطه با پرولتاریا بجای خود، ما حتی در مناسبات درونی سازمان، روابط "آموزگار" و "شاگرد" را به هیچ وجه قبول نداریم، و به سبک و سیاق مکتب‌خانه‌های قدیم، کلاس حزبی نمی‌گذاریم (۴۵).

۴۵- نشریه "پیشرو"، "ارگان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه‌له"، در شماره ۵ خود (نیمه اول بهمن ماه ۱۳۶۳) تصویری از این "کلاس حزبی" را به سبک و سیاق مکتب‌خانه‌های قدیمی ارائه می‌دهد. "پیشرو" پس از ذکر این نکته که "دومین دوره مدرسه حزبی اکتبر" پس از دو ماه و چند روز بکار خود پایان داده است، می‌نویسد:

"مدرسین مدرسه را نیز کماکان، اعضای کمیته مرکزی حزب و کومه‌له و چند تن از کارکنان اصلی حزب کمونیست تشکیل می‌دادند که جمعا چهارصد و ده ساعت صرف تدریس و مطالعه شد" (تاکیدها از ماست).

"پیشرو" موضوعات درسی، این "مدرسه" را بدینگونه بیان می‌کند:

"مدرسه در این دوره کوشید تا برای شرکت‌کنندگان [حدود چهل نفر] محصل این دوره از بین مسئولین و اعضاء دسته‌های سازمانده و مسئولین سیاسی و نظامی پل" [، مبنای ایدئولوژی و جهان بینی مارکسیسم را هر چه پایه‌ای تر آموزش دهد، رفقا را در سطوح عمیق تر با تئوری مارکسیسم آشنا کند. تاکتیک‌های محوری حزب را تشریح کند، نیازهای علمی و عملی در زمینه سازماندهی و ساختمان تشکیلات را برآورده سازد، آموزش‌های

ما برای خود وظیفه تلفیق آگاهی سوسیالیستی و جنبش خود بخودی کارگری را قائل هستیم و معتقدیم که چنین درکی چه در نحوه بیان و چه در پراتیک اجتماعی خود با درک آموزشگاهی از سوسیالیسم بسیار متفاوت است. برای ما پرولتاریا بجای يك تعريف مجرد، يك طبقه مشخص و در حال حرکت است، از پیشینه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برخوردار بوده، با مسائل مشخص و عینی مواجه است.

اما، تنها يك ساده اندیش، يك مائوئیست و آتشه که بدنبال آسان شدن و آسان کردن همه چیز است، می تواند چنان تصویری را از سوسیالیسم و مبارزه سوسیالیستی ارائه دهد. بنظر یکی از "رهبران پرولتاریا"، "آموزش" از این جهت لازم است که:

"پرولتاریا را قادر سازد تا در میان کلیه اتفاقات و حوادث روزمره، راه خود را برای رسیدن به سوسیالیسم بیابد و آن را همواره مستقیم و سراسر است بیامید" (۴۶).

اما انسانی فروتن که با تمامی عظمتش، برخلاف آدم های کوچک وطنی هرگز داعیه "رهبری پرولتاریا" را نداشت وقتی که انقلاب های قرن های هیجده و نوزدهم را با هم مقایسه می کرد نظری مغایر با نظر این "رهبر فکری پرولتاریائی" ما ارائه داد:

"... ولی انقلاب های پرولتری یعنی انقلاب های قرن نوزدهم، برعکس مدام از خود انتقاد می کنند، پی در پی حرکت خود را متوقف می سازند و به

نظامی در زمینه فنون نظامی، تجارب جنگی و رهبری جنگ ها، و همچنین سیاست جنگی کومه له را توضیح دهد، و بالاخره محصلین را با رئوس کلی از کار پزشکی و بهداشت پیشمرگه و کمک های اولیه جنگی آشنا کند، و آنان را در حد لزوم در زمینه های فنی نظیر مخابرات و نقشه خوانی آموزش دهد. پیوند دادن مسائل شوریک تدریس شده در مدرسه با مسائل و معضلات عملی رفقای شرکت کننده در عرصه های گوناگون و تخصیص وقت برای بحث و گفتگو پیرامون معضلات و پراتیک آنان نیز، یکی از محورهای مهم دروس مدرسه بود. در اینجا هم مباحثی پیرامون تشکیل شوراهای تشکیل حوزه ها، استقرار حاکمیت انقلابی توده ها و ... صورت گرفت" (مطلب داخل کروش از ما است، صفحه ۳۸).

یعنی دوستان در "۴۱۰ ساعت"، "تدریس و مطالعه" توانسته اند "چهل نفر محصل" را با تمام مسائل فوق هر چه پایه ای تر آشنا کنند! ...

۴۶- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵.

آنچه انجام یافته بنظر میرسد باز می‌گردند تا بار دیگر آن را از سر گیرند، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاش‌های اولیه خود را بی رحمانه بیاد استهزاء می‌گیرند، دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین می‌کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آن‌ها قد برافرازد، در برابر هیولای مبهم هدف‌های خویش آنقدر پس می‌نشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آن‌ها را قطع کند و خود زندگی با بانک صولتمند اعلام دارد:

Hic Rhodus و hic salta!

گل همینجاست، همینجا برقص" (۴۷).

لزوم و هدف آموزش و "آموزش" را دیده‌ایم، مشاهده کردیم "مارکسیست‌های" مخالف مارکس را و می‌فهمیم که چرا مارکس در اواخر عمر به تلخی می‌گفت:

"من يك مارکسیست نیستم".

و اکنون به يك سند ارزنده "آموزشی" از "رهبران فکری" جنبش کمونیستی ایران "نظری بیندازیم، تا از يك جنبه دیگر، مفهوم "آموزش" همواره مستقیم و سراسر راست برای رسیدن به سوسیالیسم" (و نیز رابطه "آموزش" و "یابو") را دریابیم:

"لیکسن ما این خبر را انتشار دادیم [خبر اخراج کارگران از ییک کارخانه] تا کارگران آن را بخوانند و بحال خود گریه کنند. ما این‌ها را نگفتیم تا کارگران بندگی خود را بپذیرند و ساکت بنشینند. ما همینجا به هر رفیق کارگری که این خبر را می‌خواند لکن تصمیم نمی‌گیرد که بر علیه بردگیش مبارزه کند، محترمانه می‌گوئیم که اعلامیه‌های ما را نخواند. اعلامیه، کمونیستی بکار چنین کارگری نمی‌آید. چنین کارگری همانا شایسته است که پای رادیو بختیار و رادیو آمریکا بنشیند و منتظر باشد تا گرگ بیاید و آن‌ها را از کام کنتار به کام خود کشد!

...

ما این خبر را انتشار دادیم تا بگوئیم که کارگران! نمایندگان شما کمونیست‌ها هستند. کمونیست‌ها و بویژه اتحاد مبارزان کمونیست! نمایندگان شما لیبرال - مجاهدین نیستند. انتظار نداشته باشید که رئیس جمهور بنی صدر و نخست وزیر رجوی شما را نجات دهند! فقط کمونیست‌ها حرف صحیح می‌زنند ...

۴۷- "هجد هم بروم لوتی بنا پارت"، ترجمه فارسی قبلا اشاره شده، صفحه ۲۶.

ما این خبر را انتشار دادیم تا به تمام کارگران نشان دهیم که باید نشریه علیه بیکاری را بخوانند . و برای ایجاد "اتحاد کارگری علیه بیکاری" مبارزه کنند . بیش از یک سال است که "علیه بیکاری" فریاد می‌زند که کارگر بیکار، کارگر شاغل، اتحاد، اتحاد، علیه بیکاری! اما می‌بینیم که آقا جلال ها با خیال راحت کارگران زحمتکش را با ۲۴ سال سابقه کار ر اخراج می‌کنند و هیچ سازمان توده‌ای کارگری نیست که یقه کثافت‌های چون آقا جلال و دولت متبوعشان را بگیرد!!

...

هم اکنون بوضوح نشانه‌های گوناگون این برآمد کارگری بچشم می‌خورد . و ما هم اکنون از این خوک کثیف، از این آقا جلال دعوت می‌کنیم که نمایش‌شان را به "واحد تولیدی" چون صنعت نفت یا ذوب‌آهن بیاورند تا بفهمند یا بوکیست؟" (۴۸) .

شنا در عرض رودخانه

دیدیم که "حزب کمونیست ایران" بر آن است که چنان "آموزشی" به "پرولتاریا" بدهد که "او" یعنی "پرولتاریا" در میان کلیه اتفاقات و حوادث روزمره، راه خود را برای رسیدن به سوسیالیسم بیابد و آن را همواره مستقیم و سراسرست بیپاید . ظاهر قضیه اینست که "این راه مستقیم و سراسرست" تا "سوسیالیسم" نباید "توقفگاهی" حتی برای استراحت "رهبران پرولتاریا" وجود داشته باشد . اما در ورای این ادعا، واقعیت بگونه‌ای دیگر است . در اینجا فرصت آن نیست که نمونه‌های فراوان از نوشته‌های رفقای حزبی ارائه دهیم و خود را به همین مقاله آقای مقدم محدود می‌کنیم، مقاله‌ای که هدفش نکوهش "لیبرالیسم وحدت کمونیستی" پیراز آن همه ناسزاگویی نسبت به ما در باره "فراموش" کردن ماهیت بورژوائی مجاهدین و غیره بوده است . حتی در همین مقاله مورد بحث نیز تصویری نه چندان پوشیده یا مبهم از این "توقفگاه" وجود دارد . تصویری که مضمون آن را "احزاب و سازمان‌های بورژوائی و خرده بورژوائی" تشکیل می‌دهد . در این تصویر، "دموکراسی انقلابی" "خرده بورژوازی متزلزل" و "بورژوازی ملی" (بله بورژوازی ملی) در کنار هم

۴۸- "کارگر کمونیست"، ۲۷ اسفند ۱۳۶۰، صفحات ۱۵ تا ۲۰، این "سند" درخشان آموزشی را با عنوان "این خبر را به گوش کارگران برسانید:" به چاپ رسانده .

بوضوح قابل رویت و سخت تماشائی است . بد نیست نگاهی گذرا به آن بیندازیم .
"نویسنده حزبی" در دنباله همان مقوله "آموزش" میگوید که پرولتاریا باید :
" . . . صف مستقل خود را مقابل کلیه احزاب و سازمان های بورژوائی
و خرده بورژوائی حفظ کند و با افشاء پیگیرانه و قاطع آن ها که به دموکراسی
پشت کرده اند و راه بند و بست با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند " (۴۹)

ت :

" طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را از سمومی که آن ها می پراکنند مصون
دارد و بدین طریق دموکراسی انقلابی را بیشتر تقویت کند " (۵۰) .
اما این " آن ها " که به " دموکراسی انقلابی پشت کرده اند " و " راه بند و بست
با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند " چه کسانی هستند ؟ و این " دموکراسی
انقلابی " که " بدین طریق باید تقویت شود " ، چه معجون هفت جوشی است ؟ این
" احزاب و سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی " کدام سازمان ها و احزاب
می باشند ؟ گر چه بصراحت چیزی گفته نمی شود ولی جواب روشن است . بحث
در باره يك جامعه مشخص و يك مورد مشخص است در این جامعه مشخص و در این
مورد مشخص ، صدها یا ده ها " احزاب و سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی "
وجود ندارد ، بویژه وقتی که بدانیم منظور آن " احزاب و سازمان های بورژوائی
و خرده بورژوائی " است که به " دموکراسی انقلابی پشت کرده اند " و " راه بند
و بست با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند " . ما در صفحات پیشین همین مقاله
از قول آقایان ارزیابی های نه تنها متفاوت بلکه کاملا متضادی در باره مجاهدین
را نقل کردیم و مثلا دیدیم که این " رهبران " حتی تا شهریور ۶۱ معتقد بودند
که رفتن ناگزیر " خرده بورژوازی " بدنبال " لیبرالیسم بورژوائی " بدلیل شرایطی
بوده است یعنی که :

" . . . در شرایط فقدان صف مستقل پرولتاریا و يك نیروی کمونیستی بیه
اندازه کافی قدرتمند که بتواند خرده بورژوازی متزلزل را به دموکراتیسم
انقلابی جلب کند ، خرده بورژوازی ناگزیر بدنبال لیبرالیسم بورژوائی
کشیده شده است " (۵۱) .

در این ارزیابی های متفاوت و متضاد ، آنچه متغیر است ، حرکت " خرده بورژوازی

۴۹ - " کمونیست " ، شماره ۱۲ ، صفحه ۵۰

۵۰ - همانجا ، همان صفحه .

۵۱ - " قطعنامه ها و اسناد کنگره " . . . ، صفحه ۴۱ .

متزلزل" و آنچه ثابت می ماند "فقدان صف مستقل پرولتاریا" است. عبارت ساده تر نوسانات این خرده بورژوازی متزلزل صرفا با چگونگی رشد یا بی صف مستقل پرولتاریا و "نیروی کمونیستی به اندازه کافی قدرتمند" توضیح داده می شود. دینامیسم درونی حرکات خرده بورژوازی در رابطه با موقعیت اقتصادی این قشر و سهم آن از تولید اجتماعی (وازا اینجا، "استواری" یا "تزلزل" آن در عرصه سیاسی) را در نظر نمی گیرد. این "تحلیل" (یک برداشت نادرست بسیار رایج در چپ ایران)، یک طبقه یا قشر اجتماعی را با نمایندگان واقعی و یا (غالبا) متصور سیاسی آن طبقه یا قشر (یا بخش هایی از آن طبقه یا قشر) اجتماعی عوضی می گیرد و از این نظر است که جهت گیری های سیاسی این "نمایندگان" را بحساب خواست های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن طبقه یا قشر اجتماعی می گذارد و از این نظر است، بطوری که در صفحات قبل دیده ایم، مثلا در تبیین ماهیت طبقاتی این نمایندگان واقعی یا خیالی به سرگیجه دچار می شود. علاوه بر این ها، این "تحلیل" از چرائی "فقدان صف مستقل پرولتاریا" و "فقدان نیروی کمونیستی" به اندازه کافی قدرتمند" در بطن یک شرایط اجتماعی مشخص، عاجز است.

اما تشکیل "حزب کمونیست ایران" باید به میمنت و مبارکی "فقدان صف مستقل پرولتاریا" را بر طرف کرده باشد. رفقا در هیچیک از نشریاتشان نیست که بگوید "صف مستقل پرولتاریا" در قاموس "حزب کمونیست ایران" اشاره ای نکنند. حتی طبق این گفته ها، "حزب پرولتاریا" در این یکی دو ساله آنقدر رشد کرده است که "بورژوازی" را به وحشت انداخته است. "کمونیست ها" در "منطقه حساس از نقطه نظر منافع امپریالیستی" آنچنان "قدرت قابل ملاحظه و روزافزونی پیدا کرده اند که پشت "کارشناسان خاورمیانه کاخ سفید و کرملین" و "سلطنت طلبان و مجاهدین و سازمان کارگران انقلابی ایران" را لرزاند است (۵۲). رشد این دو "ثابت" قبلی ("کمونیست ها" و "پرولتاریا")، علی القاعده باید بر متغیر (خرده بورژوازی) تاثیر بگذارد.

ولی بطوری که دیده ایم نه تنها چنین نشد بلکه خرده بورژوازی از مرز لیبرالیسم بورژوائی هم گذشت و به "فالانژیسم بورژوا امپریالیستی" رسید. به مقاله آقای مقدم برگردیم. قبلا با دو پایه از چند پایه "در راه رسیدن به سوسیالیسم" آشنا شده ایم: "صف مستقل پرولتاریا" و "خرده بورژوازی" (وقتی که

۵۲- اعلامیه "سازمان هواداران حزب کمونیست ایران در خارج از کشور، پاریس

۳۱ ژانویه ۸۵"

از متزلزل بودن دست بکشد) اما پایه سوم؟ امك عليه "بورژوازی ملی" و "لیبرال ها" بسیار مقاله نوشته و بسیار دشنام نثارشان کرده است. اما اگر به گفته آقای مقدم مقالات "شداد" و "غلاظ" ما "بر علیه مذهب"، "بدین معنی نیست که بیجه مجاهدین و شورای ملی مقاومت که قصد دارند يك حکومت مذهبی بر سر کار آورند، پیشنهاد همکاری ندهیم، احتمالاً مقالات نادقیق و شعاری این جریان علیه بورژوازی و لیبرال ها نیز از این قاعده نباید مستثنی باشد. بهر حال این بورژوازی بنظر یکی از "رهبران پرولتاریا" چیزی جز همان "بورژوازی ملی" سابق نیست که در شکل جدید "لیبرال" و در دفاع از "آرمان های سرمایه متوسط و بازار داخلی" (۵۳) ظهور کرده است. می گوئید نه، این عبارت از نوشته آقای مقدم در دنباله همان مقوله کدائی آموزش را مجدداً بخوانیم:

"... پرولتاریا... صف مستقل خود را در مقابل کلیه احزاب و سازمانهای بورژوائی و خرده بورژوائی حفظ کند و با افشاء پیگیر و قاطع آن ها [احزاب و سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی] که به دموکراسی انقلابی پشت کرده اند و راه بند و بست با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند..."

یعنی علاوه بر "احزاب و سازمان های" "خرده بورژوائی"، "احزاب و سازمان های بورژوائی" نیز وجود داشته اند که به "دموکراسی انقلابی پشت کرده اند". یعنی قبلاً این "احزاب و سازمان های بورژوائی" در صف "دموکراسی انقلابی" بودند و اکنون نیستند. اگر رابطه "احزاب و سازمان های بورژوائی" با "دموکراسی انقلابی" این چنین است، رابطه شان با "امپریالیسم" نیز حکایتی دارد، این رابطه رابطه ایست بند و بست، "احزاب و سازمان های بورژوائی" ایران نه بدلیل ادغام سرمایه داری این کشور در سرمایه جهانی (امپریالیسم) و رابطه تنگ تنگ اقتصادی این شبکه پیچیده، ملزم بدفاع از منافع "سرمایه و امپریالیسم" اند، بلکه

۵۳- امك با اعتقاد بر این که "لیبرال ها" "در سیاست، اهمیت شیوه های غیر متعارف سازماندهی اردوگاه ضد انقلاب را آنگونه که باید درك نمی کنند" [؟] و در زمینه ایدئولوژیک با تبلیغاتویسم لیبرالی خود به تشمت موجود در صفوف بورژوازی دامن می زنند [؟] اضافه می کند که:

"... لیبرال ها، که وظیفه تطهیر مالکیت خصوصی و بازسازی ماشین دولتی در هم ریخته را بعهده گرفته اند، در اقتصاد از حیثه شعور و آرمان های سرمایه متوسط در بازار داخلی فراتر نمی روند..." ("دوجناح در..."، صفحه ۶۵، تاکید و کروشها از ماست).

می‌توانند در حالت معینی ("مناسب‌ترین حالت اقتصادی"؟) بجای برگزیدن
"راه بند و بست با سرمایه و امپریالیسم" در صف "دموکراسی انقلابی" ("مناسب‌ترین
حالت سیاسی"؟) بمانند.

شوریسین "آنتی پوپولیست" ما رابطه ارگانیک و پیچیده اقتصادی و از آنجا
سیاسی بخش‌های مختلف سرمایه داری جهانی را به رابطه‌ای "بند و بست" دارتقلیل
می‌دهد، تا بنیادهای شوریک "انقلاب دموکراتیک"، سست نگردد، تا بتوانند
برای زیربنای اقتصادی "دموکراسی انقلابی" خود پایه‌های مناسب را فراهم کنند.
تا اینجاسه پایه این بنا آماده است: "خرده بورژوازی"، "بورژوازی متوسط در
بازار داخلی"، "پرولتاریا" (آنها از طریق "احزاب و سازمان‌های بورژوائی و خرده
بورژوائی" و "حزب پرولتاریا") "دموکراسی انقلابی" نیز روینای آن است. اما
هنوز پایه چهارم، یعنی "دهقانان" کم است که "چهار طبقه" معروف بعنوان
پایه‌های "دموکراسی انقلابی" تکمیل گردند و تز "حکومت چهار طبقه" صادر شود.
اما هر چه در مقاله آقای مقدم دقت کنیم، از "دهقان" و یا "دهقانان" چیزی
نمی‌یابیم. در ادبیات اخیر حزبی نیز در این مورد سکوت میشود. حتی جنبش ملی
در کردستان نیز فاقد پایه‌های دهقانی تصویر می‌گردند. در جنبش ملی کردستان
که تنها پایگاه واقعی حزب کمونیست ایران را تشکیل می‌دهد - جز بورژوازی و پرولتاریا
چیزی یافت نمی‌شود. "بورژوازی" آن در حزب دموکرات متشکل است و "پرولتاریا"
در کومه‌له. پس دهقان غایب است. اما نباید اشتباه کرد، "حزب کمونیست" به
"اصل خود رجعت نکرده" بلکه مائوئیسم را در شرایط حاضر بازسازی و "دهقانان" را به
پرولتاریا تبدیل کرده است. مگر نه این که "پرولتاریا در کردستان رشد قابل
ملاحظه و روز افزونی" داشته است! (۵۴) بزبان خیلی ساده در "دموکراسی
انقلابی" کمبود "دهقان" با استحاله آن به پرولتاریا جبران میشود (۵۵). مگر نه این

۵۴- مراجعه کنید به اعلامیه قبلا اشاره شده "سازمان هواداران حزب کمونیست
ایران در خارج از کشور"، پاریس، ۳۱ ژانویه ۸۵ و نیز "کمونیست"، شماره ۱۵،
۳۰ آذر ۶۳، صفحه ۸:

"... تکامل مبارزه طبقاتی در کردستان و رشد پرولتاریا در کردستان،
عرصه‌های نوین و بسیار وسیع‌تری را بعنوان محورها و مضامین اصلی
اختلاف طبقات و احزاب سیاسی آنها به میان کشیده است."

۵۵- "برنامه کومه‌له برای خود مختاری کردستان"، مصوبه کنگره سوم، اردیبهشت
۱۳۶۱، صف بندی طبقات در کردستان را بدینگونه تصویر می‌کند:

است که "دهقانان طبقه مستقلی" بشمار می‌روند! سه پایه که همان چهار پایه معروف باشند تکمیل است، می‌ماند "حکومت ائتلافی".

این نکته نیز در مقاله مورد بحث اینگونه حل می‌شود:

"اما وحدت کمونیستی که معتقد است مادام که پرولتاریا دوران "تسدارك انقلاب سوسیالیستی" به شیوه وحدت کمونیستی را به پایان نرسانده است نباید بسوی قدرت دست‌دراز کند، قدرت سیاسی را تماما و همواره بسه

"تسلط شیوه تولید سرمایه داری در ایران، بخش‌های وسیعی از دهقانان زحمتکش کردستان را به کارگران دائمی تبدیل کرده و یا این که آن‌ها را بصورت ارتش ذخیره کار در ایران در آورده است" (صفحه ۴، تاکید از ماست).

و همانجا اضافه می‌کند که:

"این شرایط [استثمار کارگران کردستان در مناطق دیگر و ادامه بحرانی اقتصادی] کارگران کردستان را بمتابۀ انقلابی طبقه استثمار شونده و یگانه طبقه تا آخر انقلابی شکل داده و نقش و اهمیت اجتماعی آن‌ها به مراتب افزایش می‌دهد و آنان را هر چه بیشتر از دایره محدود افکار و سنت‌های عقب مانده پدر سالاری و تولید كوچك دهقانی بیرون آورده و روز به روز بر آگاهی طبقاتی آنان می‌افزاید و بدین سان پایه مادی رهبری پرولتاریا در جنبش کردستان فراهم می‌سازد" (همانجا، صفحات ۴ و ۵، تاکید‌ها از ماست).

همین مطالب، بعد‌ها در "کنگره چهارم سازمان کردستان حزب کمونیست ایران-کومه له"، بهمن ۱۳۶۲، مورد تاکید و تصویب قرار می‌گیرد. با این تفاوت که پاراگراف‌نهایی این بخش از مصوبات، با کمی رنگ و روغن تزئین می‌گردد و لاسباب آن "مارکسیستی" تر می‌شود:

"در عین حال این تحولات و شرایط، کارگران کردستان را هر چه بیشتر از دایره محدود افکار و سنت‌های عقب مانده پدر سالاری و تولید كوچك دهقانی بیرون آورده، روز به روز زمینه آگاهی و شکل آن‌ها را گسترش داده و نقش و اهمیت اجتماعی آن‌ها را به مراتب افزایش می‌دهد و بدین سان پایه مادی رهبری پرولتاریا را در جنبش کردستان فراهم می‌سازد" (صفحه ۴).

البته همینجا نیز اضافه کنیم که در هیچ يك از این دو مصوبه سخنی از وجود

"دهقانان" در کردستان نمی‌رود!

" وحدت کمونیستی " ، " قدرت سیاسی را تماما و همواره به بورژوازی واگذار می‌کند " .
 باشد . " حزب کمونیست ایران " چی ؟ پاسخ اول آن است که این " حزب " هیچگاه قدرت
 سیاسی را " تماما " به " بورژوازی واگذار " نمی‌کند . ولی غیر " تماما " چه ؟ آیا همین
 اشاره به " تماما " جای این شك را باقی نمی‌گذارد که در حالت غیر " تماما " — یعنی
 در ائتلاف — چنین امکانی را متصور می‌دانید ؟ این نکته اگر به تنهایی آمده بود ،
 آن را يك اشتباه قلمی تصور می‌کردیم . ولی این " اشتباه " از جانب جریانی انجام
 می‌گیرد که از یکسو دارای سابقه مائوئیستی است ، از سوی دیگر در شوری‌هایش در
 مورد انقلاب همواره در باره ترکیب طبقاتی " جمهوری انقلابی " ، " انقلاب دموکراتیک " ،
 و مضمون اقتصادی — اجتماعی آن سکوت می‌کند و در بهترین حالت از آن بعنوان
 " مناسبترین حالت سیاسی " نام می‌برد (۵۷) . این سکوت و این مهم
 گوئی نه تصادفی بلکه تعمدی است . نمی‌توان خود را مارکسیست خواند و سازش
 طبقاتی را تبلیغ کرد . چه ارزشی دارد در هر صفحه ده ها بار کلمه پرولتاریا را تکرار
 کرد ، ولی رکن اساسی مارکسیسم یعنی مبارزه طبقاتی را به مسلخ حکومت چهار طبقه
 مائوئیستی — پرولتاریا ، خرده بورژوازی ، دهقانان ، بورژوازی ملی (یا " لیبرال " یا
 " غیر وابسته ") — کشاند . و حتی ، هنگام نقد " لیبرالیسم " " وحدت کمونیستی " —
 در این رودخانه مائوئیسم غرق نشد . شما که نه مانند " وحدت کمونیستی " ، " احترامی
 افلاطونی به مارکسیسم " بلکه احترامی غیر افلاطونی یعنی استالینی به آن ابراز
 می‌کنید ، آیا گمان نمی‌کنید که يك خانه تگانی جدی و يك " تسویه حساب " قاطعانه
 با اندیشه های مائوئیستی تا آن لازم تر باشد تا نقد " لیبرالیسم " " وحدت کمونیستی " .
 آقای مقدم ، اگر می‌خواهید در " دریای بیکران لیبرالیسم " " وحدت کمونیستی " غرق
 نشوید باید نه مانند مائو تسه دون شنا را در عرض رودخانه ، بلکه در ط —
 آن و در خلاف جریان بیا موزید .



۵۶ — " کمونیست " ، شماره ۱۲ ، صفحه ۷ ، تاکید از ماست .

۵۷ — برای نقد شامل به " شوری انقلاب " " اتحاد مبارزان کمونیست — حزب کمونیست
 ایران " نگاه کنید به مقاله " پوپولیسم ، بوندیسم ، استالینیسم ، کالبد شکافی " حزب
 کمونیست ایران " ، " رهائی " ، شماره ۸ ، مهرماه ۱۳۶۴ . واقعیت بورژوازی —
 شوری " مناسبترین حالت سیاسی " ، " مناسبترین حالت اقتصادی " ، در آن مقاله
 به نقد کشیده شده است .

"رهبران فکری، ایدئولوگ ها و سازماندهان" جنبش کمونیستی ایران، شما که قادر به درك يك مطلب ساده نیستید و هر چه می نویسید پر است از اشتباهات و انحراف، هنگامی که در هر سطر نوشته هایتان تحریف و دروغ موج می زند آیا واقعا قادر خواهید بود مبارزات پرولتری را در ایران رهبری کنید؟ به اسناد تاریخی جنبش های کمونیستی نگاه بیاندازید. مثلا اسناد انترناسیونال سوم را مطالعه کنید و ببینید که در ۷۰ سال پیش از این چه مباحثی در سطح سیاسی و نظری جریان داشته است، آن مباحث را با شناخت خودتان از مقولات با سطح پلیکم هایتان و حتی با نحوه برخوردتان مقایسه کنید، تا عمق عقب ماندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خود را دریابید. "رهبران"، یکاش با همان سنگ بناهایی که کاخ های آرزو را می سازند، ساختمان سوسیالیسم امکان پذیر بود، یکاش برای رسیدن به سوسیالیسم راهی "مستقیم و سراسر است" وجود داشت، ولی واقعیت های زمینی اینگونه نیستند و تجارب قریب ۱۵۰ سال جنبش کمونیستی جهان و موفقیت ها و شکست های آن نشان از کار سترگی دارد که در پیش است. کاری که انجام آن چیزی بیشتر از شنای "مستقیم و سراسر است" در عرض رودخانه را می طلبد. دوستان، می دانیم که همه چیز برای شما "روشن و قطعی" است، می دانیم که گفته های ما در این باب را "اندرزهای لیبرالی" توصیف می کنید و به آن ریشخند می زنید! باشد، حرفی نیست! حرفی نیست! شما اگر نخواهید از تجارب بیاموزید ما باز با شما (در واقع با قربانیان شما و سازمان های نظیر شما: توده های چپ) سخن خواهیم گفت.

★

ادامه دارد

ش. افشاری



ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران

کمونیست

۵۰ ریال

۲۵ شهریور ماه ۱۳۶۳

سال اول - شماره ۱۲

وحدت کمونیستی و اندرزهای لیبرالی

این نوشته نشان میدهد که برای وحدت کمونیستی "تدارک انقلاب سوسیالیستی" در تئوری، اجزای برای بوشن لیبرالیسم خود در سیاست است. سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی برای وحدت کمونیستی تنها یک لاس است که در برخورد به سوز و آزی و لیبرالها آنها را به آسانی و به قیمت کب مقام شامخ مشاورانیا از تن بیرون می آورد، به اصل خودش رجعت می کند، با زبان املی و لیبرالی خودش را شورای ملی مقاومت سخن می گوید و به او بند و اندرز می دهد. این مقاله بخوبی آشکار می سازد که وحدت کمونیستی به شورای ملی مقاومت منوهم نیست، بلکه خود لیبرال است. در این مقاله وحدت کمونیستی آنقدر ناکت برای اشاعات این بنده در صفحه ۵

"اندیشه رهائی" نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی در شماره اول خود (اگست ۶۲) قسمت اول مقاله دنباله داری را به نام "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟" به چاپ رسانده که قرار است در ادامه آن موقعیت و شانس به قدرت رسیدن هر یک از آلترناتیو های رژیم جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار دهد.

پیش نویس جدید قانون کار

چه می گوید؟

کارگران چه میخواهند؟

ضمیمه کمونیست ۱۲

منتشر می شود

نکته‌ها داشت که ما برای انتخاب تعدادی از آنها از حدوفسور در مضيقه بودیم. نقل قولها می‌که در این نوشته استفاده شده است تنها مثنی از آن خروار است. خواننده خود می‌تواند بسرای دستیابی به این دریای بیکران لیسرالیم به خود نوشته رجوع کند.

وحدت کمونیستی معتقد است شورای ملی مقاومت تانس آلتر-نا تیو بودن خود را به میسزان بیشتری (بعد از شهریور ۶۰) از دست داده است. چندین علت آن را برمی‌شمرد و اضافه می‌کند این عوامل "بیش از آنکه دارای اهمیت واقعی باشند، درکنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و علی‌الخصوص سازمان مجاهدین خلق معنی دارد و حاشیه‌ای است بر متن". ما در اینجا وارد بحث میزان اهمیت این عوامل نمی‌شویم. آنچه برای ما اهمیت دارد نشان دادن لیسرالیم وحدت کمونیستی و موعظه خوانی، نقش اندرزگویانه و پدیری بازی کردن او برای شورای ملی مقاومت، این اپوزیسیون بورژوا - اسلامی رژیم جمهوری اسلامی است.

در شرایطی که مجاهدین و شورای ملی مقاومت بیشترین زمینه برای رفع آخرین توهّمات توده‌های انقلابی نسبت به خود را فراهم ساخته‌اند، وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بسورژوا - لیسرالی شورای ملی مقاومت و مجاهدین، کلیه اعمال و سیاست‌های آنها را از جمله تلاش بسرای حفظ ارتش و برقراری یک حکومت اسلامی دیگر را نه ناشی از ماهیت طبقاتی - بورژوازی آنها، بلکه

آنها "اشتباهات" ناشی از "دیدگاه مکی"، "دیدگاه پرا - کما تیتی" و "بی‌گدارسه آب زدن رهبری مجاهدین" بنا کند. (نقل قول‌های استفاده شده در متن از صفحات ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ نشریه "اندیشه‌هایی" لیت) از وحدت کمونیستی بشنوید: "اشتباهاتی که به نظر ما نه فقط ناشی از پهنش چریکی آنان بلکه علاوه بر آن عمدتاً از جهان بینی، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیم حاکم بر عملکرد و اندیشه‌هایشان نشأت می‌گیرد. اشتباهاتی نه صرفاً تاکتیکی، بلکه به ویژه اشتباهی معرفتی". "این را مجاهدین نفهمیده‌اند چون مذهبی بودند و به مذهب به عنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می‌دادند". "تصور این امر که بینی مدرعمداها سهواً (با توجه به بزرگی بینی‌های بیمارگونه‌ها و) در مورد امکان‌ناشی در ارتش، ارتباط بین الملی و اوضاع رژیم، مجاهدین را در اشتباه گذاشته است چندان بعمید نیست". (در همه جا نقل قول‌ها از وحدت کمونیستی و تا کیسدهات از ما است)

می‌بینیم که در شیوه برخورد و دیدگاه ما و راه طبقاتی و روان - شناختی و وحدت کمونیستی، فریب عمدی یا سهوی مجاهدین از طرف بینی مدرعینما اهمیت پیدا میکند و بزرگی بینی‌های بیمارگونه‌ها بینی مدرعم به حساب آورده می‌شود. یعنی طبق دیدگاه وحدت کمونیستی، اعمال و سیاست‌های بورژوازی مجاهدین و شورای ملی مقاومت، ناشی از "اشتباهات"، "دیدگاه مکی"، "نگرش مذهبی" و غیره است. نزد وحدت کمونیستی این مهم نیست که به کارگران و توده‌های مسردم نشان دهد مجاهدین و شورای ملی مقاومت از یکسو و ولطنت طلبان از سوی دیگر برای به قدرت رسیدن

و حفظ سرما به در ایران با اتکاء به ارتش و حفظ آن، در بند و بست با قدرت‌های امپریالیستی به چه رقابت آشکار و نه سوع آوری میشوند. او با تحلیل ما و راه طبقاتی خود تمام ماهیت و عملکرد بورژوازی شورای ملی مقاومت و مجاهدین را به یک سلسله "اشتباهات" ناچیز تقلیل می‌دهد.

بدون شک اگر در نزد وحدت کمونیستی "پروژه تدارک انقلاب سوسیالیستی" ادعای بیش نبوده و پوششی برای پنهان کردن لیسرالیم اش نشا شد با بدرا بین "پروژه تدارک" آموزش پرولتاریا و آگاهی دادن به او را مدنظر داشته باشد. آموزشی که باید به پرولتاریا بیاموزد چگونه احزاب و سازمانهای بورژوازی را نقد کند. در پس جملات برطمطراق و تزیین شده همیشگی بورژواها اهداف و نظرات استنما رگرا نه - شان را تشخیص دهد. آموزشی که پرولتاریا را قادر سازد تا در میان کلیه اتفاقات و حوادث روزمره، راه خود را برای رسیدن به سوسیالیسم بیابد و آنها همواره مستقیم و سراسر است بیاموزد. آموزشی که به پرولتاریا نشان دهد در هر جنبشی با هر محتوایی چگونه و از چه طریق باید از منافع مستقل و طبقاتی خود دفاع کرده و مستقل خود را در مقابل کلیه احزاب و سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی حفظ کند و با افتاء بیکیرانه و قاطع آنها که به دموکراسی انقلابی پشت کرده‌اند و راه بند و بست با سرما بسسه و امپریالیسم را برگزیده‌اند، طبقه کارگروما برزحمتکشان را از سومی که آنها می‌پراکنند ممنون دارد و بدین طریق دموکراسی انقلابی را نیز تقویت کند.

لنین در قسمتی از سخنرانی خود در باره شیوه برخورد به احزاب بورژوازی درکنگره پنجم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه چنین

می گوید: "یک سیاست قاطع و استوار پرولتری چنان گنجینه‌ای از اندیشه‌ها، چنان درک روشنی از مبارزه و چنان پایداری‌ای در مبارزه به کل طبقه کارگر خواهد داد که دیگر احدی در روی زمین قادر به جلب نظر و در کردنش از سویال دموکراسی نخواهد بود. حتی اگر انقلاب طعم تلخ شکست را تجربه کند، پرولتاریا سخت و مقدم بر هر چیز خواهد آموخت که به پایه‌های اقتصادی - طبقاتی هم لیبرالها و هم احزاب دموکراتیک را بشناسد؛ و آنگاه خواهد آموخت که از خباثنهای بورژوازی منزجر و از ست عنصریها و نوسائیات خرده بورژوازی در راه رسیدن به مقصود، بیزار باشد. تنها چنین اندوخته‌ای از دانش، تنها با اکتساب چنین عاداتی در شیوه تفکر است که پرولتاریا خواهد توانست متحد تر و متهورانه تر بسوی انقلاب جدید، انقلاب سوسیالیستی، گام بردارد".

اما برای وحدت کمونیستی، ما رکیسم و "تدارک انقلاب سوسیالیستی" تنها ابزار آزادی احترامی افلاطونی به ما رکیسم است. تنها پوششی است تا در عرصه سیاست بتوانند نظریه لیبرالی خود در مورد مجاهدین و شورای ملی مقاومت را پنهان دارد. بتوانند مجاهدین و شورای ملی مقاومت را نه آن جریانی که ناگزیر در آینده رودر روی انقلاب، توده‌ها و طبقه کارگر قرار خواهد گرفت؛ نه آن جریانی که تلاش می‌کنند تا قبل از اینکه توده‌های مردم فرصت دخالت و اعمال اراده بیابند، از بالا و از طریق بندهوبست با امپریالیستها جایگزین رژیم جمهوری اسلامی شود و اجازه ندهد "اغتشاشات" سال ۵۷ تکرار شود؛ نه آن جریانی که ارتش را حفظ خواهد کرد و یکبار دیگر بدین مذهب را در سرکوب دموکراسی و حاکمیت

سرما به به خدمت خواهد گرفت، معرفی نماید؛ بلکه آن جریان و نیروی معرفی کند که علت تمام سیاستها، برنامه‌ها و اعمال و کردار ناشی از آنهاست. گما تسیم و دیدمکانیکی آنهاست. اشتباهاتشان معرفی است و ناشی از دیدگاه مذهبی آنهاست؛ اشتباهاتشان ناشی از آن است که به مذهب به عنوان قدرت انسان ما زود بسیح کنند بهی می دهند؛ البته در کنار همه اینها اگر بزرگ بینی‌های بی‌مراکونه بینی صدرا در نظر بگیریم بعینست که او مجاهدین را عمدتاً با سهواً قریب داده باشد!

"مجاهدین این را نمی‌فهمیدند که برای توده‌های مردم بین مذهب آنان و مذهب خمینی چه فرقی هست (اما اگر فرقی باشد) اگر این‌ها - مجاهدین - مذهب تازه‌ای آورده بودند با زحرفی، ولی برای همان خدا و همسان پیغمبر و همان امامان علیهم‌السلام عمر شریفین انتظار بیجا می‌آید. ما این تا کید را بر عامل مذهب به عنوان رد نظر مجاهدین در تکیه به مذهب می‌دانیم".

اینهم رد نظر مجاهدین در تکیه به مذهب به شیوه وحشیانه کمونیستی؛ "اگر اینها مذهب تازه‌ای آورده بودند با زحرفی، چه فرقی؟ شما بخاطر بدین جدیدی که آورده بودند به این پیغمبران و امامان جدید تبریک می‌گفتید؟ اگر هم اکنون می‌گوشید "مجاهدین این را نمی‌فهمیدند که برای توده‌های مردم بین مذهب آنان و مذهب خمینی چه فرقی هست (اما اگر فرقی باشد)" و اسطرشان را از بی‌بستن مردم به آنها سخامی دانستند در آن صورت انتظارشان را بجا دانسته مردم را ملامت می‌کردید که چرا به مجاهدین ستمی پیوندند؟ آنها با این نوشته قصد دارند مجاهدین را تشویق کنند که بدین جدی

بیاورند و علاوه بر مقامات فرمانده عالی "و" مشول اول "به ستمبری و امامت هم برسند؟ آیا قصد دارند کارگران و زحمت کشان را بسیح کنند که مجاهدین راحت فشا رنگارنگ را مجبور به سوبخ مذهبشان شوند؟

کارگران و زحمتکش که بیش از ۵ سال معنای زندگی تحت حاکمیت مذهب را با گولت و پوست خود درک کرده‌اند، ظرفیت‌های سکران ارتجاعی و فدا ناسنی دین و اسلام را در خدمت به سرما به و امپریالیسم بخوشی مشاهده کرده‌اند خواستار دین و مذهب تازه‌ای نبوده، بلکه خواستار حادشی دین از دولت هستند و لزوم آزادی می‌کنند. کارگران آگاه ایران اهداف مجاهدین و شورای ملی مقاومت در ارتقاء مذهب را با بیگانه‌ردن کرده بلکه هدف مجاهدین و شورای ملی مقاومت در سکار گیری دین و مذهب بر علیه دموکراسی و بردفاع از سرما به و امپریالیسم را افشاء می‌کنند و ما هیت بورژوازی آنها را به توده‌های مسی شناسانند. اما وحدت کمونیستی در مقام شامخ مشاور شورای ملی مقاومت به آنان درس می‌دهد. وحدت کمونیستی به مجاهدین می‌گوید اگر می‌خواهند در رسیدن به اهداف بورژوازی خود پیروز شوید، اولاً باید به مذهب بعنوان یک نیروی بسیح کننده نگاه کنید و نه یک قدرت انسان ساز؛ ثانیاً اگر فرقی بین اسلام شما و خمینی وجود دارد یا بدقیل از اینکه دست به عمل بزنید مطمئن شوید که مردم این فرقی را درک کرده‌اند. اما بهتر است که مذهب شما را از این نمونه‌ها زیاده‌دارد و موفق تر هم بوده است مانند اسلام علیسی و خرم دینی.

وحدت کمونیستی بر علیه مذهب مقالات شما دو غلط می

نویندا ما چون آنها با زتساب سیاسی ندارم و بدین معنی نیست که به مجاهدین و شورای ملی مقاومت که قصد دارند یک حکومت مذهبی بر سر کار آورند، پیشنهاد همکاری ندهد، ناچار است تا ما هیت بورژوازی مجاهدین و شورای ملی مقاومت را پنهان کند و هسندف اینها را که کمرهت ستانند تا دین و مذهب را یکباردیگر بعنوان سلاحی ارتجاعی و بورژوازی سر علیه دموکراسی و کمونیسم و طبقه کارگر یکبار بر بندوا زهم اکنسون نیز آنرا یکبار گرفته اند را از دیده ها بیوشاند و برای این منظره تا آنجا پیش رود که به مجاهدین بگوید اگر مذهب تازه ای آورده بودید با حرفی .

بسیار و وحدت کمونیستی با چه لحن بدانه و استادانه که گویا دارد اشتباه شاگردانش را درباره موضوعی توضیح می دهد سخن می گوید: "اشتباه مجاهدین این بود که کمیت را در نظر می گرفتند و نه موضع را ... این اشتباه مهلک اولاً در نظر نمی گیرد که چند درصد مخالفین رژیم و انما علیه آن خواهد جنگید ... مجاهدین ناراضی های ارتش را می دهند ولی این را نمی توانستند تشخیص دهند که مهار ارتش در دست رژیم است ... مسئله تنها این نیست که کمیت مخالفین چقدر است و کمیت هواداران چه قدر ..."

چقدر خوب است رهبری ما زمان مجاهدین در وهله اول خود و در وهله بعد کارها پیش برای گذرا - نیدن یک دوره آموزشی نزد وحدت کمونیستی بروند. در آن صورت به عقیده وحدت کمونیستی بهتر، راحت تر و فوری تری می توانند به اهداف بورژوا نشان برسند. زیرا برای وحدت کمونیستی رو کردن دست مجاهدین و شورای ملی مقاومت در حفظ ارتش در جمهوری دموکراتیک اسلامی معنای سیاسی

ندارد. برای وحدت کمونیستی رو کردن دست مجاهدین و شورای ملی مقاومت به عنوان یک جریان بورژوازی که قصد دارد به یکد از جمهوری اسلامی یکباردیگر همان بلائی را به سر انقلاب ایران بیاورد که جمهوری اسلامی آورد، جایگاهی ندارد. مخالفت مجاهدین و شورای ملی مقاومت با تسلیم عمومی مردم و اتکاء آنها به ارتش هیچ نشانی از غیر انقلابی و غیر دموکراتیک بودن ندارد. آنگاه کردن پرولتاریا از عواقب شوم حفظ ارتش چیزی که مردم ایران آنرا در جمهوری اسلامی تجربه کرده اند اهمیت ندارد. وحدت کمونیستی با جدیت تمام سعی می کند همه اینها را از چشم مردم و پرولتاریا پنهان کند و توجه پرولتاریا و مردم را به این جلب کند که گویا مجاهدین صرفاً دید پراگماتیستی و مگاسکی دارند. تا مسأله پرولتاریا فکر کند که اعمال و سیاستها و برنامه ها مجاهدین و شورای ملی مقاومت همه حاکی از آنست که آنها بورژوا هستند. راه بندوبست با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده و تلاش می کنند سرمایه را از جنگ انقلاب ایران نجات دهند.

هما گونه که مجاهدین و شورای ملی مقاومت روبه سرمایه می کنند و می گویند ما به خونریزی اعتقادی نداریم و نخواهیم گذاشت "اغتصابات" سال ۵۷ تکرار شود. وحدت کمونیستی نیز مورد خطایش نه به کارگران و زحمتکشان بلکه مجاهدین و شورای ملی مقاومت است و تلاش می کند تا به مجاهدین و شورای ملی مقاومت نشان دهد که می که به نفع و پندواند رزهای بدانه لیبرالیتهائی "دانا تر" از خودشان کوشش فرادهند تا چه اندازه در رسیدن به اهداف بورژوا نشان موفق خواهند شد. مجاهدین و

شورای ملی مقاومت از "تدارک انقلاب سوسیالیستی" به شیوه وحدت کمونیستی. نه تنها نباید تری به خود را دهند بلکه باید آنرا مزایای برای تحمیل برو - لتاریا به حساب بیاورند و آنرا نقطه قوت وحدت کمونیستی تلقی نمایند. آنگاه خواهند دانست که چگونه وحدت کمونیستی برای مشاوری در تصمیم گیری ها تمام جوانب کار را به دقت می سنجد و در رسیدن به اهداف بورژوا نشان چه کمک مهمی به آنان خواهد کرد. با ورنمی کنید، نگاه کنید:

وحدت کمونیستی حتی به فکر پرستیز شورای ملی مقاومت به عنوان آلترنا تیفو مقبول بورژوازی و امپریالیسم هم نبوده است. اودر بررسی "اشتباهات" مجاهدین در مبحث "سرواز تاریخی" چنین می گوید: "آنها حتی مجاهدین را گما تیبستی، به مجاهدین حکم نمی کرد که آلتر - نا تیو خود را به گونه ای تشبیه کنند که قرب به سراغ آنها بیاید و نه آنان به سراغ غریب؟ ... غریبی که واسطه ها و نمابندگان را تا "شهر مقدس" نجف می فرستد قاعدتا می تواند با استفاده از امکانات ارتباطی اش با آلتر - نا تیو مطلوب خود حتی در دورترین روستاهای ایران تماس بگیرد ... حداقل در این جهت حتی در زمینه پراگماتیستی به مجاهدین حکم می کرد که کاری کنند که قرب به سراغ آنان بیاید و نه آنان به سراغ غریب بروند. کاری که این نمابندگان غرب باشند که مثلاً به کردستان برای مذاکره با آنان بیاید و نه آن که آنان برای معرفی آلترنا تیو خود در هیات غرب شوند."

اشتباه نکنند اینجا جلسه ای نیست که مجاهدین و بیانی صدر در آن در مورد چگونگی خارج شدن از ایران صحبت می کنند و عملی بودن و مزایای هر راه ممکن را

موردارزیابی قرار می دهند. اینجایکه شورای ملی مقاومت هم نیست که در آن در مورد خارج شدن رجوی و بنی مدرومیزان لطمانی که احتمالاً آن پسرواز به پرتیژ شورای ملی مقاومت زده باشد بحث می کنند؛ غیر، این وحدت کمونیستی است که چنین سخن می راند. اوگرچه هنوز به شورای ملی مقاومت و جلسات آن راه پیدا نکرده اما راه نیافتن به شورای ملی مقاومت باعث نشده است که از فقدان "حداقل درایت حسی در زمینه پراگماتیستی" در نزد مجاهدین دورنج نباشد.

البته از آنجا که بدور است که در مورد نکته دیگری که وحدت کمونیستی در همان قسمت "پرواز تاریخی" بدان اشاره کرده در اینجا ذکر به میان نیاریم و نوشته را پایان دهیم. وحدت کمونیستی در آنجا چنین میگوید: "این توضیح را نه از دیدگاه کمونیستی، بلکه از دیدگاه پراگماتیستی مجاهدین خلق ارائه خواهیم داد."

گویا کل مقاله را که تنها بخش ناچیزی از آن را در این نوشته نقل کردیم از دیدگاه کمونیستی به بررسی شورای ملی مقاومت پرداخته است که اعلام می کند این توضیح را از دیدگاه پراگماتیستی ارائه کرده است! به وحدت کمونیستی جدا توصیه می کنیم که در مقدمه هر نوشته ای قبلاً خواستندگان را مطلع کند که کدام یک از دیدگاه های مکتبی، پراگماتیستی و ایده آلیستی و غیره را در تحلیل و بررسی خود بکار گرفته است. این به خواننده نوشته های وحدت کمونیستی کمک خواهد کرد تا به سبب بهشتی می تواند دستگاه فکری مورد استفاده آنها را تشخیص دهد. همچنین کمک خواهد کرد تا فهم و درک مطلب راحت تر گردد. از آن جهت

بیا می است که وحدت کمونیستی از این طریق به شورای ملی مقاومت و مجاهدین می دهد تا اگر از خلال کل نوشته نتوانسته اند متوجه شوند که کمونیسم نزدیک وحدت کمونیستی تنها یک لباس است که به آسانی از تن بدر می آید و دوبه اصل خود رجعت می کند و لیبرال می شود علناً بگوید وحدت کمونیستی حتی ظاهری کمونیست را هم همیشه حفظ نمی کند.

اما برای طبقه کارگر، کمونیسم و مارکسیسم لباس نیست که از تن بیرون آورده و با هر کس و با هر جریان و نهی روی سیاسی به زبان خودش سخن بگوید؛ وقتی به لیبرالها می رسد لیبرال شود و وقتی در یک جنبش دموکراتیک شرکت دارد، کمونیست بودن و منافع و مفاسد مستقل خود را کنار گذارد. کمونیسم برای طبقه کارگر علم رهائی است و به هر میزان که از آن دست بشوید و از رهائی خود دست شسته و دور شده است. اما وحدت کمونیستی که معتقد است مادام که پرولتاریا دوران "تدارک انقلاب سوسیالیستی" به شیوه وحدت کمونیستی را به پایان نرسانده است نباید بسوی قدرت دست دراز کند، قدرت سیاسی را تماماً و همواره بسبب بورژوازی واگذار می کند در بین نیروهای بورژوازی بعضی را انتخاب و برای کسب مقاسم شامخ مشاوره آنان پندواند در داده و طریق "درست" رسیدن به قدرت را به آنان نشان می دهد.

وحدت کمونیستی اشتباهات مجاهدین و شورای ملی مقاومت را به نحوی و از چنان دیدگاهی مطرح می سازد که حتی هر کدام از اعضای شورای ملی مقاومت نیز می توانند به طرح این چنینی "انتقاد از خود" هائی بپردازند. نماذج پدران وحدت کمونیستی به گونه ای است که حتی در

"طرفیت های اشتقاق پذیری" رهبری مجاهدین نیز می گنجد و بعلاوه می تواند بعنوان نمونه ای از "انتقادات سازنده" و نه "شواشکنانه" برای همه اعضای شورای ملی مقاومت سرمشق گردد.

رضا مقدم

۶۳/۳/۳۸

شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک ؟

۱ - بررسی مسئله آلترناتیو

دو سال و اندی از تشکیل شورای ملی مقاومت می‌گذرد. چند ماه پس از انتشار "میثاق" بنی‌صدر، نوبت به اعلام "برنامه" دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی رسید. همین برنامه نیز به نوبه خود بدنبال تصویب "سه سند" شورای ملی مقاومت، عملاً بدست فراموشی سپرده شد (۱). دوره‌ای که نه بدلیل وجود شورای ملی مقاومت، بلکه بدلیسلی مبارزه جاری در ایران یکی از مهمترین دوره‌های تاریخ معاصر ماست. در آغاز این دوره، معروفترین شعار سازمان مجاهدین خلق ایران (که در آن مقطع تشکیل دهنده‌ی بدنه‌ی اصلی این شورا بوده است): "این ماه ماه خون است، حمینی سرنگون است"، نتوانست نه در آن "ماه"، نه در ماه‌های بعدی و نه اکنون پس از گذشت دو سال جامه‌ی عمل به خود ببوشد. و رژیم جمهوری اسلامی خمینی، علیرغم گذشت دو سال از آن "ماه"، علیرغم گذشت دو سال از وعده‌ی سرنگونی قریب‌الوقوع رژیم، و علیرغم گذشت قریب به یک سال و سیم از وعده‌ی سقوط آن در سال ۶۱ (پیام نوروزی رجوی)، و ۰۰۰ هنوز پایرجاست.

این کچه مجموعه از عوامل باعث شد ماند کشور یا سازمان مجاهدین خلق ایران نتوانسته باشند هدف بلاواسطه خود (سرنگونی رژیم) را متحقق کنند، مورد بحث این مقاله نیست. این مسئله به تفصیل در مقالات نشریه‌ی سازمانی در ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. آن هم نه پس از گذشت زمانی نسبتاً طولانی و روشن شدن ناستوانی شسورا در متحقق کردن اهداف خود، بلکه دقیقاً در زمانی که سازمان مجاهدین خلق ایران و متحدین آن تصاحب قدرت دولتی را در چند قدمی خود می‌دیدند. (۲) همچنین بحث ما در این مقاله حول چگونگی اوضاع سازمان‌های اپوزیسیون به طور اعم و جنبش چپ به طور اخص و تشریح موقعیت حاکمیت نیست. این مسائل نیز به تفصیل در شماره‌های ۱، ۲ و ۳ رهائی (دوره‌ی سوم) مورد بحث قرار گرفته‌اند. بحث ما در این جا عمدتاً بر روی بررسی مسئله‌ی آلترناتیو و از این طریق پرداخت به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم جمهوری اسلامی متمرکز است.

مردم است، تلاش کنند و بدین جهت است که این آلترناتیوها، خود را در مقابل حوادث غیر قابل پیش بینی قرار می دهند آنها آیند های را رقم می زنند که هنوز سیر طبیعی حوادث خطوط آن را (حتی بطور مبهم) ترسیم نکرده است. به تعداد حکام آماد می صدارت، وزارت، ولایت، جمهوریت و سلطنت بنگریم تا واقعیت این امر روشن تر شود. تا غیر دموکراتیک بودن جریاناتی که خود ادعای دموکراسی دارند، آشکارتر گردد. اما قبل از آنکه به بررسی بیشترمان درباره‌ی "دموکراتیک" بودن یکی از این آلترناتیوها یعنی آلترناتیو شورای ملی مقاومت بپردازیم، بد نیست مختصراً در مورد شانس این آلترناتیو در متحقق کردن خویش، اشاراتی بکنیم. تخمین بر اساس داده‌های مشهود، ارزیابی بر حسب امکانات موجود، یک پیش بینی عمومی و نه یک پیش گوئی. زیرا همان گونه که اشاره شد جامعه در حال تغییر و تحول است و هیچ چیز، حتی ارزیابی و تخمین سیاسی در زمینه‌ی قدرت یابی این یا آن بخش از اپوزیسیون با یک دقت ریاضی، امکان پذیر نیست.

شورای ملی مقاومت در شرایط معینی در دوران خاص بین خرداد و تیر و حتی شهریور ماه ۱۳۶۰ - همان زمانی که سمود رجوی وعده بازگشت در طول روز و هفته به ایران را می داد - از شانس "تنها آلترناتیو بودن" آنهم با درصدی بسیار ضعیف تر از آنچه که خود و دیگران تصور می کردند، برخوردار بود، و تازه در آن موقع نیز از عواقب چنین کسب قدرتی بدور نبود. اما امروز با مجموعه‌ی تمام عواملی که در بالا بر شمردیم و پس از خروج جامعه از برزخ شوک ۳۰ خرداد و عوامل دیگری که در پائین اشاره خواهیم کرد، شانس آلترناتیو بودن خود را به میزان بیشتری از دست داده است. توضیحاتی که پیش از آنکه دارای اهمیت واقعی باشند، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و علی - الخصوص سازمان مجاهدین خلق (به عنوان بدنه‌ی اصلی شورای ملی مقاومت در مرحله اول و سپس یکی از دو رکن آن در مراحل بعدی) معنی دارد. حاشیه ایست بر متن:

۱ - انتخاب تا درست شیوه‌ی مبارزه - نقد مبارزه‌ی چریکی مجاهدین، هر چند می تواند در کلیت از نقد شیوه‌ی مبارزه‌ی چریکی نشأت بگیرد، اما در مقوله‌ی متفاوتی هم قابل بحث است. این جا دیگر یک گروه کوچک، روشنفکر جدا از توده نیست که دست به اسلحه برده و می خواهد به تبلیغ سیاسی بپردازد، بلکه این سازمانی است مانند مجاهدین که زمانی بزرگترین سازمان سیاسی ایران به شطرنج می رفت. سازمانی که با تشکیلاتی منسجم و منضبط با قدرت آتش وسیع، و با نیروهای سازمان یافته‌اش به تنهایی و بی نیاز از دیگران قصد سرنگونی این رژیم را داشت. این سازمانی است که دنبال قیام سازمان یافته (اراده گرایانه) شهری برای سرنگونی رژیم خمینی رفته بود (۱۳) با این حال، طرفداران قیام سازمان یافته‌ی شهری، در همین رابطه نیز اشتباهات متعددی را در ارزیابی شرایط برای یک چنین قیامی مرتکب شده اند. اشتباهاتی که به نظر ما نه فقط ناشی از پیش چریکی آنان بلکه علاوه بر آن عمدتاً از جهان بینی، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیسم حاکم بر عملکردها و اندیشه‌هایشان نشأت می گیرد. اشتباهی نه صرفاً تکنیکی، بلکه به ویژه

رهائی شماره ۲ دوره سوم در مقاله‌ی «نگاهی به وضع رژیم و اپوزیسیون و نکاتسی پیرامون مشی آینده‌ی چپ»، در مورد ارزیابی اشتباهات سازمان مجاهدین می‌نویسد:

«مجاهدین این را نفهمیدند که برای توده‌ی مردم بین مذهب آسان و مذهب خمینی چه فرقی هست (اگر اساساً فرقی باشد) آن‌ها نفهمیدند که آن بخش از مردم که امروز در قیاس با سایر انگیزه‌ها تحت انگیزه‌ی مذهب مسیح می‌شوند مذهب افتادترین بخش مردم اند و چرا باید از مذهب افتاده‌ترین بخش انتظار داشت که نه تنها فرق مذهب مجاهدین و مذهب خمینی را بفهمند بلکه به سنت مذهب - طرفداری از قدرت - پشت پا بزنند و گشته هم بشود؟ انتظار بی‌جایی بود و برآورده نشد. در هنگام صلح مردم کوفه و شام البته به امام حسین نامه می‌نویسند و از او طرفداری می‌کنند اما موقع جنگ مسئله چیز دیگری است. این را مجاهدین نفهمیدند چون مذهب بی بودند و به مذهب به عنوان قدرت آسان ساز - و نه مسیح کننده - بها می‌دادند. مذهب اطاعت از بالا را، از خدا را، از پیغمبر را، از امامان را می‌آموزد. حال چرا انتظار هست که مذهبی‌ها این بار امام در قدرت - خلیفه - را رها سازند و به دنبال افرادی بروند که همان مذهب را دارند و لسی در قدرت هم نیستند؟ اگر این‌ها - مجاهدین - مذهب تازمی آورده بودند باز حرفی، ولی برای همان خدا، همان پیغمبر و همان امامان علیه امام عصر شوریدن انتظار بی‌جایی است. ما این تأکید را بر عامل مذهب - به عنوان رد نظر مجاهدین در تکیه به مذهب می‌دانیم و گرنه نکته پیدا است که در بسیاری از موارد شورش‌های مردم رنگ به ظاهر مذهب می‌گرفته است. بسا این تفاوت که در این شورش‌ها، مذهب عامل شورش نبوده است، انگیزه‌ی شورش نبوده است، مردم ناراضی مذهب می‌ساختند. سراسر تاریخ ایران مملو از این شورش‌هاست. اما مذهبی‌ها که آن‌ها می‌ساختند با مذهب حاکم کاملاً متفاوت بود، خرم دینی می‌شدند، اسماعیلی می‌شدند، بهائی می‌شدند، اما نه این که به اسم یک مذهب علیه همان مذهب شورش کنند»

و سپس در همین مقاله در ادامه‌ی بحث فوق و پیش از آن که به برشمردن خود مرکز بین‌های سازمان مجاهدین در برخورد به دیگر نیروهای سیاسی، و خاتمه یافته دانستن کار رژیم پرداخته شود از نظر نظامی نیز دیدگاه مجاهدین در باره‌ی سرنگونی رژیم چنین مورد نقد قرار می‌گیرد:

اشتباه دوم - اشتباه مهم مجاهدین (و نیز تا اندازه‌ی بقیه‌ی اپوزیسیون که به آن اشاره خواهیم کرد) این بود که در جنگ کیفیت را در نظر می‌گرفتند و نه موضع را. فرض کنیم که وضع چنین باشد که تعداد مخالفین رژیم برابر یا حتی بیشتر از هواداران رژیم باشد. در نظر اول چنین می‌نماید که در هر

ده و شهر هواداران ما بیشتر از رژیم اند. در فلان ده ما پنجاه نفر را داریم و رژیم بیست نفر را. در فلان شهر فلان و فلان تعداد را. پس این امر کاملاً میسر است که پنجاه نفر ما بر آن بیست نفر ظبه کنند و هکذا. این اشتباه مهلك اولاً در نظر نمی‌گیرد که چند درصد از مخالفین رژیم واقعا طسبه آن خواهند جنگید. در حالی که نه تنها همی هواداران رژیم بلکه نیروهای دیگر که در اختیارش هستند (مثال ارتش را رژیم) باید ملا جزه نیروهای رژیم گذاشته شوند، مگر در مرحلهی نهائی و در آستانهی سقوط رژیم. به یاد آوریم وضع ارتش شاه را و به یاد آوریم کشتارهای ارتش را و به یاد آوریم که اگر ساخت و پاخت با آمریکا و نازوژدن قره باغی‌ها و فلج کردن ارتش نبود، ارتش می‌توانست بسیار بیش از آن چه که کرد بکند. مجاهدین ناراضی‌های ارتش را می‌دیدند ولی این را نمی‌توانستند تشخیص دهند که مبارز ارتش در دست رژیم است، لااقل تا زمانی که شیرازه از هم نپاشیده است. ممکن است آن‌ها به وابستگی فلاحی‌ها به بنی‌صدر و امثالهم می‌اندیشیدند تا فل از این که فقط در لحظهی نهائی - و نه آغاز کار - است که این وابستگی‌ها می‌توانند مؤثر شوند. ارتش مجبور بود طی رخم خود در دفاع از سیستمی بجنگ که جز آن است. و این مطلب برمی‌گردد به مقام و موضع دولت - دستگاه دولت - در دست داشتن ارگان دولت، با همی نهادها و اهرم‌هایش یعنی در موضع برتری بودن حتی با نیروهای مساوی نمی‌توان کسی را که در سنگر است شکست داد. دولت، ابزار طبقاتی پیچیده و انسجام یافته در طول قرون، مهم‌ترین سنگر را تشکیل می‌دهد. نیروی که قدرت دولتی را در اختیار دارد از مزیت بزرگی برخوردار است. بنا بر این مسئله تنها این نیست که کیت مخالفین چه قدر است و کیت هواداران رژیم چه قدر. مسئله این است که اکثریت خاموش در درون یک سیستم عملاً به نفع قدرت مسلط (دولت) هستند و مهم تر این که باید دید ابزار و قدرت دولت در دست کیت.

و به دنبال آن در ارتباط این مبارزات با توده‌ها می‌خوانیم:

اشتباه سوم - امیدوار کردن توده‌های مردم به نتیجهی مبارزه، تشویق و ترغیب آن‌ها به مبارزه، جنگ تبلیغاتی و نظایر آن قوانین خود را دارد. این که گفته شود بُرد نهائی با ماست یک اثر تبلیغی و بسیجی دارد، ولی هنگامی که این شعار به صورت بلوف درآید کار فلاکت‌بار است. مجاهدین در این زمینه نه تنها خود، نه تنها سایر مخالفین رژیم، بلکه توده‌های مردم را نیز فریب دادند و این بخشودنی نیست. به یاد می‌آوریم زمانی را که مسعود رجوی در محاسباتش می‌گفت که مسئله سرنگونی رژیم مسئلهی هفته و ماه نیست، مسئلهی روز است و به یاد می‌آوریم همان زمان را که به یک‌دیگر نگاه می‌کردیم و با ناباوری به محیط می‌نگریستیم، خبری نبود جز قدرت نهائی‌های خیابانی

که به وضوح اثر منفعل کننده بر مردم داشت. . . . هیچ کس تصور نمی کرد که بلوف سیاسی ناخبردانهای را این طور به زمین بکوبند، برای که؟ برای رزمی که با "پوت چیب" بازی می کرد و به هر حال مجبور بود بلوف را بگیرد و دست ها را رو کند؟ این بلوف زنی علاوه بر این که اهمیت شکست سیاسی را دوچندان می کرد، در زمان خود باعث گنج شدن و منفعل شدن توده های مردم و حتی نیروهای مخالف می شد. اگر قرار بر این است که چند روز دیگر رژیم سرنگون شود لابد مجاهدین همی فکرها را کرده اند و نیازی به حرکت من توده نیست. . . . و امروز می بینیم که آن مشاهدات درست بود و مجاهدین مطلقا بلوف می زدند و آن را تبلیغ سیاسی می شمردند.

می توان نکات دیگری را به نقد رفقا افزود:

۱- اگر نتوان عملکرد مجاهدین در فاصله ی خرداد تا شهریور ماه ۶۰ را جزء مقوله ی مبارزه ی چریکی ارزیابی کرد و آن سلسله از تظاهرات، مانورها، و عملیات بزرگ و کوچک را بخشی از یک قیام سازمان یافته ی شهری دانست - هر چند خود مجاهدین هیچ گاه در این باره به صراحت سخنی نگفتند - می توان آن چه را که مجاهدین بعد از شکست تاکتیک تظاهرات مسلحانه ی مومسن - که چیزی جز انتحار و دستجمعی هواداران متعبد، صادق و جان بر کف آنان نبود - بدان دست یازیدند در مقوله ی مبارزه ی مسلحانه ی چریکی مورد بررسی و نقد قرار داد. این مبارزه، علی رغم تمام فداکاری ها و نهرمانی ها، بیش از آن که جزئی از یک برنامه ی حساب شده، دقیق و روشن بوده و در نتیجه در متن یک استراتژی (مگر آن که فقدان استراتژی را بتوان یک استراتژی دانست) قابل توضیح، دفاع و یا نقد باشد، همچون عکس العمل دفاعی ساده در مقابل تهاجمات رژیم و بدون در نظر گرفتن عواقب آن، در پیش گرفته شده بود. این که امروز رهبری مجاهدین در باره ی این دوره ی خاص چه می گوید و یا حتی در ذهن خود در آن لحظه ی معین چه تعابیری داشت و یا چه چیزی را القاء می کردند، چیزی از اهمیت این مسئله نمی گاهد که مجاهدین خلق، بدون پشتیبانیه ی لازم، بدون در نظر گرفتن کلیه ی محاسباتی که لازمه ی یک جنگ وسیع و همه جانبه است، همچون ناکارآموده ترین رهبران سیاسی و نظامی، بخش عمده ی از نیروهای خود و نیروهای دیگران را به جنگی بدون برنامه کشیدند (۱۴). امروز آقای رجوی از "لوح شهدا" به نام "لوح افتخار" نام می برد و این را به پای ضرورت "فدا" و "قربانی" شدن برای امر انقلاب می گذارد و بر آن است با شمارش تعداد شهدای سازمانی به سازمان خود در مقابل دیگر نیروها فخر بفرشد و از آن جان باختگان و قربانیان یک برنامه ی حساب نشده، توشه ی راه آینده و پشتیبانیه ی اعتبار سیاسی برای سازمان خود فراهم کند و با "شهید" سازی و "شهید" شماری، مردم را به خود جلب کند (کاری که رژیم جمهوری اسلامی با ۲۰۰ هزار "شهید" و نیم میلیون معلول در آن توفیقی نداشته)، اما جالب است که در مقابل این فرهنگ شهید سازی و شهید شماری، مجاهدین هیچ گاه در باره ی "توابعین" خود، که بخش قابل توجهی از زندانیان سیاسی زندان های ایبران را

تشکیل می دهند، سخنی به زبان نمی آورند. مجاهدین نه تنها در این باره سخنی نمی گویند بلکه در مورد حضور فوج، فوج هواداران، اعضاء ساده، کادرها و مسئولین مهم سیاسی و نظامی این سازمان در مقابل تلویزیون رژیم جمهوری اسلامی نیز سکوت می کنند. چرا؟ علاوه بر این مسئله (انتخاب تاکتیک غلط و برنامه‌ی حساب نشده) که امروز عکس العمل‌های نامطلوبی در سطح جامعه و نیز در بین تعدادی از هواداران خود مجاهدین در ایران ایجاد کرده است، آن مبارزات در همان زمان، عکس العمل‌های منفی دیگری نیز بر آن‌ها و اعمال توده‌های مردم برجای گذاشت. نه تنها به لحاظ پیچیدگی، دقت و مهارت تکنیکی - که لازمه‌ی عملیات چریکی است - توده‌ی تاراضی (توده‌ی وسیع خارج از شکل‌های سیاسی) قادر به شرکت در عملیات نظامی نبود، نه تنها از این نظر قدرت نداشتی‌های مجاهدین و بلوف‌های متعدد رهبری این سازمان مبنی بر سرنگونی سریع و قریب الوقوع خمینی، توده‌ها را عملاً از نظر روانی در موضع تاشاگر و در حالت انتظار انفعالی می گذاشت، و نه تنها به این علت که نیروهای سیاسی که در شرایط غیر چریکی می توانستند بگونه‌ای دیگر - شاید بسیار موثرتر - در مبارزه‌ی سیاسی فعالانه شرکت کنند، علاوه بر طرح ریزی برنامه‌های دفاعی خود یا برنامه‌های هجومی به رژیم مشغول شدند. و باز نه تنها به این علت که فعالیت سیاسی بسیاری از جریانات و منجمله خود سازمان مجاهدین خلق عملاً متوقف ماند، بلکه علاوه بر این عوامل، ترور کور مجاهدین، و ترور کورتر رژیم، پلیسی شدن هرچه بیشتر جو جامعه، شهید نداشتی‌های رژیم، قلع و قمع بی سابقه و قساوت و درنده خوئی آن و ۰۰۰ بدامن زدن انفعال سیاسی در جامعه (منجمله در میان نیروهای سیاسی و خود سازمان مجاهدین)، به دور شدن مردم از مبارزه‌ی سیاسی، به توجیه شخصیت از هر دو سو، به تلاشی بسیاری از گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و منجمله به تلاشی بخش اعظم بدنه‌ی سیاسی و نظامی خود سازمان مجاهدین انجامید، که این خود در کنار مجموعه‌ی عوامل دیگر به بی اعتباری نسبی خود این سازمان منجر شد.

در این که فاز دوم و سوم مبارزات مجاهدین، طی رفاهاها‌ی رهبری آن، نه به "گسستن تور اختناق انجامید" و نه توانست با عملیات ساده تر پیشنهادی مجاهدین، توده‌ها را درگیر مبارزه کند، شاید اکنون برای همه اظهر من الشمس باشد. شاید رهبری مجاهدین نیز به این امر پی برده باشند که حدود يك سال است دست به هیچ گونه عملیات بزرگ و یا كوچك نظامی خارج از محدودی كردستان و ندرتا در شمال ایران نمی زنند. این عملیات نیز بیشتر خصلت تبلیغاتی برای اثبات حضور مسلحانه‌ی این سازمان در ایران دارد تا خصلت انهدام نظامی دستگاه سرکوب پاسداران و از این طریق تسهیل امر سرنگونی رژیم. اما هرچه مجاهدین در جواب این شاید‌ها ارائه بدهند، چیزی از نتایج منفی ملموس سیاسی و عملی مبارزه‌ی مسلحانه به شیوه‌ی مجاهدین در جامعه نمی‌گاهد.

ممکن است پرسیده شود، مجاهدین بعد از روشن شدن عدم موفقیت قیام سازمان یافته‌ی شهری شان در خرداد و تیر ۱۳۶۰ چه تاکتیک مناسبی می توانستند انتخاب کنند؟ به نظر

ما پاسخ به این سؤال را از دو زاویه می‌توان داد: زاویه سیاسی و زاویه عقلی. پاسخ سیاسی ما این است که مجاهدین در مرحله اول بزرگ‌ترین اشتباه ممکن در امر یک قیام را مرتکب شده‌اند. قیام یک هنر است و اشتباه در آن فاجعه‌آمیز است. اشتباه مجاهدین در یک ارزیابی واقع‌بینانه درسی خرد است، منجر به چنان اقدام اشتباه انگیز عقلی‌ای شد که حوادث بعدی ظاهراً تا حدودی اجتناب‌ناپذیر می‌بود. از این رو جواب ما از نظر سیاسی به سؤال فوق این است که مجاهدین بدون اطمینان از پیروزی خود نمی‌بایستی دست به اقدام بزنند که به خود و به دیگران تا این اندازه لطمه بزنند. این که مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی باعث وحشی‌تر شدن هر چه بیشتر رژیم، و منجر به وسعت پیدا کردن دامنه‌ی سرکوبش گردد - مسئله‌ای که قبل از انقلاب و در ایام مبارزه‌ی چریکی نیز مطرح می‌شد - در این جا مجدداً به شکلی دیگر بروز می‌کند. به نظر ما بیان مسئله از این زاویه از پایه نادرست است. جو سیاسی جامعه، برآیندی از مجموعه‌ی نیروهای فعال آن است، عوامل متعددی در پیدایش یک "وضع" و چگونگی آن دخیل هستند. سرکوب یا به دست آوردن برخی از آزادی‌ها نیز، ناشی از مجموعه‌ی این عوامل است. گاه دشمن برای مبارزه‌ی "تور اختناق" را تدارک می‌بیند و جریانات مبارز را به سوی دادن بهانه‌ای برای سرکوب وسیع می‌کشد، گاه خود نیروهای مبارز با اشتباهات خود رژیم را وادار به تهاجم می‌کنند و گاه هر دو این عوامل یا عوامل دیگر به نهای شدن مبارزه می‌انجامد. این که آیا مجاهدین می‌توانستند و یا می‌خواستند - ولی امکان آن را نیافتادند - که مبارزه‌ی نهای را به تصویق بپردازند یا این که در تور رژیم افتادند، متأسفانه برای ما هنوز روشن نیست. اقوال و گفتار مجاهدین در این مورد نیز آن قدر متناقض است که قابل اشاره نیست. اما با این حال می‌توان به سؤال فوق (چگونگی عکس‌العمل لازم مجاهدین بعد از ۳۰ خرداد - یعنی صرف‌نظر از ریشه‌ی مسئله بلکه صرفاً به عنوان یک عکس‌العمل منطقی) از نظر سیاسی و عقلی پاسخی ارائه داد. هر چند پاسخ دقیق به این سؤال مستلزم اطلاع دقیق از وضع نظامی و تشکیلاتی مجاهدین است. اما می‌توان خطوط عقلی چنین جوابی را حدوداً این چنین بیان کرد:

عقب‌نشینی به موقع، ارسال نیروهای شناخته شده و غیر قابل حفاظت به کردستان و شمال (و با توجه به گستردگی و شناخته شدگی نیروهای این سازمان‌ها، حفظ بدنه تشکیلات و سازماندهی متناسب با شرایط جدید، دامن زدن به مبارزه‌ی نظامی محدود، وسعت دادن به مبارزه‌ی سیاسی، کوشش در استفاده از جو تراضی عمومی، دامن زدن به اعتصابات (که در همان مقطع نیز وجود داشت)، و کار سیاسی متحرک بین مردم، کاری که سازمان مجاهدین امروز، (منهای کوشش در راه وسعت دادن به مبارزه‌ی سیاسی و...) انجام می‌دهد. آیا به راستی سازمان مجاهدین خلق نمی‌توانست تصمیمی را که خیلی دیرتر از روی اجبار گرفت و کاری را که امروز انجام می‌دهد - با تمام نقایص آن - همان دو سال قبل انجام می‌داد. این که امروز به فکر این مسائل افتادند و نه آن روز در چیست؟

می‌توان به طور مختصر گفت که شتاب مجاهدین برای تسخیر سریع قدرت (تأمسی قدرت

به تنهایی) فقدان تحلیل واقعی از شرایط، و احتمالا وعده‌های خیالی بنی‌صدر از کارکرد
درونی رژیم و طرفدارانش در ارتش (۱۵)، مانع از اتخاذ چنین تصمیمی در دو سال
قبل گشت.

مجاهدین در طول مبارزات خود در دو سال اخیر تقریباً به همان اندازه از سران و
کادربلای رژیم را به دیار عدم فرستادند که بسیاری از رهبران، و کادربلای و مبارزین رزمندگی
خود را از دست دادند. همان قدر معدوم شدن بهشتی و اطرافیان‌ش برای رژیم ایران
در دناک بوده است، که جنبش سیاسی ایران با از دست دادن کادربلای چون موسی
خیابانی ضربه خورد. مجاهدین هر چند ضربات سختی بر پیکره رژیم وارد آوردند
ولی پیکره خود آن‌ها و دیگر مبارزین بیشتر ضربه دیده است. مجاهدین به همان اندازه
رژیم را نزد مردم ایزوله کردند که خود نیز - علی‌رغم احترامی که مردم برای جانفشانی آنان
قائلند - نزد همین مردم ایزوله شدند. مجاهدین حتی اگر به طور مستقیم و در اثر
اشتباهات و ندانم‌کاری‌های خود، به قوای انتظامی رژیم، یکپارچگی و انسجام نینخشیدند
باشند، لااقل به بدنه‌ی تشکیلات، و سازمان خود و دیگران - به علت جوی که در جامعه
آفریدند، به شدت لطمه زدند. آری کارنامه‌ی نظامی مجاهدین، در مقابل کارنامه‌ی
نظامی رژیم، چندان درخشان نیست.

۲- انتخاب نادرست مؤلف - اما انتخاب شیوه‌های نادرست مبارزاتی، تنها اشتباه
مجاهدین نبود. مجاهدین در انتخاب مؤلف خود نیز خطا کردند. این که این خطا، خطای
بصیرت است یا ناشی از ماهیت طبقاتی مجاهدین است، در این جا مورد بحث نیست. و اگر
بتوان با یک جمله، به آن جواب داد، می‌توان گفت: این خطای مجاهدین هم ناشی
از ماهیت خرده بورژوازی آنان است - و هر روز که می‌گذرد بیشتر به سمت راست یعنی به
سمت بورژوازی توجه پیدا می‌کنند - و هم ناشی از اشتباهات محاسبات سیاسی آنان.
اشتباهی که خود ناشی از برداشت نادرست و شتاب‌آلود از مقوله‌ی سرنگونی است - به
هر تقدیر، اشتباهات مجاهدین در انتخاب مؤلف از دو زاویه قابل توجه است:

الف - بنی‌صدر به درست از جانب بسیاری از مردم به عنوان عضو شورای انقلاب، پادوی
ولایت فقیه، فاتح دانشگاه تهران، سرکوبگر کردستان، مغز متفکر فالانژها، رئیس جمهور
خیمینی و... شناخته شده بود. مجاهدین با احتساب به روی شناخته شدگی بین‌المللی
بنی‌صدر و احتمالاً امکانات درونی او در ارتش و دستگاه‌های دولتی به قطار بزرگی دست
زدند. از یکسو عامل داخلی، یعنی مردم، خواست‌های سیاسی، تنفر آن‌ها از رژیم
اسلامی را نادیده گرفتند و از سوی دیگر به عامل خارجی یعنی زد و بند های بین‌المللی که
وجود شخصی مانند بنی‌صدر را در بی‌خطر جلوه دادند مجاهدین برای غرب الزام آور می
کرد، بهائش بیش از اندازه دادند. قطاری که با کسی درایت می‌شد ضریب بالای باخت در آن
را تشخیص داد. نه مردم ابله بودند و هستند که همسویی علی بنی‌صدر با خیمینی، همسویی
نظری مجاهدین با خیمینی، و پشتیبانی‌های مجاهدین در دو سال نیم اول انقلاب از خیمینی
("پدر بزرگوار" و غیره) را فراموش کنند، و نه غرب آن قدر خام و پخته و بی‌حافظه است که

پیشینه‌ی ضد آمریکایی، ضد سرمایه داری بزرگ، و ضد امپریالیستی مجاهدین را فراموش کرده باشد. و این هردو عامل در مجموع با توجه به مجموعه‌ی اهدانی که مجاهدین در سال می‌کردند - حتی از همان دیدگاه پراگماتیستی سازمان مجاهدین - نه لازم بود و نتیجه نتایج موفقیت آمیزی داشت.

ب - اشتباه دیگر سازمان مجاهدین در تبیین ماهیت و میزان فعالیت سیاسی و عملی شرکت کنندگان در میتینگ‌های بنی صدر بود. مجاهدین نتوانستند درک کنند که قضایا نه از حب علی بلکه از بغض معاویه بود، یعنی يك میلیون نفری که در میدان آزادی جمع می‌شد نه "طرفداران" بنی صدر بلکه مخالفین رژیم بودند. ولی دیدگاه مکانیکی آنها اجازه نداد که فاصله‌ی عظیم بین حمایت غیرفعال تودهای و حمایت فعال تودهای را دریابند. مجاهدین نتوانستند درک کنند که شرکت مردم در تظاهرات و میتینگ‌های بنی صدر، نه به عنوان طرفداری از وی بلکه به عنوان ابراز نارضایتی از خمینی بود.

۳ - "پرواز تاریخی": اگر نخواهیم برای جلوگیری از اطالهی کلام به همه‌ی آنچه به نظر ما جزء اشتباهات مجاهدین در این دوران است، اشاره کنیم، این بخش از اشاراتمان را با تذکراتی در مورد "پرواز تاریخی" بنی صدر - رجوی خاتمه می‌دهیم: سفر مسعود رجوی و بنی صدر به پاریس، با تمام مضارهایی که این عمل برای سازمان مجاهدین داشته است، مانند:

الف - بهربرداری رژیم از خارج شدن رجوی از ایران برای خرد کردن روحیه‌ی هواداران و حتی اعضای سازمان مجاهدین در زندان (نمونه‌های فراوانی از این امر در دست است).

ب - استفاده‌های تبلیغاتی رژیم از مسائلی مانند: پناهنده شدن به غرب، فرار از ممرکه، در دامان امپریالیسم افتادن.

ج - عطلکرد منفی این امر در اذهان مردمی که يك بار نیش انقلابی را تجربه کرده‌اند که رهبرانش از پاریس به ایران آمده بودند.

گویا منافع عظیمی نیز برای این سازمان در بر داشته است (۱۶).

این منافع عظیم چیزی جز معرفی آلترناتیو "شورای ملی مقاومت" به غرب نیست. مجاهدین هنگامی که امیدشان از يك تحول درونی سریع به پاس تبدیل گردید، می‌بایست در جایی دیگر - آن جا که سرخ انقلاب بهمن بود - بصراغ سرخ بروند. در واقع باید گفت - صرف نظر از این که مجاهدین قبول کنند یا نه - که مجاهدین در معرفی آلترناتیو خود در محافل بین‌المللی (غربی)، حتی در چارچوب منافع خودشان در غرب، دچار اشتباه شده‌اند!! و بیش از این که غرب را بازی دهند، خود بازی خوردند. کمی توضیح می‌دهیم و این توضیح را نه از دیدگاه کمونیستی که اساساً به مسئله‌ی آلترناتیو چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی از زاویه‌ی دیگر می‌نگرد، بلکه از دیدگاه پراگماتیستی مجاهدین خلق ارائه خواهیم داد، یعنی، از دیدگاه دیپلماسی به مفهوم رایج آن: سیاست بازی و "تاکتیک". در دوران رژیم شاه، هنگامی که مبارزات مردم روبه‌اوج گذاشته بود، و غرب در جستجوی

عملیات مجاهدین (وحتی مدت ها بعد از آن) - بودن هواپیما از دو سوی - ،
هواپیما ربا یان و مجاهدین زندانی که اساسا برای آزادی آنان هواپیما ربائی شد ، منکر
سیاسی بودن خود می شدند . سازمان مجاهدین ، صرفا بعد از لورفتن سازمان
و دستگیری بسیاری از اعضا ، و رهبران آن بود که تصمیم به مبارزه چریکی می گیرد و عملیات
چریکی خود را آغاز می کند .

۱۴ - بی گذار به آب زدن رهبری مجاهدین ، مسئله ای نیست که امروز بگوئیم ، آنهم
پس از آنکه (از زمستان ۶۰ به بعد) عملا بسیاری از نتایج آن روشن شده اند . در
گرماترین نبردهای تابستان و پاییز ۶۰ ، تقریبا در تمام شماره های رهائی ایمن دوره
(و عمدتا در شماره های ۹۰-۲۸ تیرماه ۶۰ ، ۱۰۰-۹ شهریور ۶۰ ، ۱۰۲-۱۹ شهریور ۶۰ ،
۱۰۵-۱۶ مهرماه ۶۰ ، ۱۰۷-۳۰ مهرماه ۶۰) ، به این مسئله پرداخته ایم .

۱۵ - تصور این امر که بنی صدر مدعا و یا سبوا (با توجه به خود بزرگ بینی های
بیمارگونه او) ، در مورد امکاناتش در ارتش ، ارتباط بین الطلی ، و اوضاع رژیم ، مجاهدین
را در اشتباه گذاشته باشد چندان بعید نیست .

۱۶ - اینکه سازمان مجاهدین خلق در تبلیغات سیاسی اش ، غرب - امپریالیسم امریکا
و سوسیال دموکراسی اروپا - را مورد حمله قرار نمی دادند و حتی کوشش در راه شناساندن
خود به این نیروها می کند ، هنوز به معنی "سوسیال دموکرات" شدن سازمان
مجاهدین خلق نیست .

مجاهدین علاوه بر آنکه نیم نگاه می به غرب دارند ، از شرق نیز قطع امید نکردند .
این خصلت پراگماتیسم سیاسی کوتاه بینانهی مجاهدین است که می خواهند بدین طریق
از موازنی قوای بین الطلی سود ببرند . اینکه سازمان مجاهدین در ادامه فعالیتش
به بلوک شرق نزدیک شود هیچ دور از ذهن نیست . استاد مسلم این نوع تاکتیک ها -
یاسر عرفات - اگر از این نوع موازنه ، سودی جسته باشد ، آقای رجوی نیز طرفی
خواهد بست . جریان سعادت - که بالاخره نیز روشن نشد چه بوده است - نشانه ی
خوبی از این نوع موازنه است .

۱۷ - در کتاب شناخت نوشته مجاهد زند میاد ، محمد حنیف نژاد ، بر اساس
درس نامه های کامیانهی کمونیستی ، چهار قانون برای دیالکتیک تعریف شده است . این
کتاب که از اساسی ترین کتاب های ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران ، قبل از
قیام بود ، بعد از انقلاب بهمن توسط این سازمان تجدید چاپ شد . پس از آنکه
آیت الله منتظری اعلام کرد که " کتاب های این آقایان زیربنایش کمونیستی است " ، این
کتاب توسط خود سازمان جمع آوری شد . گویا داشتن این کتاب توسط اعضا و هواداران
این سازمان در شرایط حاضر یک جرم سازمانی است .

۱۸ - مجاهد شماره ۱۶۹ در مقاله ای به مناسبت مید قربان ، عامل اساسی تحریک تاریخ
را "فدا و قربانی" می داند . مراجعه شود به نوشته "مید قربان ، بین الطلی انقلاب
و قربانی گرامی باد" در همان شماره .



فتوای حضرت امام !

از: سزد

کار روزانه آغاز شده بود . میوه فروش ها با سر و صدای زیاد به تبلیغ اجناس خود می پرداختند . کسانی که برای خرید به میدان امام حسین آمده بودند جلودکان ها و گاری دستی ها مشغول جدا کردن گوجه، خیار، بادمجان و غیره بودند . صف انتظار مسافران اتوبوس های شرکت واحد همچنان طولانی بود . عمه هائی که از صبح خیلی زود به انتظار پیدا کردن کار جلوقهوه خانه ای، کمی پائین تر از میدان، در ابتدای خیابان دماوند، چمباتمه زده بودند کم کم از پیدا کردن کار ناامید و پراکنده می شدند . دو ماشین سواری درست سر خروجی راهروی زیرزمینی میدان تصادف کرده بودند . گلگیر سمت چپ چرخ عقب ماشین جلویی به کناره سپر سمت راست ماشین عقبی چسبیده بود . راننده ها با داد و فریاد هر یک تقصیر را به گردن دیگری می انداخت . یکی می گفت :

— تو انحراف به چپ داشته ای .

و دیگری فریاد می زد :

— تو از عقب به من زدی و مقصر تویی .

کارشان از داد و بیداد گذشت و دست به یقه شدند . مردم بسرعت دورشان جمع شدند ، هر کسی نظر می داد ، یکی یا دیگری را مقصر می دانست . بعضی ها ریش سفیدی می کردند و می کوشیدند قضیه را با صلح و صفا خاتمه دهند . می گفتند :

— بابا صلوات بفرستین . طوری نشده ، تصادف شده . صدمه جانی کسه وارد نیامده . باید خدارو شکر کنین و صدقه بدهین . صلوات بفرستین . راننده ها همچنان دست به یقه بودند . عده ای سعی می کردند که آن ها را از هم جدا کنند .



ناگهان رگبار مسلسل ها ، زندگی جاری میدان را پر کرد . عده ای خیال کردند که پاسدارها برای خلوت کردن صحنه تصادف ماشین ، دست بسعه تیراندازی هوایی زده اند . چند لحظه به اطراف نگاه کردند . شعله های آتش از دواتوبوس شرکت واحد به آسمان بلند شده بود . جمعیت بسرعت متفرق شدند . دو راننده ماشین سواری نیز گریبان یکدیگر را زها کردند ، از خیر دعوی و خسارت گذشتند و در یک چشم بهم زدن ناپدید شدند .

رگبار مسلسل ها مدام ادامه داشت . عبور و مرور ماشین ها در میدان و خیابان های اطراف آن ناگهان قطع شد . دست فروش ها بساطششان را جمع کردند . کرکره دکان ها به پائین کشیده شد .

اتوبوس ها و اتوموبیل های شعله ور و معلق شده ، راه بندان های متعددی را بوجود آورده بودند . کشته ها و زخمی ها بر اسفالت خیابان ولو شده بودند . پشت ساختمان ها و کف خیابان ها بصورت سنگر درآمده بود . فریاد مرگ بر خمینی ، مرگ بر منافق از دو طرف متخاصم بگوش می رسید . پاسدارها به هر جا و بسوی هر کسی که توی خیابان یا کوچه ها و پشت پنجره ها بودند ، تیراندازی می کردند . بیمارستان جرجانی مملو از زخمی ها و سردخانه آن پر از کشته بود .

پاسدارها ، کیوسک نگهبانی ، درهای ورودی و خروجی ، پشت بام بیمارستان را اشغال کرده بودند . هادی غفاری با آن لباده آخوندی که پاچه شلوار نخی گشادش را تا ساق پا بالا زده بود ، در حالی که کلاشینکفی در دست

داشت ، وارد بیمارستان شد . یکسره به بخش جراحی رفت .
پرستارها و دکترها با عجله در رفت و آمد بودند . برانکاردها ، زخمی ها
را به اتاق عمل می بردند و کسانی را که جراحی شده بودند به بخش
بر می گرداندند .

غفاری از دو پاسدار که جلو در ورودی بخش ایستاده بودند ، پرسید :

— کارت مجروحین را کنترل کرده اید ؟

و آن ها يك لحظه بهم نگاه کردند و با لکنت زبان گفتند :

— نه . . . نه . . . حاج آقا .

غفاری دستور داد :

— یا الله برین کسی رو که کارت نداره بکشین از تخت پائین .

جلو بخش اورژانس بیمارستان جوانی را که از ناحیه شکم تیر خورده بود

روی برانکارده می گذاشتند . غفاری از پرستاری که مسئول حمل بیمار به اتاق

عمل بود ، پرسید :

— این کیه ؟

پرستار جواب داد :

— يك مجروح . شکمش تیر خورده .

غفاری فریاد زد :

— می بینم که مجروحه ، آیا کارت پاسداری داره ؟

نعره او در تمام فضای بیمارستان پیچید . پرستار که رنگش پریده بود ، گفت :

— ما کاری نداریم کی چکاره است . ما وظیفه داریم به هر کس که احتیاج به

درمان داشته باشه ، کمک کنیم . این مجروح وضعیت وخیم و خطرناکه و باید

فورا به اتاق عمل حمل بشه .

غفاری پایش را محکم به زمین کوفت و گفت :

— خواهر ، ما باید بدونیم پولمون برای درمان چه کسی خرج میشه . شما مگه

مسلمان نیستین ، مگه پول مسلمان باید خرج کفار بشه ؟ اگر برای شما فرق

نداره ، برای اسلام داره . اسلام بین مسلمان و کافر فرق میذاره . . .

و به پاسداری که کنارش ایستاده بود ، گفت :

— برو لباس هایش را بگیر ، جیب هایش را بگرد !

صدای تیراندازی بشدت شنیده می شد . غفاری جلو انتقال مجروح به اتساق
عمل را گرفته بود . پرستار گفت :
— آقا اگر این مجروح به اتساق عمل نرسد ، میمیره .
غفاری که لب پائینش را می جوید ، با چشم غره گفت :
— خواهر صبر داشته باش . عمر هر کس دست خداست .
پاسدار برگشت . در حالی که سرش را به علامت نفی بالا برده بود ، گفت :
— حاج آقا ، لباس هایش شخصی است و هیچ کارتی ، چیزی هم نداشت .
غفاری نعره زد :

— همه مقصرین ، پول ما برای کافر ها خرج میشه . برای این کثافت ها . من
پدر همه رو در می آرم .
و با حرکت شست دست راست ، کلاشینکف را از ضامن خارج کرد و مجروحی
را که روی برانکارد در حالت نیمه اغما بود به رگبار بست .
همه وحشت زده شدند . پرستار غش کرد . چند بیمار که جلو درمانگاه های
گوش و حلق و بینی ، داخلی و اطفال ، زنان و جراحی از صبح برای معاینه
به نوبت ایستاده بودند ، بیهوش شدند . برانکارد از خون مملو شده بود
و باریکه ای از آن به زمین می ریخت . بوی باروت راهرو بیمارستان را پُر
کرده بود .



در میدان امام حسین ، خیابان انقلاب ، میدان توپخانه ، خیابان سپه ،
درگیری ادامه داشت . جز د و طرف متخاصم کسی در خیابان دیده نمی شد .
توده های مردم در مقابل حرکت مجاهدین غافلگیر شده و در انتظار نتیجه
آن بودند . آن ها که پس از گذشت بیش از دو سال از حکومت جمهوری اسلامی
امیدشان به یاس مبدل شده بود و به هیچیک از اهداف شان در مبارزه علیه
رژیم شاه دست نیافته بودند اکنون به قهرمانی چشم دوخته بودند که
اراده کرده بود که به تنهایی شر این بختک منحوس را از سرشان ببرد .
قهرمان این وظیفه را به تنهایی بر عهده گرفته بود و گوئی نیازی به کمک
هیچکس نداشت .



بوی خون و باروت همه جا را پر کرده بود . رگبار مسلسل ها در قضا
می پیچید . تمام مساجد شهر به زندان و ستاد فرماندهی عملیات پاسداران
تبدیل شده بود . پاسدارها هر کس را که در خیابان می دیدند دستگیر
می کردند و به مساجد می بردند . دور تا دور مساجد را پاسدارها محاصره
کرده بودند .

در یکی از اتاق های مسجد امام حسین ، آخوندی پشت يك ميز کوچک
بروی فرشی چهار زانو نشسته بود . او از انبوه کسانی که به مساجد
آورده می شدند ، " بازجویی " می کرد . این " بازجویی " در هر مورد بیس
از يك دقیقه طول نمی کشید :

— اسم ؟ اسم پدر ؟ محل سکونت ؟ مذهب ؟ میزان تحصیلات ؟

و پس از این " بازجویی " بود که حجت الاسلام " رای " خود را صادر می کرد :
به زندان اوین فرستاده شود . نوبت بازجویی به جوانی رسید که به دستهایش
دستبند زده بودند . او با سر تراشیده و ته ریش اسلامی در حالی که
پاهایش می لرزید ، وارد اتاق شد . پاسدار محافظش گفت :
— این فرد مسلح دستگیر شده .

آخوند ، بعنوان مقدمه بازجویی از جایش بلند شد و سیلی محکمی به صورت
او نواخت و گفت :

— پدر سوخته ، حرام زاده منافق .

جوان گفت :

— حاج آقا من منافق نیستم .

آخوند در حالی که از خشم می لرزید ، فریاد کشید :

— ها ، پس مجاهدی ؟

لگد محکمی به بیضه هایش نواخت . جوان از درد روی شکمش خم شد . پاسدار
هم او را بزیر ضربات مشت و لگد گرفت .

جوان فریاد زد :

— زن ، ترا بخدا زن . اول بپرس من کیم و بعد بزن .

آخوند دوباره چهار زانو پشت ميز نشست . قلم را میان انگشت های پف آلودش
گرفت و پرسید :

— اسمت چیه ؟

جوان گفت :

— محمد .

و بلافاصله اضافه کرد :

— حاج آقا فقط يك تلفن بزنین

پاسدار مجدداً او را بزیر مشت و لگد گرفت . جوان که در زیر ضربات بخود

می پیچید ، تکرار کرد :

— فقط يك تلفن بزنین

که این بار آخوند بود که از جا بلند شد و با خشم و غضب هر چه تمام تر

او را بزیر مشت و لگد گرفت . جوان با التماس گفت :

— بس است ، بزنین . شما را بخدا به مسجد احمدی تلفن بزنین

ضربه لگد پاسدار او را نقش زمین کرد . خون از دهانش جاری شد . با ناله

گفت :

— آخر چرا توجه نمی کنین ، من پاسدارم .

آخوند از جایش بلند شد ، پشت گردن محمد را گرفت و لگد محکمی بصورتش

حواله داد و پرسید :

— اسم فامیلت چیست ؟

محمد بیهوش شده بود . آخوند با تمسخر گفت :

— این جوجه منافق میخواد سر ما رو شیره بماله و نمی دونه که ما خیلی از اونا

زرنگتریم . حروم زاده برای این که حرف نزنه خود شو به بیهوشی زده .

و به پاسدار گفت :

— جیب هاشو بگرد !

پاسدار جواب داد :

— قبلاً بازرسی شده ، چیزی نداره .

آخوند در حالی که بادی به غبغب انداخته بود ، گفت :

— شماها هنوز خیلی چیزها رو نمی دونین . یکبار دیگه جیب هاشو بگرد .

پاسدار تمام جیب های محمد را از نو گشت . بیش از دوا اسکنا سه ده تومانسی

و يك سکه يك ریالی و يك جلد قرآن چیزی در آن ها نیافت .

محمد بیهوش کف اتاق افتاده بود . آخوند در حالی که دست هایش را پشت سرش گره زده بود قدم می زد و می گفت :

— حضرت امیرالمومنین نیز با همین منافقین طرف بود . حضرت وقتی صدای قرآن آن ها را شنید فرمودند : این ها از کافر بدترند . و یکی از همیمن حرام زاده ها بود که حضرت را سر نماز شهید کرد . حالا این نواده ابن ملجم قرآن توی جیبش می گذارد و در همین حال ، با نائب امام زمان وارد جنگ میشود . به پشت میز خود برگشت . روی ورقه ای که لیست اوینی ها در آن بود چنین نوشت :

۳۳ — محمد فامیلی . . . محل دستگیری میدان امام حسین . مدرک جرم ، تفنگ ژ ۳ .

از جا بلند شد . محمد هنوز بیهوش کف اتاق افتاده بود . لگدی به پهلوی محمد زد و گفت :
— بپریدش !

یکی از پاسدارها لیوان آبی بصورت محمد پاشید . او چشم هایش را باز کرد . آخوند پشت میز نشسته بود و دو پاسدار بالای سرش بودند . چشم های محمد ورم کرده بود و تیغه وسط بینی اش شکسته بود . پاسدار گفت :
— پا شو !

و او توان برخاستن نداشت . پاسدارها زیر بازویش را گرفتند و از زمین بلندش کردند . چشمان محمد بصورت پف کرده آخوند که زیر انبوهی از ریش پوشیده بود ، با التماس دوخته شده بود . و گفت :

— حاج آقا ، بخدا من پاسدارم . شما يك تلفن بزنید . . .

پاسدارها او را بجلو هل دادند . به سختی قدم بر می داشت . دیگر نایی برایش نمانده بود . اشک در گوشه چشم هایش جمع شده بود . در آستانه در یکبار دیگر سرش را برگرداند و گفت :

— فقط يك تلفن بزنید . . .

که لگد پاسدار او را از در به بیرون پرت کرد .
و نفر بعدی وارد اتاق شد .



روز از نیمه گذشته بود . دیگر جز صدای تك تیر چیزی شنیده نمی شد . عبور و مرور ماشین ها قطع شده بود ، فقط آژیر آمبولانس ها سکوت بهت زده شهر را در هم می شکست . در کوچه ها ، صدای پای عابری ، ساکنان خانه ها را به وحشت می انداخت . در توالت و حمام خانه ها کتاب ها را آتش می زدند و عکس های خمینی را به دیوارها می چسباندند . جاسوس ها پاسدارها را به خانه های مشکوک هدایت می کردند .

خانه محاصره می شد . جلو در ، دیوارها و پشت بام به اشغال در می آمد . مسلسل ها آماده بود تا هر حرکت مشکوکی را بزیر آتش بگیرد . اثاره خانه در گوشه ای تلمبار می شد و با ته تفنگ به دیوارها می زدند تا جاسازی ها را کشف کنند . هر جای مشکوکی را می شکستند . اگر چند خط نوشته ای یا کتابی بدست می آوردند ، بزرگترین مدرک جرم بدست آمده بود .

آفتاب در زیر سایه وحشت کم رنگ شده بود و چهره شهر کم کم در تاریکی فرورفت . مصطفی که مانند دیگران از نقشه مجاهدین در پنج مهر خبر نداشت ، صبح از خانه بیرون آمده بود . او که در ظرف روز ، حمله و عقب نشینی مجاهدین را دیده بود ، اطمینان یافت که از همین لحظه بهر خانه مشکوکی حمله خواهند کرد .

زنش نیز صبح از خانه خارج شده بود . چند بار به خانه تلفن زد ولی کسی جواب نمی داد . ساعت چهار بعد از ظهر در حوالی خانه اش به بررسی وضع امنیتی پرداخت . همه چیز بنظرش عادی می آمد . رفت و آمدها معمولی بود . چند بار وسوسه شد که بطرف خانه برود ولی هنوز کاملاً مطمئن نبود . گرچه از فاصله دویست متری چیزی قابل تشخیص نبود ولی پارک ماشین ها در سمت راست خیابان معمولی بنظر می رسید و توقف فرد یا افراد مشکوکی نیز در آن حوالی توجه اش را جلب نکرد . با اینهمه برگشتن به خانه در چنین روزی را عاقلانه نیافت . کسی چه می داند ، شاید توی خانه منتظرش باشند . نه ! رفتن به خانه درست نیست . بیادش آمد که با زنش قرار گذاشته بودند در مواقع خطر از طریق تلفن به شخص ثالث از وضعیت هم اطلاع یابند . جلوی پستخانه نارمک همه چیز عادی بود . در کنار کسانی که به نوبت منتظر تلفن عمومی بودند ، ایستاد . سه نفر به نوبت وارد کیوسک شدند و او نفر چهارم

بود . سکه دوریالی را میان انگشتان شست و سبابه دست چپش گرفت —
بود . از شیشه سمت چپ و راست اطرافش را نگاه کرد و گوشی را برداشت .
شش شماره را با عجله گرفت و مکالمه بیش از يك دقیقه بطول نیا نجامید . همسرش
از طریق شخص ثالث پیغام فرستاده بود : ” قرار ما ، يك ماه دیگر ” .

ساعتی بعد ، مصطفی بی آن که متوجه باشد به خانه خود نزدیک می گردید .
ناگهان متوجه می شود که يك ماشین بنز با چهار سرنشین جلو خانه ایستاده
است . زنگ در همسایه را می زند و پاسدارها به او توجه نمی کنند . آن ها
هنوز به چنین شگرد هائی آشنائی نداشتند . بهر حال ، اکنون مصطفی
از خطر مسلمی که در خانه برای او و همسرش وجود داشت ، مطلع شده بود .
ولی شب را کجا سپری کند ؟ خانه هر يك از رفقاییش با خطر مشابهی مواجه
بود . هوا کاملاً تاریک شده بود . چراغ خیابان ها و کوچه ها از شهر —
سال پیش دیگر شب ها روشن نمی شد . او در تاریکی شب از کنار پیاده روی
سمت چپ خیابان ۴۶ متری غربی بطرف تهران پارس براه افتاده بود . تمام
امکاناتش را بررسی می کرد . هیچکدام قابل اطمینان نبود . فقط امکانات
خانوادگی باقی مانده بود . با خود می گفت :

” بخانه عمویم میرم بالاخره شب رو هر طور شده پیش او نا میمونم . فردا اگر
اتفاقی برای رفیق نیفتاده باشه سر قرار میاد ” .

به ابتدای خیابان در دشت رسیده بود . صدای ” ایست ! ” متوقفش
کرد . قلبش بشدت می تپید . صدا فرمان داد :

— دست ها بالا !

در مقابل نور چراغ قوه دست هایش را بالا برد . پاسدار جلو آمد و پرسید :

— اسمت چیه ؟

— مصطفی .

— اهل کجائی ؟

— تبریز .

— چه کاره ای ؟

— معلم .

— این وقت شب کجا میری ؟

— تازه سرشبه، دیر وقت نیس • بهرحال میرم منزل عمویم •

— منزل عمویت کجاست ؟

— تهران پارس •

— چرا پیاده میری ؟

— ماشین ندارم، تاکسی هم نیست •

صدائی از آن طرف خیابان بلند شد :

— بذار بره •

مصطفی که خونسر دیش را حفظ کرده بود، براه خود ادامه داد • چراغ‌های

منزل عمویش روشن بود • او با خوشحالی شاسی زنگ را فشار داد • از آن طرف

در چند بار پرسیده شد :

— کیه ؟

— باز کنید، منم •

عموی او که مردی تنومند بود و غبغبی آویزان داشت در را باز کرد • مصطفی

گفت :

— عمو جان سلام !

عمو که به چهره او خیره شده بود یادش رفت جواب سلام مصطفی را بدهد،

در حالی که دست چپش را به ستون در تکیه داده بود و راه ورود به خانه

را کاملا مسدود کرده بود، پرسید :

— چکار داری ؟

و بدون آن که منتظر جواب مصطفی باشد، گفت :

— پسر جان، من زن و بچه دارم • تو از اول دنبال این کار بودی و هنوز هم

ول نمی‌کنی • زمان شاه آن بدبختی‌ها رو بسر خودت آوردی و چندین سال

زندانی کشیدی و برادر بیچاره مودق مرگ کردی • بعد از آن هم پند نگرفتی

و همچنان ادامه میدی •

مصطفی در انبوه تاریکی کوچه ناپدید شده بود و او همچنان به حرفهایش

ادامه می‌داد :

— میدونی، من به این کمونیست‌بازی‌ها کاری ندارم •••

و با تعجب به اطرافش نگاه کرد و در حالی که با دست راست بالای لنگه

در را گرفته بود به کوچه سرک کشید . حتی شبی از مصطفی نیز دیده نمیشد .
با خود گفت :

”رفت، چه بهتر! بمن چه؟“

زنش صدا زد :

— حاج آقا کی بود ؟

و او جواب داد :

— کسی نبود . يك نفر اشتباهی زنگ زده بود منم راهنمائیش کردم .

حاج آقا چراغ حیات را خاموش کرد و در آستانه در اتاق ایستاد . زنش گفت :

— پس چرا نمی آیی تو؟ چرا همینطوری سراپا ایستاده ای ؟ راستی یه آدم غریبه

بود ؟ من خیال کردم که صدای مصطفی را شنیدم .

رنگ از صورت حاج آقا پرید .

مصطفی همچنان در خیابان های باریک تهران پارس قدم میزد . نم نم

باران شروع شده بود . نور چراغ يك ماشین بسرعت در خیابان پخش شد . به

اطرافش نگاه کرد ، در ورودی عمارتی باز بود . از پله ها بالا رفت . چهار

پله را طی کرد و بطرف پشت بام براه افتاد . نور قرمز چراغ های عقب ماشین

در انتهای خیابان دیده می شد . نفسی راحت کشید . باران همچنان

می بارید و باد سرد شامگاهی سرما را تا به مغز استخوانش می رساند ،

دندان هایش بهم می خورد . عضلاتش را منقبض می کرد تا جلو بهم خوردن

دندان هایش را بگیرد . هنوز شش ساعت تا روشن شدن هوا ، تا باز شدن

پلك های خسته زمان به روشنائی روز ، مانده بود . او با اندیشه بر آنچه

در آن روز گذشته بود ، اعماق تاریکی را می گاوید . عمویش را بخاطر می آورد .

هنگامی که مبارزه توده ای به اوج خود رسیده بود و او از زندان آزاد شد ،

عمویش میهمانی مفصلی داد و نطق غرائی ایراد کرد و از جمله گفت :

— ما همه در زندان بزرگ شاه زندانی بودیم ولی تو در آنجا از این که با رفقا

و دوستانت همدم بودی از ما آزاد تر بودی . ما هرگز لذت مصاحبت دوستانمان

را نبردیم . همه ما مدیون مبارزات شما و تمام کسانی هستیم که در راه آزادی

مردم فداکاری ها کردید و از مرگ نهراسیدید .

سرکار مرادی ، وکیل بندشان را بخاطر آورد . او را بعد از قیام دیده بود

که گفته بود :

— من بیسواد بودم و اشتباه می‌کردم . شما بهترین آدم های دنیا بودید .
بیاد اولین روزی افتاد که از انفرادی به بند ۴ برده می‌شد . هنگامی که
در را باز کردند زندانی ها دور تا دور بند نشسته بودند . هر کس مشغول
کاری بود . سلام کرد ولی جوابی نشنید . ماه ها در انتظار پایان بازجوئی ،
به امید مصاحبت با دوستان و رفقا ، در زندان انفرادی بسر برده بود . ولی
اکنون کسی جواب سلامش را نمی‌داد . بار دیگر با صدائی بلندتر گفت :
— سلام !

و به انتظار ایستاد . یکی زیر چشمی به او نگاه کرد و آهسته گفت :
— سلام .

و دیگران حتی به او نگاه نکردند . با خودش گفت : "من که ضعف نشان ندادم
پس چرا بمن بی اعتنائی می‌کنند ؟" .
با چشم هایش همه را از زیر نظر گذراند و باز گفت :
— سلام !

این بار ، سرکار مردای گفت :

— چرا گر میدی ؟

او جواب داد :

— من قر میدم ؟

سرکار مردای گفت :

— برو بنشین و خودت را لوس نکن . برو ! برو !

ساعت هوا خوری بود . همه را به محوطه بردند . راستی سرکار مردای مأمور
جلوگیری از کار جمعی ، صحبت جمعی و سلام عليك جمعی بود . بیاد آورد که
در موقع ماه رمضان به تلویزیون نگاه می‌کردند . هنگامی که گوینده دعای افطار
را با این جمله شروع کرد : "همه با هم بسوی خدا برویم" ، سرکار مردای گفت :

— در ی وری میجه ، در ی وری میجه . هر کس برای خودش بسوی خود ابره .

باز بیاد آورد که مقداری هندوانه برای زندانی ها آورده بودند . به فاصله
هر چند متر يك نفر ایستاده بود و هندوانه ها را دست بدست می‌کردند .
سرکار مردای گفت :

— هر کس برای خودش پرت کند .

و از یاد آوری آن خنده اش گرفت . باران تمام شده بود و باد سردی وزیدن گرفت . سرفه اش گرفته بود و از سرفه کردن واهمه داشت . حنجره اش را میان دو انگشتش گرفته بود و فشار میداد ، چشمانش قرمز شده بود و تنگ نفس پیدا کرد . ابدانمی توانست طاقت بیاورد . کتتش را روی سرش کشید ، با دو دست جلوی دهانش را گرفت و سرفه کرد . از سرما می لرزید . شروع کرد به نشستن و بلند شدن . کمی بدنش گرم شد . در اندیشه گذشته و در انتظار دمیدن صبح به دیوار خریشته تکیه داده بود . گاهی آوای خروسی از دور ، سکوت شامگاهی را درهم می شکست . دیو شب در زیر فشار امواج سپیده دم ، کم کم پاهای سنگینش را جمع کرده ، آهسته آهسته محو می شد . مصطفی پاورچین پاورچین از پله ها پائین آمد . در خانه قفل بود . از دیوار پارکینگ بالا رفت و به پیاده رو پرید . عبور و مرور ماشین ها آغاز شده بود . با تعویض خط های متعدد توانست یکی دو ساعت در اتوبوس استراحت کند . در میدان امام حسین ، روبروی خط ۱۲۴ ، بدکان کله پزی رفت . از دیروز صبح چیزی نخورده بود .

خورشید طلوع می کرد . او در تلفن عمومی مشغول گرفتن نمره بود . جوانی با ظاهر آراسته منتظر نوبت بود . همین که مصطفی گفت :

— الو . . .

او در باجه را باز کرد و لوله اسلحه کمری اش را پشت گردن او گذاشت و گفت :
— دست ها بالا ، تکون نخور .

مصطفی گوشی را رها کرد و دست هایش را بالا برد .
جوان گفت :

— عقب عقب بیا .

گوشی تلفن همچنان معلق بود و مصطفی در حالی که به آرامی عقب عقب می رفت ، پرسید :

— مگه من چکار کرده ام ؟ داشتم به کارخانه تلفن می کردم .

یک نفر دیگر جلو آمد و فک های پائین و بالا او را در مشت گرفت ، دیگری دست توی دهانش کرد و نفر چهارم گوشی تلفن را گرفت و چند بار گفت :

— الو... الو... —

و بعد با عصبانیت گوشی تلفن را گذاشت :

— لامذهب قطع کرده .

مصطفی را بازرسی بدنی کردند . ولی جز کارت کارگری تولید دارو، دو اسکناس بیست تومانی و مقداری پول خرد چیزی بدست نیاوردند . از عبارت " لامذهب قطع کرده " که خیالش راحت شده بود ، گفت :

— برادر عوضی گرفته این . دیر کرده بودم داشتم به کارخانه تلفن می‌زدم . از سرویس عقب مانده ام . چرا مانع نان خوردن ما میشین ؟ نفر اول گفت :

— خودتی . ما این درس ها را از بریم . یالله جلو بیفت .

از میان غبران کسی برای نگاه کردن نمی‌ایستاد ، هر کس که متوجه می‌شد راهش را کج می‌کرد . کسی کنجکا و نبود . همه می‌ترسیدند . مصطفی را سوار ماشین کردند . او می‌گفت :

— لا اقل بذارید به کارخانه تلفن بزنم یا خودتون تلفن بزنین . بابا من زن و بچه دارم . چرا مانع نان خوردن اهل و عیال من میشین ؟ اصلا خودتون تلفن بزنین ، اینهم شماره اش . و شش شماره را تکرار می‌کرد .

ماشین پاسداران جلو مسجد امام حسین متوقف شد . چهار پاسدار مصطفی را در میان گرفته بودند و او را از وسط دو ردیف پاسدار ژ ۳ بدست ، از فاصله در مسجد تا اتوبوسی که آماده بردن زندانیان به اوین بود ، عبور دادند . دست ها و چشم ها را بسته بودند . سه پاسدار نیز در جلو و سه پاسدار در عقب بود . آن ها را به ستون قرار داده بودند . برای پیشروی بطرف اتوبوس ، هر یک با دست پشت دیگری را گرفته بود . یکی از میان آن ها مرتب التماس می‌کرد :

— آخریک تلفن . چرا رحم ندارید ؟ من پاسدارم . فقط یک تلفن .

پاسداران از سماجت او ناله شده بودند . یکی از پاسداران او را از صف بیرون کشید و گفت :

— حروم زاده چقدر به تو بگم که در اوین به پرونده ها رسیدگی می‌کنن .

و بعد او را بزیر مشتمت و لگد گرفت .

— چرا آدم نمیشی؟ از دیشب تا حالا با این تلفن تلفن ، پدر همه ما رو در آوردی .

با يك لگد محکم، محمد بروی زمین ولو شد . بلندش کردند . صف زندانیان از نو بطرف اتوبوس براه افتاد . محمد دیگر نای سخن گفتن نداشت . بسه دشواری گام بر می داشت . چشم هایش کبود شده بود و سرش سنگینی می کرد . اتوبوس براه افتاد .

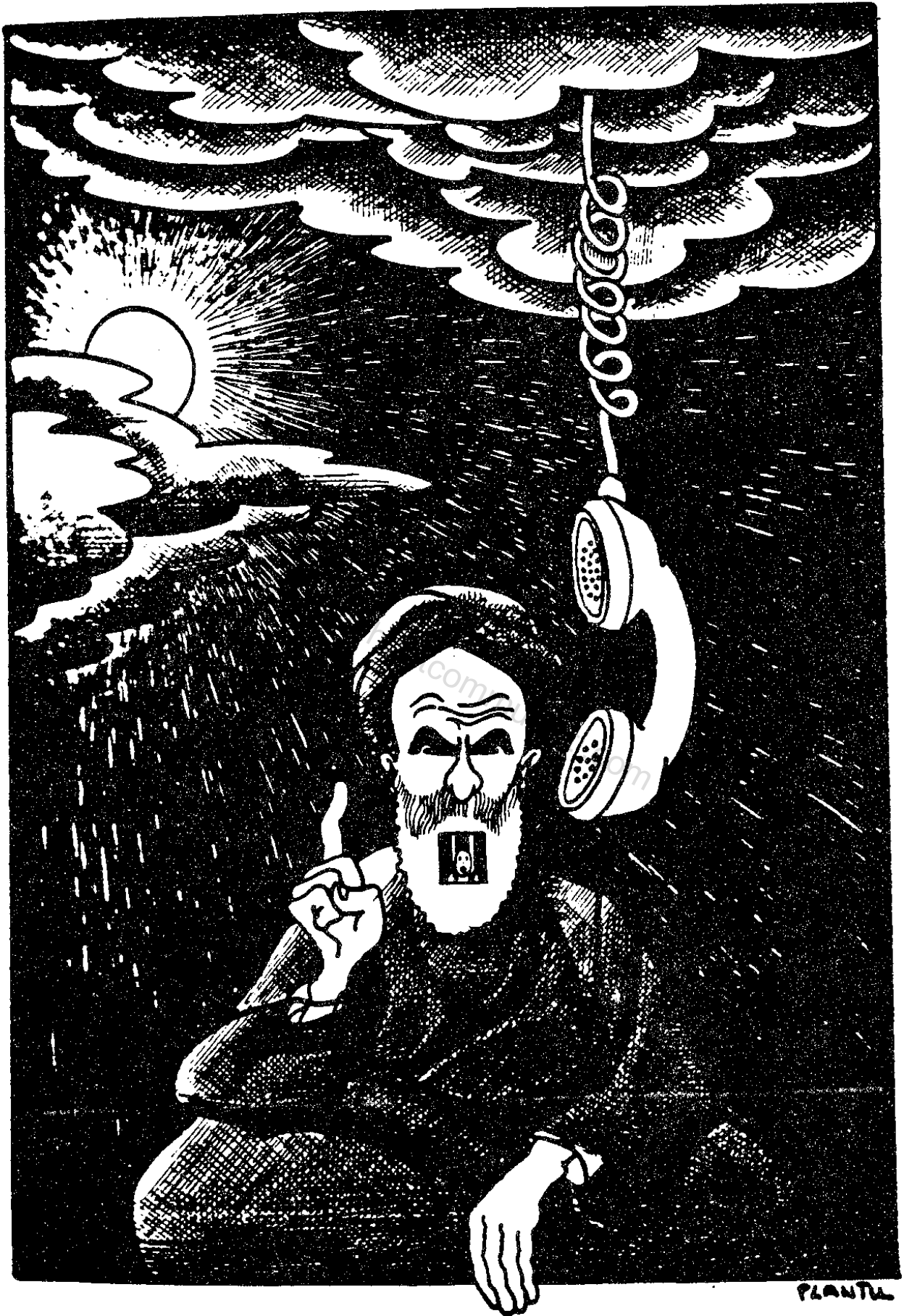
آفتاب بر همه جا گسترده شده بود . اتوبوس های سوخته دیروز را از خیابان جمع کرده بودند . پاسدارها و وحشت در همه جا حضور داشتند . اتوبوس زندان به سمت اوین حرکت کرد . اسرا ، با چشم های بسته ، فقط توقف های کوتاه و تند پیچ ها را می فهمیدند و گذشت کند زمان در ملال خاطرشان جریان داشت . در بزرگ زندان بسته بود و بر بالای برج های نگهبانی پاسدارها ایستاده و آماده شلیک بودند . اتوبوس متوقف شد . قبل از پیاده کردن اسرا از اتوبوس ، دست هایشان را نیز از پشت طناب پیچ کرده بودند و در سه ستون ۱۵ نفری حرکت دادند .

در محوطه زندان صدها زندانی ، که از مساجد مختلف تهران امروز صبح به اینجا منتقل شده بوده اند بروی زمین نشسته بودند . صدای سنگین قدم های پاسداران بی وقفه در گوششان می پیچید . هیچکس جرات نداشت با اسیر بغل دستی اش آهسته صحبت کند . هر يك در انتظار نوبت بازجوئی خود بود . لاجوردی و محمدی گیلانی در وسط محوطه ایستاده بودند . محمدی گیلانی که شکم گنده اش زیر دو پوشش عبا و لباده پنهان شده بود ، دست هایش را از زیر عبا بیرون آورد و بهم گره زد . عمامه سفیدش را با حرکت آرام دست راست به عقب سر کشید . ظاهرا مخاطبش لاجوردی بود ولی آنچنان بلند صحبت می کرد که همه بشنوند :

— من دیشب خدمت حضرت امام بودم . فتوای ایشان در مورد این خائن ها ، فتوای حضرت علی در مورد خوارج است .

لاجوردی که حتی سعی نکرد خوشحالی اش را پنهان کند ، گفت :

— پس با اجازه !



PLANTU

چند قدم به عقب گذاشت و به پاسداری که رئیس نگهبانان بود ، گفت :

— به همه بچه ها فشنگ بده .

و در حالی که به گیلانی نزدیک میشد ، گفت :

— می فرمودید .

گیلانی گفت :

— بله ، امر امام مصلحت الهی است ، بله .

یکی از اسرا پرسید :

— چرا بازجوئی ما را شروع نمی کنند ، مگر اینجا اوین نیست ؟

که با ضربه قنداق تفنگ یکی از پاسداران ساکت شد .

دیگری گفت :

— بابا خسته شده ایم . توی مسجد گفتند برای بازجوئی به اوین می روید .

ضربه قنداق یکی از پاسدارها به کتفش نواخته شد . او فریاد زد :

— مگر من چه کرده ام ؟ مگر ما را برای بازجوئی نیاورده اید ، پس چرا چشم های

ما را باز نمی کنید ؟ به آن دین و مذهب تان من برای خرید میوه و سبزی به

میدان رفته بودم .

پاسدار محکم تر ضربات قنداق تفنگ را به پشت و پهلوی او می کوبید و می گفت :

— خفه شو ، منافق !

زمره بین اسرا شروع شد ولی هیچکس نمی توانست باور کند . محمد کـــــــــه

از صدای قنداق تفنگ فهمید که پاسداری در نزدیکی اوست ، گفت :

— برادر ! برادر ! کجائی ؟

پاسدار گفت :

— چه مرگته ؟ چه مرگته ؟ بنال !

محمد گفت :

— فقط يك تلفن . تو می تونی بخاطر رضای خدا یه تلفن برام بزنی .

پاسدار جواب داد :

— تو اصلا خدا رو می شناسی ؟ می خواهی برای عمه ات تلفن بزنی ؟

محمد گفت :

— من خودم مثل شما پاسدارم . منو اشتباهی گرفته ان . بخدا من پاسدارم .

فقط یه تلفن به مسجد احمدی بزنین تا بفهمین که راست میگم .

آن طرف محوطه فریادی بلند شد :

— آخ کله ام ! آخ کله ام داغون شد !

پاسداری با قنداق تنگ محکم بسریکی از اسرا کوفته بود . خون از سرش
فواره میزد . تمام پیراهنش قرمز شده بود . با دست های بسته ، کشان کشان ،
او را بطرف بهداری بردند .

قاضی شرع ، محمدی گیلانی ، چند سرفه کرد و این بار ، مستقیماً اسرا را مورد
خطاب قرار داد :

— شما باغی و یاغی هستید ! شما با شریعت محمدی به جنگ برخاسته اید !
می دانید مجازات کسی که با امام زمان بجنگد ، چیست ؟ شما دیگر فرصت
توبه کردن هم ندارید . سزایتان مرگ است !

شصت پاسدار ژ ۳ بدست ، روبروی اسرا ایستاده بودند . محمد می دانست
که این حرف ها شوخی نیست ، فریاد زد :

— آقا ، من پاسدارم . بخدا منو عوضی گرفته ان !

و محمدی گیلانی با اشاره سر ، فرمان آتش را صادر کرد .

صدای رگبار فضای زندان را پر کرد و با فریادهای " آخ ، سوختم ! " در هم
آمیخت . اسرا با دست ها و چشم های بسته به هر طرف می دیدند . هنوز
صدای محمد شنیده می شد :

— فقط يك تلفن

و رگبار یکی از افراد جوخه آتش ، صدای ملتمسانه او را برای همیشه خاموش کرد .
دقایقی بعد ، جز صدای تك تیر ، چیزی شنیده نمی شد . لاجوردی
و چند نفر دیگر ، طپانچه بدست ، برای شلیک تیر خلاص ، از میان اجساد
و خون هائی که کف محوطه بزرگ اوین را پوشانده بود ، می گذشتند تا آخرین
نشانه های زندگی را خاموش کنند .



مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۴

مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی

استورمن

هسته‌ی اصلی تمام نظریه‌های انحطاط یا انحراف (۱) شیوه‌ی تولیدی در شوروی، این فرض است که مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی اقتصادی، ذاتاً دارای خصالت سوسیالیستی هستند. بنابراین ادامه‌ی وجود این دو، دلیلی تلقی می‌شود بر این که شوروی به جامعه‌ای طبقاتی تبدیل نشده است و بوروکراسی طبقه‌ی حاکم جدیدی نیست. این دیدگاه، که تروتسکی در انقلابی که به آن خیانت شد (۱۹۳۶) آنرا به تفصیل بسط داد، هنوز در تحلیل ارنست مندل بچشم می‌خورد. استدلال اساسی بر علیه این نظریه توسط برونو ریزی (۲)، تروتسکیست ایتالیائی، در دهه‌ی ۱۹۳۰ بیان شد:

”تروتسکی بجا می‌گوید که شوروی با معیارهای یک دولت کارگری که در برنامه‌ی ما بیان شده تطابق ندارد. تاریخ روند انحطاط دولت کارگری را بمانند نشان می‌دهد. به فرض انحطاط دولت کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا، چه چیزی باقی می‌ماند؟ تروتسکی پاسخ می‌دهد: ”ملی شدن مالکیت و برنامه‌ریزی اقتصادی“. بسیار خوب. ولی چرا این دو به حیات خود ادامه می‌دهند؟ آیا آن‌ها به پیشبرد تحقق سوسیالیسم یاری می‌رسانند؟

خیر، روشن است که، همانطور که تروتسکی تاکید می‌کند، چنین نیست. پس عملکرد آن‌ها چیست؟ خوب، اگر مالکیت ملی شده و برنامه ریزی اقتصادی هنوز وجود دارد، باین خاطر است که در خدمت منافع رژیم حاکم قرار دارد. در حقیقت برای بوروکراسی شوروی به هیچ وجه دلیلی وجود ندارد که این نوآوری‌های انقلاب اکبر را از میان بردارد، بالعکس، او برای حفظ آن‌ها دلایل سیاسی و اجتماعی دارد. از لحاظ سیاسی صلاح است که به پرولتاریا این توهم را بدهد که مالکیت ملی شده متعلق به طبقه کارگر است، از نظر اجتماعی برای بوروکراسی ضروری است که از تضاد با منطق رشد نیروهای مولده اجتناب کند * (۳).

اشتباه تروتسکی و مریدان او اینست که آنان نمی‌توانند تصور کنند که یک جامعه‌ی طبقاتی صنعتی می‌تواند سرمایه داری نباشد. بنظر آنان، شالوده‌ی استثمار تنها می‌تواند بر مالکیت خصوصی قرار گیرد، بدین ترتیب مالکیت دولتی بطرز اجتناب ناپذیری ماهیتا سوسیالیستی است. ولی این نتیجه‌گیری بر اساس تعریف‌های (۴) خود تروتسکی است، نه بررسی مشخص تاریخ شوروی. تروتسکی و مندل اصل مالکیت دولتی را به شیوه‌ای کاملاً مجرد بکار می‌برند، در چهار چوب این مفهوم، نوع مشخص جامعه‌ی شوروی و مناسبات تولیدی آن هرگز بطور واقعی مورد بررسی واقع نمی‌شوند.

با وجود این، شواهد فراوان تاریخی نشان می‌دهد که طبقه‌ی حاکم می‌تواند بر اشکال غیر سرمایه داری مالکیت بنا شود. معیناً اگر ما مفهوم تروتسکی را بپذیریم که یک طبقه‌ی حاکم واقعی مستلزم وجود مالکیت بمعنای دقیق (۵) - سرمایه داری - این اصطلاح است، آنگاه سرمایه داری تنها جامعه‌ی طبقاتی تاریخی می‌بود. فقط در سرمایه داری، مالکیت خصوصی بمعنای اختیار (۶) کامل اقتصادی بر هر چیز است، در جوامع ماقبل سرمایه داری، مالکیت همیشه شامل ترکیب پیچیده‌ای از عوامل اقتصادی و سیاسی است. اگر قرار بود تعریف محدودی از مالکیت اقتصادی را به عنوان تنها معیارمان در ارزیابی از جوامع ماقبل سرمایه داری بکار ببریم، تمامی آن‌ها را می‌توانستیم بخشی از یک شیوه‌ی تولیدی بحساب آوریم. ولی از آنجا که تاریخ حقیقی چنین سیری را طی نمی‌کند، در یک تناقض گرفتار می‌شدیم. پیری آندرسن (۷) در تحقیق خود درباره‌ی دولت مطلقه، نظریه‌ی روشنگرانیه‌ای درباره‌ی این مساله عرضه می‌کند:

* حل این معما، که روشن است هنوز مورد توجه قرار نگرفته، در تعریفی است که مارکس برای صورتبندی‌های اجتماعی ماقبل سرمایه داری ارائه

می‌کند . تمام شیوه های تولیدی در جوامع طبقاتی قبل از سرمایه داری، مازاد کار (۸) را از طریق جبر فوق اقتصادی (۹) از تولید کنندگان بلاواسطه کسب می‌کنند . سرمایه داری نخستین شیوه تولیدی در تاریخ است که در آن ارباری که مازاد را از تولید کننده ی مستقیم کسب می‌کند، به شکل " کاملاً " اقتصادی - قرارداد دستمزد - است . ۰۰۰ تمام شیوه های استثماری پیشین از طریق فشارهای فوق اقتصادی : خویشاوندی، عادات و رسوم، مذهبی، قانونی یا سیاسی عمل می‌کنند . بنا براین، اصولاً جدا کردن آن ها باین شکل از مناسبات اقتصادی همواره غیر ممکن است . " روبنا های " خویشاوندی، مذهب، قانون یا دولت لزوماً وارد ساختار تشکیل دهنده ی شیوه ی تولیدی در صورت بندی های اجتماعی ماقبل سرمایه داری می‌شوند . این روبناها مستقیماً در رابطه ی (۱۰) " درونی " کسب مازاد مداخله می‌کنند، در حالی که بعکس در صورت بندی های اجتماعی سرمایه داری، که برای نخستین بار در تاریخ اقتصاد را بصورت یک نظام بظاهر جامع مجزا می‌سازد، این روبناها پیش شرط های " برونی " آنرا فراهم می‌کنند . در نتیجه شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری را نمی‌توان جز از طریق روبنا های سیاسی، قانونی و ایدئولوژیک آن ها تعریف کرد، زیرا این ((روبناها)) هستند که، نوع جبر فوق اقتصادی را که بیان کننده ویژگی آن هاست تعیین می‌کنند " (۱۱) .

در حقیقت استدلال آندرسن را نه فقط برای صورت بندی های ماقبل سرمایه داری، بلکه برای شیوه های مابعد سرمایه داری نیز می‌توان بکار برد . با توجه به گرایش نیرومند بسوی اجتماعی شدن (۱۲) بیشتر تولید، منطقاً می‌توان انتظار داشت که تمام شیوه های تولیدی مابعد سرمایه داری، نمایانگر شکلی از مالکیت دولتی و محدود معینی از برنامه ریزی مرکزی باشند . بدیهی است در این صورت اگر معیارهای ماند معیارهای ثروتسکی فقط مفاهیم مالکیت دولتی و برنامه ریزی اقتصادی باشند، نمی‌توان شیوه های تولیدی را از هم تشخیص داد . تصریح کنیم : مشخص کردن ماهیت مناسبات دولتی در یک شیوه ی تولید متکی بر مالکیت دولتی، بدون اشاره به نظام سیاسی غیر ممکن است .

مناسبات تولیدی جامعه شوروی، آشکارا بیانگر ترکیبی از ((عوامل)) اقتصادی و سیاسی است . اعضاء بوروکراسی شوروی بواسطه ی موقعیت خود در نظام سیاسی - اقتصادی، بخشی از طبقه ی حاکم هستند، این واقعیت که آن ها بعنوان فرد، " مالک " سهمی در بازار تولید نیستند، به هیچ وجه از این نقش نمی‌گاهد . در واقع

برقراری مالکیت خصوصی واقعی و سرمایه داری در کارخانه ها ، مطمئناً مناسبات تولیدی را در شوروی دچار اغتشاش خواهد کرد ، زیرا اقتصاد شوروی تنها بعنوان يك مجموعه ی یکپارچه و دارای سلسله مراتب می تواند عمل کند . از این رو ، همانطور که مارک راکوفسکی (۱۳) ، مارکسیست مجاری بیان می کند :

”اصلاحات (دهه ی ۱۹۶۰) در بازار، تنها تغییرات در ارتباطات وابستگی (۱۴) درون سیستم تنظیم کننده است ، و حتی تأثیری بر شالوده های بنیادی آن وابستگی نمی گذارند . حتی متهورانه ترین برنامه ها تا آن حد پیش نرفت که چهارچوب نهادی (۱۵) اقتصاد شوروی را که در آن انتصاب ، اخراج ، پاداش و تنبیه مدیران موسسات توسط مقامات مرکزی صورت می گیرد ، مورد سؤال قرار دهد ” (۱۶) .

طبقه ی حاکم شوروی همگون نیست . این طبقه بصورت سلسله مراتب رسمی تحت رهبری دستگاه مرکزی دولت سازمان یافته است . دستگاه مرکزی نه فقط قدرت سیاسی بلکه بیان مشروع عقاید سیاسی را نیز در انحصار خود دارد . تمام این با ورود قشبر مستقل و مالک به درون طبقه ی حاکم به خطر می افتد .

رودلف بارو (۱۷) در تحلیل خود از سوسیالیسم اروپای شرقی ، اصطلاح ”مناسبات تولیدی سیاسی - بوروکراتیک” را بکار می برد و بدین ترتیب نشان می دهد که نظام ، در عین حال سیاسی ، بوروکراتیک و اقتصادی است . تمایز وجوه عملکرد سیاسی و بوروکراتیک اهمیت دارد . بعنوان مثال ، مندل هرگز مفهوم بوروکراسی را تعریف نمی کند ، برای او و بسیاری دیگر ، بوروکراسی ، اصطلاحی توضیحی است نه تئوریک . ولی اگر بوروکراسی را مانند ماکس وبر (۱۸) بعنوان يك نظام تصمیم گیری متکی بر قواعد ، رویه ها و مسئولیت های ثابت تعریف کنیم ، در این صورت باید کاملاً روشن باشد که نظام برنامه ریزی شوروی به هیچ وجه يك بوروکراسی نیست . در حقیقت با وجود این که عده ای از اصلاح گران (۱۹) تکنوکرات شوروی مکرراً تلاش کرده اند روند برنامه ریزی را به ایده آل وبری نزدیک تر کنند ، کوشش های شان همواره بر منطق سیاسی نظام تکیه داشته است . یکی از اصلاح گران مشهورتر شکردف (۲۰) بود که در رساله اش درباره ی اقتصاد و قانون ، کوتاهی دولت در تمایز بین مفاهیم ”برنامه” و ”قانون” را مورد حمله قرار داد . او استدلال می کرد که برنامه ریزی باید قابل کارکرد (۲۱) و انعطاف پذیر باشد ، در حالی که هنجارهای قانونی (۲۲) می باید سخت و تغییرناپذیر باشند . لوین (۲۳) با تفسیر گفته های شکردف ، این نکته را بصورت زیر تشریح می کند :

”مدیریت با برنامه که فعالیتی بس مبهم است ، از حیطة ی نظام حقوقی

واقعی بد و افتاد . يك فعاليت اقتصادى مانند برنامه ریزی ، بجای آن که بخودى خود يك قاعده ی قانونى باشد ، که بود ، مى بايست در يك چهار چوب روشن قانونى قرار داده مى شد . قانونى بودن در حیات اقتصادى ، شرطى برای فعاليت سالم اقتصادى مى بود .

"شکرتف نظرات شجاعانه ای ابراز کرد . او روشن کرد که دخالت نامناسب و خود سرانه ی دولت در اقتصاد مى بايست متوقف شود . فرمول های قاطع او ، اشارات ، مقصود یا اندیشه های پنهان کل گروه اصلاح گران را آشکار ساخت ، آنان همگی اظهار مى دارند که تغييرات در اداره ی اقتصاد ، لزوم تعريف مجدد نقش دولت را ايجاب مى کند " (۲۴) .

اقتصاد و قانون شکرتف در سال ۱۹۶۷ انتشار يافت . یکسال بعد رویدادهای چکسلواکی (۲۵) گواه قاطعی بود بر نتایج سياسی اصلاحات اقتصادى . بنا بر این مساله ی اصلاحات در شوروی موضوعی بسیار متناقض است . و این سه نوبه ی خود بازتابی است از ماهیت پیچیده ی خود نظام برنامه ریزی که حداقل سه شیوه ی عملکرد را در هم مى آمیزد :

۱- "قوانین" اقتصادى مستقل ، هم در نظام بازار رسمى و با برنامه عمل مى کنند و هم در بحران های غیر رسمى واقعى .

۲- در دستگاه برنامه ریزی ، يك منطق بوروکراتيك وجود دارد که نیروی محرك خود را ايجاد کرده و مشکلات جدیدی بوجود مى آورد که بخود حیطه ی اقتصادى بسط مى یابد .

۳- نظام ، بعنوان شیوه ای از حاکمیت طبقاتی عمل مى کند . اگر قرار باشد پایگاه اجتماعى رژیم دست نخورده باقی بماند ، باید شرایط مادی اساسی معینی تحقق یابند . ولی این کار باید به شیوه ای انجام پذیرد که خطری برای انحصار سياسی طبقه ی حاکم ايجاد نکند .

بخاطر شیوه ای که انحصار سياسی سازمان مى یابد و حفظ میشود ، برای برنامه ریزان بسیار دشوار است که خود را با مشکلات پیچیده ی ناشی از منطق اقتصادى و بوروکراتيك نظام ، تطبیق دهند . هر تلاشی برای ايجاد اصلاحات ، منجر به محدود کردن حیطه ی بوروکراسی ، تقلیل قدرت رده های میانی و بالایی آن مى شود و آزادی کمتری در اختیار رهبری کل برای بهره برداری سياسی از تصمیمات اقتصادى قرار مى دهد . ولی دقیقاً چنین استفاده ی مستقیم سياسی از اهرم های اقتصادى است که طبقه ی حاکم را به حفظ اقتدار خود و یافتن "راه حل" برای تعارضات گروهی درون محافل حاکمه ، قادر مى سازد . این "فوق سياسی

کردن" (۲۶) برنامه ریزی در شوروی ممکن است در مفهوم دقیقاً اقتصادی آن عقلایی، نباشد ولی مطمئناً بعنوان شیوه‌ای از حاکمیت طبقاتی، عملکرد وسیعی دارد (۲۷) .

بگذارید بحث را با اظهار نظر کوتاهی در باره‌ی رابطه‌ی بین برنامه ریزی متمرکز اقتصادی و دموکراسی سیاسی خاتمه دهیم. غالباً اظهار می‌شود که این دو منافای یکدیگرند، یعنی برنامه ریزی اقتصادی واقعی و عقلایی بدون دموکراسی غیر ممکن است. دموکراسی بورژوایی صرفنظر از تمام نقص‌های خود، مکانیسم تصحیح و کنترل داخلی را در اختیار طبقه‌ی سرمایه دار می‌گذارد. درست است که تأثیر این مکانیسم در حیطه‌ی محدودیت‌های طبقاتی دولت بورژوایی است، ولی در چهارچوب این محدودیت‌ها بخوبی عمل می‌کند. دولت شوروی حتی در چهارچوب محدودیت‌های ناشی از خصلت طبقاتی خود، فاقد مکانیسم برای تصحیح و کنترل داخلی است. نتیجه، اگر عبارت بارو را بکار بگیریم، نظام "بی مسئولیتی سازمان یافته" است که در حقیقت تداوم اشتباهات بزرگ - اگر بتوان گفت، باز تولید بسط یافته‌ی خطاها - را تضمین می‌کند. بارو سؤال می‌کند: "خصیصه‌ی علمی برنامه ریزی کجا متوقف می‌شود؟" و آنگاه پاسخی طعنه آمیز به سؤال خود می‌دهد:

"در مقدمات یعنی قبل از آن که آغاز شود، این مقدمات، که مقصودم از آن اولویت‌ها و ارجحیت‌هایی است که در مشروح برنامه در نظر گرفته می‌شوند، تا مادامی که منافع‌اشتی ناپذیر در جامعه وجود دارد، به هیچ وجه نمی‌توانند به شیوه‌ی عینی علمی تعیین شوند" (۲۸) .

بنظر بارو، برنامه ریزی اقتصادی در نظامی مبتنی بر سازش بین منافع متعارض، آنگونه که حکومت مرکزی تعیین می‌کند، بطرز اجتناب ناپذیری قربانی ذهنی گرایشی و "فوق سیاسی کردن" خواهد شد. ولی اگر سازش بگونه‌ای متفاوت - بطریقی "عقلایی" تر و با "کارکرد اقتصادی" بیشتر - سازماندهی می‌شد آنگاه طبقه‌ی حاکم مجبور می‌شد از انحصار خود بر قدرت سیاسی و بیان قانونی عقاید صرفنظر کند. و این کار، بخصوص که تسلط ایدئولوژی فرهنگ رسمی در چنان سطح نازلی است، فوق العاده خطرناک می‌بود. نمی‌توان گفت که نتایج اصلاحات - چه از طریق استالین زدایی سال ۱۹۵۶ در اروپای شرقی و چه بعداً از طریق بهار پراگ - هشدار برای طبقه‌ی حاکم شوروی نبوده است. و بدین ترتیب طبقه‌ی حاکم در مخمصه‌ی دشواری گرفتار می‌شود: از طرفی قادر نیست تضادهای اقتصادی و اجتماعی موجود را بدون آن که روندی از "دموکراتیک تر کردن" وضع را در پیش گیرد حل کند و از طرف دیگر قادر بدنبال کردن چنین سیاست‌هایی بدون در خطر انداختن موقعیت خود نیست.

توضیحات

Deformation _۱

Bruno Rizzi _۲

۳- برونو ریزی، اتحاد جاهیر شوروی، کلکتیویسم بوروکراتیک، مالکیت طبقه (پاریس، ۱۹۳۹)، صفحه ۴۳.

Bruno Rizzi, L'URSS, Collectivisme Bureaucratique, La Propriété de Classe (Paris, 1939), p.43.

Definitions _۴

Strong _۵

Disposition _۶

Perry Anderson _۷

Surplus labour _۸

Extra-economic coercion _۹

Nexus _۱۰

۱۱- پری آندرسن، تبار حکومت مطلقه (لندن، ۱۹۷۴)، صفحات ۴۰۳-۴۰۴ (ترجمه)

فصلی از این کتاب تحت عنوان دارالاسلام توسط انتشارات پویش منتشر شده است. مترجم: Perry Anderson, Lineages of the Absolutist State (London, 1974), pp.403-404.

Socialization _۱۲

Marc Rakovski _۱۳

Dependency linkages _۱۴

Institutional framework _۱۵

۱۶- مارك راکوفسکی، بسوی يك مارکسیسم اروپای شرقی (لندن، ۱۹۷۸)، صفحه ۲۵.

Marc Rakovski, Towards an East European Marxism (London, 1978), pp.25.

Rudolph Bahro _۱۷

۱۸- ماکس وبر Max Weber (۱۸۶۴-۱۹۲۰)، جامعه شناس و اقتصاد دان بورژوازی

آلمانی است و تراو در مورد رابطه بین پروتستانیسیم و سرمایه داری، در کتاب وی بنام اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری (۱۹۰۴-۵) مشهور است. مترجم:

Reformers _۱۹

Shkredov _۲۰

Functional _۲۱

Legal norms — ۲۲

Lewin — ۲۳

۲۴- م. لوین، جریانات درونی مباحثات اقتصاد شوروی از بوخارین تا اصلاح گران نوین (لندن ۱۹۷۵)، صفحات ۲۱۳-۲۱۲.

M.Lewin, Political Undercurrents in Soviet Economic Debates, from Bukharin to the Modern Reformers (London, 1975), pp. 212-213.

۲۵- به یادداشت شماره (۸) در توضیحات مقاله مندل، چاپ شده در "اندیشه رهائی"، شماره ۲، مهرماه ۱۳۶۳، رجوع کنید.

Over-politicization — ۲۶

۲۷- بسیاری از ناظران "فوق سیاسی کردن" و ذهنی گزایی، روند واقعی برنامه ریزی را مورد توجه قرار داده اند. بارو برای توصیف این پدیده، حتی اصطلاح "منشور کبیر ذهنی گزایی" را بکار می برد. (رودلف بارو، بدیل در اروپای شرقی (لندن، انتشارات چاپ جدید، ۱۹۷۸)، صفحه ۲۴۴).

Rudolph Bahro, The Alternative in Eastern Europe (London: NLB, 1978), p. 244.

۲۸- بارو، همانجا، صفحه ۱۵۴.

www.vahdatcommunisti.com

استالینیسیم ، ایدئولوژی سرمایه داری دولتی

Charles Bettelheim از شارل بتلهایم

Bernard Chavance برنار شاونسی

مقدمه

ترجمه فارسی مقاله "استالینیسیم بمثابه ایدئولوژی سرمایه داری دولتی" اثر مشترک شارل بتلهایم و برنار شاونسی ، بدو توسط رفیق م . صبا ، یکی از رفقای امریکا ، از روی ترجمه انگلیسی آن به فارسی برگردانده شد . این مقاله توسط Ramnath Narayansway به انگلیسی ترجمه شده ، در "ژورنال اتحادیه اقتصاد دانان رادیکال در امریکا (U.R.P.E)" ، در بهار ۱۹۸۱ به چاپ رسیده بود .

متن اصلی (فرانسوی) مقاله در نشریه Les temps modernes شماره ۳۷۹ ، آوریل ۱۹۷۹ انتشار یافته بود (و ترجمه انگلیسی از روی متن فرانسوی چاپ شده در نشریه فوق صورت گرفته است) .

از آنجا که متن اصلی مقاله به فرانسه بود ، قبل از چاپ ترجمه فارسی در نشریه ، ترجیح دادیم که آن را با متن اصلی مقایسه کنیم و مسئولیت اینکار بر عهده یکی از رفقا (ا . هرمنی) گذاشته شد . در ضمن این مقایسه تطبیقی متوجه شدیم که ترجمه انگلیسی مقاله دارای ایرادات و اشکالات بسیار مهمی است که متعاقبا به آن ها اشاره خواهد شد .

در اینجا تذکره يك نکته لازمست : در آغاز قرار بود که ترجمه فارسی با متن فرانسوی آن در کل انطباق داده شود . چرا که صرف وقت مطابقه جزئ به جزئ هم بار اضافی بر دوش امکانات محدود نشریه می گذاشت و هم زحمات مترجم فارسی را (که با يك "ترجمه بسیار بد" مواجه شده بود) ، بمقدار زیادی هدر می داد .

* این متن قرار است بزبان آلمانی در مجموعه ای بنام :

Stalinismus. Probleme der Sowjetgesellschaft zwischen kollektivierung und Weltkrieg. (Berlin, 1979).

توسط Gernot Erier (برلن ، ۱۹۷۹) انتشار یابد (توضیح از متن اصلی مقاله چاپ شده در Les temps modernes) .

اما هر قدر این مطابقه کلی پیش تر می‌رفت، رفیق مسئول این امر بیشتر متوجه می‌شد که ادامه آن غیر ممکنست. بالاخره تصمیم بر این گرفته شد که مقاله بطور مستقیم از متن فرانسوی به فارسی برگردانده شود. رفیق م. صبا که مقاله را از انگلیسی به فارسی برگردانده، در نامه ضمیمه ترجمه خود از جمله نوشته بود:

”ترجمه انگلیسی آن بسیار بد بود. من سعی خودم را کردم. بد یا بسیار بد بودن ترجمه از یک زبان به زبان دیگر معمولاً در نظر اول (یعنی بدون مطابقه با متن اصلی) این معنا را دارد که نثر بدی دارد، تحت اللفظی است، معادل‌های خوب و دقیق انتخاب نشده‌اند، مفاهیم بطور درست و شایسته ارائه نگردیده‌اند، عبارات نارسا و غیر روان اند و نظایر این‌ها. همه این اشکالات در ترجمه انگلیسی (یا فارسی) با مراجعه به متن اصلی می‌توانست اصلاح و مرمت شوند. اما اشکالات ترجمه انگلیسی علاوه بر ”بسیار بد” بودن، چیزهای دیگری هم بود که هر یک از این‌ها می‌تواند یک ترجمه را از اعتبار ساقط کند:

۱- مترجم مقاله انگلیسی مقاله در غالب موارد بجای استفاده از واژه‌های فرانسوی که معادل آن‌ها در زبان انگلیسی وجود دارد، واژه‌های دیگری را بکار گرفته است که نه تنها مفهوم عبارت متن اصلی را دقیقاً منتقل نمی‌کنند بلکه در موارد متعدد، مفهوم عبارات را نادرست و معکوس ارائه می‌دهند. بویژه اگر توجه کنیم که مثلاً ترجمه از فرانسه به انگلیسی یا بالعکس بسیار ساده‌تر از ترجمه از هر یک از این زبان‌ها به فارسی است چرا که مترجمان آن زبان‌ها بسیاری از ابزار اولیه کار (بسیاری از کلمات مشابه) را در اختیار دارند. مثلاً Déve-، Formation-formation، Concept-concept، Transformation - loppement - unité - unity، development - transformation، و صدها و هزاران نمونه‌های دیگر، در حالی که مترجمان فارسی در هر دو مورد باید (ضمن آشنائی با معادل‌های موجود و پذیرفته شده)، معادلی مناسب (یا کم و بیش مناسب) را پیدا و دستچین کنند و یا حتی در مواردی به ساختن معادلی بپردازند. باری، مترجم انگلیسی مقاله بجای واژه Répétition (در متن اصلی در صفحه ۱۷۵۰

(Les temps modernes) ، خیلی راحت می‌توانست از معادل آن (Repetition) استفاده کند و اجباری وجود نداشت که بجای آن در ترجمه خود (ترجمه انگلیسی چاپ شده در U.R.P.E : صفحه ۴۶) واژه Unity را بکارگیرد که مفهوم کل عبارت تغییر کند .

۲- از عدم دقت در انتخاب معادل ها که بگذریم ، مفهوم بسیاری از عبارات ترجمه انگلیسی با مفهوم همان عبارات در متن اصلی نه فقط دقیقا مشابه نیستند بلکه غالبا غیر دقیق ، نارسا ، یا ناکامل و یا حتی نادرستند .

۳- در ترجمه انگلیسی برخی از عبارات متن اصلی مقاله (و برخی از عبارات زیر نویس های آن) ، حذف شده اند و این امر از صفحه اول ترجمه انگلیسی (بطوری که در زیر نویس صفحه اول ترجمه فارسی اشاره شده) ، مشاهده می‌شود . این حذف عبارات در کل ترجمه انگلیسی مقاله بسیار متعدد است و حتی در مواردی ، نه فقط يك جمله بلکه يك پاراگراف کامل از متن اصلی در ترجمه انگلیسی حذف شده است .

علی رغم غیر قابل اعتماد بودن ترجمه انگلیسی مقاله ، ترجمه فارسی را با امضاء دو مترجم آن منتشر می‌کنیم . و این يك تعارف نیست : " افتادن " بروی يك ترجمه بد ، نمی‌تواند ارزش کار مترجم اولیه مقاله ، رفیق صبا را نفی کند . علاوه بر حسن انتخاب در گزینش يك مقاله خوب برای ترجمه ، علاوه بر تحمل زحمات برای ترجمه متن کامل آن ، بسیاری از مشکلات ترجمه فارسی از متن اصلی مقاله نیز قبلا توسط رفیق صبا برطرف شده بود . و این همه ، کار کوچکی نیست .

قابل تذکر است که زیر نویس های شماره دار ، در پایان این بخش از مقاله ، همه جا از متن اصلی است . زیر نویس های ستاره دار ، در زیر صفحات ، همه جا از مترجمان فارسی این مقاله است مگر مواردی که خلاف آن تذکر داده شود .

اندیشه رهائی

در مقاله حاضر، اصطلاح "استالینیسیم" برای تبیین يك بخش از صورت بندی (Formation) ایدئولوژیک [جامعه] شوروی در دوره استالینی بکار رفته است: دوره ای که خود را چون "صورت بندی ایدئولوژیک شوریک" معرفی می کند و بر اینهمانی (Identité) خود با بلشویسم تاکید می ورزد. تحلیل (L'analyse) آن را نشان می دهد: این صورت بندی ایدئولوژیک، در حقیقت، محصول تغییری و تبدیل بطئی (Transformation) صورت بندی های ایدئولوژیک بلشویکی است که به نفعی مضمون انقلابی مارکسیسم می انجامد (۱). این [صورت بندی] را می توان "استالینی" توصیف کرد نه از این بابت که "اثر" استالین است بلکه از این بابت که در طی دوره ای ظاهر شد و غالب گردید که استالین در رأس حزب قرار داشت و [بلکه] از این بابت که بنحوی فشرده در نوشته ها و اظهارات وی بیان می شود. ایدئولوژی استالینی ناگهان از تبدیل ایدئولوژی بلشویکی - که گوئی "در خلا" بیمن نوعی "پیدایش و تکوین خود بخودی" ادراکات و مفاهیم عمل می کند - ظاهر نمی شود. این [ایدئولوژی] بر پایه مناسبات سیاسی و اقتصادی اواخر سال های ۱۹۲۰ و اوایل سال های ۱۹۳۰ تولد یافت. تا سال های ۱۹۵۰ - زمانی که سیستماتیک ترین شکل خود را بدست آورد - به تغییر و تحول بطئی خود ادامه داد. این تغییر و تحول بطئی تحت عملکرد مبارزات طبقاتی این دوره - که [این مبارزات طبقاتی] از بورژوازی دولتی يك طبقه در خود می سازند - بوجود می آید و شرایطی را استحکام می بخشد که این طبقه در آن [شرایط]، توده های زحمتکشان را استثمار می کند و تحت ستم قرار می دهد.

پس از مرگ استالین، بدنبال مبارزه طبقاتی که در آن ایام گسترش می یافت، ایدئولوژی استالینی به معرفی خود بدینگونه پایان بخشید و برخی از خطوط ویژه خود (خصوصاً ارجاع صریح به آثار استالین) را از دست داد ولی بطور واقعی ناپدید نشد، فقط شکل اصلی آن تغییر یافت. معیناً، شکل آن هر چه باشد، این ایدئولوژی، ایدئولوژی بورژوازی دولتی است و متکی بر ظواهر بلافاصله، زیرا

* در این ترجمه، پرانتزها از متن اصلی و کروشه ها همه جا از ماست.

که این [ایدئولوژی] جز یک نوع از انواع ایدئولوژی های بورژوازی نیست، فرمولاسیون-
 های اساسی اش جزئی از ایدئولوژی مسلط حتی در خارج از اتحاد شوروی است .
 ایدئولوژی استالینی، در شکل اصلی اش، نمی تواند از [ایدئولوژی] صورت
 بندی ایدئولوژیک شوروی در مجموع، جدا باشد . اصطلاح اخیر الذکر، سیستم
 مناسبات ایدئولوژیکی را معین می کند که مجموعه، طبقات اجتماعی، تحت اشکال
 متفاوت و متضاد، به متابعت از آن [مناسبات] وارد شده اند . صورت بندی
 ایدئولوژیک شوروی، بطور ویژه، حاوی ایدئولوژی های پراتیکی است که شکل
 آداب (Moeurs) و شیوه زندگی بخود می گیرند و در کارکرد دستگاه های ایدئولوژیک
 (خانواده، مدرسه، دستگاه های اداری دولت، حزب، پلیس، ارتش و غیره)،
 ماتریالیزه می شوند . این پراتیک ها همچنین نمی توانند از "عادات" و "سنت ها"
 کسانی جدا باشند که در این دستگاه های مختلف وارد شده اند و به تبعیت
 آن ها درآمده اند، عادات و سنت هایی که "بقایای" ساده [ای از گذشته] نیستند
 در واقع، این [عادات و سنت] ها تحت فشار توقعات باز تولید مجموعه مناسبات
 اجتماعی خود را حفظ می کنند و تحت عملکرد مبارزه طبقاتی، تغییر شکل می یابند .
 در چارچوب مقاله حاضر، نمی تواند تحلیل صورت بندی ایدئولوژیک شوروی
 در دوره استالینی و تغییر و تحولات آن مطرح باشد . در نتیجه، توجه خود را بر
 صورت بندی ایدئولوژیک استالینی متمرکز خواهیم کرد و در عین حال خواهیم کوشید
 که پایه های عینی گسترشش را نمایان سازیم .
 این پایه ها بروی آن مناسبات اجتماعی که مشخصه اواخر سال های ۱۹۲۰ بشمار
 می روند، بنا شده اند و در طی سال های ۱۹۳۰ و پس از آن تحت تاثیر مبارزات
 طبقاتی، تغییر شکل می دهند . مبارزات اخیر الذکر بر پایه مناسبات تولیدی
 و نیروهای مولده موجود، و در شرایط تاریخی تعیین شده توسط وضعیت پراتیک ها
 و تصورات اجتماعی - که طبقات مختلف به آن ها گردن نهاده اند -، در جریان
 بودند . مجموعه، این شرایط خود از مبارزات اقتصادی، ایدئولوژیکی و سیاسی
 گذشته ناشی می گردید . در بطن این عرصه، تاریخی است که تغییر و تحولات
 انجام می شوند و ابتکارات می توانند عملی گردند .
 هدف از تحلیل زیر، قبل از هر چیز، ظاهر ساختن چهره های اصلی ایدئولوژی
 استالینی و پیوند هائیکه تولد و گسترش این صورت بندی ایدئولوژیکی را با تغییر
 و تحولات اقتصادی و اجتماعی و با مبارزات طبقاتی متحد می کنند . این پیوند ها
 پیچیده اند و بهم پیوسته . عملی بهبود خواهد بود که بخوایم "طبق النعمل
 بالنعل" ، فلان تغییر و تحولات ایدئولوژیکی را با فلان تغییر و تحولات اجتماعی

منطبق کنیم . نمی توان جز انطباق های کلی را نشانه گرفت . بعلاوه ، تحلیل هائی، غیر از آنچه در اینجا ارائه شده اند ، لازمست گسترش یابند تا روشن شود چه پیوندهائی ایدئولوژی استالینی را با اشکال سازماندهی سیاسی (تـك حزبی ، "سانترالیسم بوروکراتیک" ، ادغام حزب و دولت ، وغیره) متحد می کند و در عین حال ، چه روابطی بین این اشکال سازماندهی با مناسبات اقتصادی حاکم و اشکال ویژه مبارزه طبقاتی موجود است .

وانگهی ، صورت بندی ایدئولوژیک استالینی ، به هیچ وجه يك صورت بندی ایدئولوژیک " وحدت یافته " ("Unifiée") نیست . این صورت بندی نشانه پیچیدگی و گستردگی تناقضات (Contradictions) اقتصادی و اجتماعی - مشخصه دوره ای که در آن تولد و توسعه یافت - و همچنین [نشانه پیچیدگی و گستردگی] وظایف ضد و نقیضی را که ایدئولوژی يك طبقه استثمارگر بطور کلی به انجام می رساند ، بر خود دارد . طبیعت فوق العاده ضد و نقیض این صورت بندی ، " هر لحظه " قابل بررسی است . این [طبیعت فوق العاده ضد و نقیض] زمانی با وضوح بیشتری جلوه گر می شود که گسترش تاریخی آن مورد مطالعه قرار گیرد . این [گسترش تاریخی] از دوره های بسیار متفاوتی عبور می کند ، [مانند] دوره های " انقلاب فرهنگی " (در اواخر سال های ۱۹۲۰ و اوایل سال های ۱۹۳۰) . دوره مدح و نعت انتلیژانتسیای * جدید (اواخر سال های ۱۹۳۰) ، دوره اعلام " فقدان شرایط

* *Intelligentsia* يك واژه روسی است که در سال ۱۹۲۰ پدیدار شد و از آن زبان به زبان های دیگر راه یافت . از این واژه ، " طبقه " انتلیکتوئل در روسیه تزاری مستفاد می شد . اما کاربرد " انتلیژانتسیا " در زبان های دیگر ، مجموعه انتلیکتوئل های يك کشور مورد نظر است . تا جایی که ما می دانیم در زبان فارسی ، معادل درست و دقیقی برای آن وضع نشده است . اسدالله مبشری در ترجمه کتاب " تاریخ فلسفه اسلامی " اثر هانری کوربن ، علی رغم ارائه بسیاری معادل های خوب و جالب (بویژه در زمینه معارف اسلامی) در مقابل انتلیژانتسیا ، معادل عجیب " عقل " را قرار داده است . يك معادل نادرست دیگر برای " انتلیژانتسیا " در زبان فارسی وجود دارد : " طبقه منورالفکر " یا " طبقه روشنفکر " که این معادل دو جانبه فاسد است :

- ۱- کاربرد غیر علمی " طبقه " برای مجموعه انتلیکتوئل ها ،
- ۲- معادل نادرست ، غیر دقیق و غالباً گمراه کننده " روشنفکر " برای انتلیکتوئل (در مورد گمراه کننده بودن این معادل نادرست مراجعه کنید به " رهائی " شماره ۵ ، تیرماه ←

عینی " که حاکمیت شوروی در تدوین برنامه های اقتصادی گویا می بایست بر آن گردن نهد یا برعکس، دوره تأیید وجود "قوانین اقتصادی" (استالین در ۱۹۵۲) که حاکمیت شوروی می بایست "بکار گیرد" .

علی رغم وجود اینگونه تضادها، مشخصه صورت بندی ایدئولوژیک استالینی از طریق نقش مسلطی قابل تبیین است که پاره ای صورتها (Figures) و منطوق*های تئوریک در آن ایفاء می کنند. علامت گذاشتن (Repérer) چند تا از این منطوقها و صورتها از این بابت اهمیت دارد: تلاشی در راه نشان دادن این امر بعمل آید که چگونه آنها با مناسبات اجتماعی مسلط و فرآیند تغییر و تحول آن گره خورده اند. این [کار] امکان آنرا فراهم می کند که بتوان پی برد [چه] اجابجائی هائی بین این صورتها و منطوقها بعمل می آید، [چه] مکان اساسی یا ثانوی برخی از آنها در فلان یا بهمان لحظه اشغال می کنند و [چه] واژگونی هائی احتمالی آنها را در بر می گیرند. قبلا گفته شده: در اینجا مسئله بر سر علامت گذاری** است و نه یک بررسی سیستماتیک. موارد اخیر الذکر، متوقع یک بررسی جزء به جزء و بسیار طولانی تر از آن چیز است که مقاله حاضر می تواند ارائه دهد.

۶۳، در مباحث مربوط به علی شریعتی، جلال آل احمد، مسعود رجوی و دیگران) . هر انتلکتوئل یا کارگر فکری (بمفهوم کسی که به کار و فعالیت فکری اشتغال دارد)، لزوماً روشنفکر نیست. "روشنفکر" خواندن انتلکتوئل یک تالی فاسد دیگر هم می تواند داشته باشد: گویا غیر از انتلکتوئلها باقی افراد یک جامعه، تاریک فکرنند!

* منطوق را در مقابل Enoncé قرار داده ایم و این معادل را از اسدالله مبشری در ترجمه کتاب قبلا اشاره شده و یحیی مهدوی در ترجمه "فلسفه عمومی یسوعا ما بعد الطبیعه" اثر پل فولکیه، وام گرفته ایم.

** Repérage. نسرین فقیه در ترجمه کتاب "برنامه ریزی و رشد شتابان" اثر شارل بتلهایم، انتشارات زمان، ۱۳۵۲، بجای Repérage معادل های زیر را گذاشته است: تشخیص و ضبط، یافتن، علامت گذاری. البته نه فقط "علامت گذاری" (که ما اجباراً در اینجا انتخاب کرده ایم) بلکه تك تك معادل های دیگر، شامل و جامع نیستند. Repérage شاید ترکیب مفهومی همه آنها در یک واژه است.

۱- درباره ایدئولوژی سیاسی :

سوسیالیسم دولتی

دولت، بلاشک، چهره اصلی ایدئولوژی استالینی بشمار می‌رود. در این ایدئولوژی، دولت - هرگاه، بطور سهل و ساده، توسط آن [ایدئولوژی] تعیین هویت نگردد -، موضوع (Sujet) واقعی جامعه، تغییر و تحولاتش و توسعه‌اش را تشکیل می‌دهد. در این رابطه، ایدئولوژی استالینی خود را بمثابة شکل افراطی، کاریکاتور گونه‌ای از سوسیالیسم دولتی معرفی می‌کند.

مضمون (Thème) انقلاب از بالا [در زمان استالین]، از این نظر، روشن‌گرانه است. این [مضمون]، در اصل، به جمعی کردن مالکیت وسایل تولید و مبادله (Collectivisation) استناد می‌کند ولی برد کلی (Portée générale) آن، تلویحی است (۲). ظهور آن [انقلاب از بالا] در انطباق بود با [ظهور] ضد انقلاب سیاسی، با براه افتادن انباشت اولیه سرمایه از طریق مصادره روستائیان در یک سطح بسیار وسیع، صنعتی کردن سریع و شتاب‌آلود، ظهور آن [انقلاب از بالا]، بازتاب فرآیند پیچیده ولی بسیار واقعی از شکل‌گیری بورژوازی دولتی بمثابة یک طبقه برای خود (۳). در "انقلاب از بالا" ابتکار دولت بمثابة اراده یگانه شده و تمرکز یافته، زحمتکشان ارائه میشود و اینان، بعنوان افراد متفرق "از پائین"، حمایت خود را در اختیار آن ["انقلاب"] قرار می‌دهند. این انقلاب (که گاهی از آن بعنوان "انقلاب دوم" نام برده می‌شود)، عمل بنیان‌گذاری جامعه نوین، نقطه عطف تعیین‌کننده‌ای تلقی می‌شد که به "پیروزی نهایی" سوسیالیسم منتهی می‌گردد.

جایگاهی اساسی که این چهره انقلاب از بالا در ایدئولوژی استالینی اشغال می‌کند در ارتباط است با نقش موثر حاکمیت دولت در آن ایام در مصادره طبقات (Classes) دهقانان. این مصادره، محتوای واقعی باصطلاح جمعی کردن مالکیت وسایل تولید (Collectivisation) بشمار می‌رود. و این یکی از جنبه‌های فرآیندی نه انقلابی بلکه ضد انقلابی را تشکیل می‌دهد که دقیقاً متوقع است که قوای قهر و سرکوب دولت در یک سطح وسیع علیه توده‌های زحمتکش وارد عمل شود. بدینگونه، ظهور چهره دولت بمثابة "موتور تغییر و تحولات اجتماعی" - از طریق شرایط مشخص مبارزه طبقاتی، از طریق ماهیت فرآیندهای مصادره، تولید و بازتولیدی که در آن ایام گسترش می‌یافتند و از طریق شکل برونی مناسبات طبقاتی که

در بطن آن [مناسبات]، این گسترش‌ها تولید می‌شدند، خود را تحمیل کرده است.

شکل برونی مناسبات طبقاتی که در اواخر سال‌های ۱۹۲۰ ظاهر گردید، بر اثر گسست کارگران و دهقانان (یعنی بر اثر نابودی یکی از شرایط اساسی که بسوی طبقه کارگر امکان می‌داد تا نقش رهبری داشته باشد و بسوی سوسیالیسم پیش‌روی کند) و بر اثر استقرار حاکمیت سیاسی بورژوازی دولتی، مشخص می‌گردد. بنابراین، این گسست با نابودی قدرت سیاسی طبقه کارگر و دهقانان در انطباق است و راه را به سوی فرآیند کاپیتالیستی توسعه، نیروهای مولده - که بسوی بازتولید گسترده بورژوازی دولتی و سرمایه‌داری دولتی هدایت می‌شود - می‌گشاید. این فرآیند از ورای مصادره توده‌های روستائی و نیز توده‌های کارگری (که در جریان سال‌های ۱۹۳۰ بنحوی فزاینده بدست استبداد در کارخانه و بدست سرکوب‌پلیسی سپرده می‌شدند)، دنبال می‌شود.

بدینگونه شکل ویژه‌ای از سرمایه‌داری پایه‌گذاری شد که در آن تحقق انباشت، بیمن‌تمرکز (Centralisation) دولتی ارزش‌اضافی و محصولات کار اضافی از ورای دستگاه‌های دولتی عمدتاً توسط بودجه و سیستم بانکی دولتی، دنبال می‌گردید. آن تمرکز، بنحوی بی‌سابقه، فتیسیسم* دولتی را مستحکم کرد و دولت، بیش از هر زمان دیگر، بنظر می‌رسید که به یک "قدرت فوق‌الطبیعه" مجهز است.

ترکیب فتیسیسم کالا، پول و اعتبارات با فتیسیسم دولت، نقش مسلطی در ایدئولوژی استالینی ایفاء می‌کند. این نقش در شکل ویژه فرآیند انباشت و حتی در حدت مبارزه طبقاتی ریشه دارد. هر یک از این دو [یعنی شکل ویژه فرآیند انباشت و حدت مبارزه طبقاتی]، تمرکز افراطی قدرت دولتی را طلب می‌کرد. بدنبال این تمرکز، جناح برتر (Hégémonique) بورژوازی دولتی، از کسانی تشکیل یافته است که در راس دستگاه‌های حزب و دولت قرار داشتند و استفاده از وسایل تولید و ارزش‌اضافی را کنترل می‌کردند.

صورت دولت سوسیالیستی بمثابة شخصی کردن (Personnification) جامعه، وحدت یافته، بر پایه یک تراسازی استالینیسم تشکیل می‌شد [یعنی حذف] از طریق

* Fétichisme را در فارسی غالباً بت پرستی ترجمه کرده‌اند. ما بی آن که بایمن معادل - نه از نظر ریشه لغوی بلکه از نظر مفهومی - ایرادی داشته باشیم در اینجا، بحکم سیاق عبارت ترجیح داده‌ایم که از فتیسیسم استفاده کنیم.

انقلاب از بالا) طبقات استثمار شده ("انگل ها") و همانند سازی (Homogénéisation) اجتماعی که از آن منتج می‌گردد. این تزدنباله، يك جنبه از ایدئولوژی دروه نپ است که مبارزه طبقاتی را به تخالف های (Oppositions) بین "دولت کارگری" (بعنوان يك بلوك) و بورژوازی روستائی و نپی ها محدود می‌کند، بنابراین، باصطلاح "حذف" آخری ها [بورژوازی روستائی و نپی ها] "بعنوان يك طبقه"، بنظر می‌رسد که بخودی خود بتواند ریشه های مبارزه طبقاتی را منهدم کند. این امر، در واقع، عین هم سازی (Identification) يك طبقه استثمارگر با يك مجموعه از افراد را مورد نظر داشت که از نظر حقوقی مالکین وسایل تولید بودند، و نه بهیچوجه يك گروه اجتماعی با جایگاه خود در مناسبات تولیدی را، و يك چنین درهم آمیختگی، همچنین، بطور غیر صریح، عین هم سازی مطلق بخش صنایع دولتی و بخش صرفاً "سوسیالیستی" را در بر می‌گرفت. این عین هم سازی، بدنبال نپ، بطور بسیار متداولی پذیرفته شد و یکی از ستون های اصلی بینش استالینی را تشکیل می‌دهد. حذف هر گونه طبقه استثمارگر، قبل از این که در قانون اساسی ۱۹۳۶ از طریق قانونی مجاز شناخته شود، از همان سال ۱۹۳۳ مورد تأیید مجدد قرار گرفته، به يك دگم تبدیل یافته بود، [دگمی] بسیار ریشه دار که بنظر می‌رسد با واقعیت جامعه ای که تنها دولت (یا کلخوزها) در آن مالکیت رسمی وسایل تولید را در دست دارند، در انطباق باشد (۴).

دیدگاه واحد سازی جامعه به مناسبات بین "گروه های اجتماعی دست" [یعنی] طبقه کارگر، دهقانان و انتلکتوئل ها - تنها گروه هایی که گویا حق حیات داشته اند - نیز تعمیم داده شد، بدینگونه استالین در ۱۹۳۶ تأیید کرد که تضاد های اقتصادی و سیاسی موجود بین آن ها "بزمین زده می‌شود و محو می‌گردند" (۵). از این پس، "وحدت سیاسی و اخلاقی" جامعه شوروی، بمثابة یکی از خطوط اساسی آن تلقی خواهد شد، تا جایی که ضد مساوات طلبی رسمی (Anti égalitari - sme officiel) - بر پایه ارجحیت وحدت اجتماعی - فقط متوجه افراد خواهد شد. ایدئولوژی استالینی بموازات گرایش خود "به محو کردن" تناقضات (Contradictions) اجتماعی، فرونشینی تخالفات (Oppositions) بین دولت و جامعه، [یعنی] تخاصات (Antagonismes) بین "کارگران" و دولت "شان" را خواستار بود. عناصر نقد لنینیستی از دولت شوروی (که بهنگام مباحثات سندیکائی ۲۱-۱۹۲۰ و در آخرین متون لنین ظاهر شده بودند)، علی رغم خصلت محدودشان، در این ایام از [صفحات] تاریخ حذف شدند و [بجای آن] می‌بینیم که سیمائی از يك "دولت مطلقاً نوین" (۶) و حتی يك "ماشین فوق العاده متکامل"

(۷) خود را تحمیل می‌کند .

این خطوط ستایشگرانه که گل دامنه ای (Versant) از بینش های متصل بسه استالینیسیم را در بر می‌گیرد ، در این ایده که دولت نیروی اساسی توسعه اجتماعی و ساختمان "سوسیالیسم" را تشکیل می‌دهد ، به اوج خود می‌رسد . حداقل ، دولت بمثابه خالق جامعه جلوه گر می‌شود . بنا به نظر ویشینسکی ، دولت "نیرومند ترین و تعیین کننده ترین عامل ساختمان سوسیالیسم" است . ایودین (Ioudine) فیلسوف ، در سال ۱۹۴۹ نوشت : " دولت شوروی عمده ترین نیرو و عمده ترین ابزار بنیادی سوسیالیسم و ساختمان جامعه کمونیستی است . بهمین دلیل است که چه امروز ، چه بهنگام کارهای بعدی برای بنای جامعه کمونیستی ، وظیفه عمده ، با تمام وسایل ، تقویت دولت شوروی است " (۸) .

می‌بینیم که بدینگونه یکسان بودن تحکیم دولت و تحکیم سوسیالیسم ترسیم می‌گردد : استتار تضادهای اجتماعی در اینجا با ستایش مستقیم از دستگاه دیکتاتوری ترکیب می‌شود . بعد دوگانه سوسیالیسم دولتی استالینی (از یکطرف ، ستایشگرانه و از طرف دیگر ، استناد جزم گرایانه به "مارکسیسم - لنینیسم") ، بصورت تأییدی جلوه گر می‌شود که خاص "دیالکتیک" سفسطه بافانه و قیحانه ایست که بورژوازی دولتی با راز آن آشناست : زوال (Dépérissement-Withering) دولت جای خود را به تحکیم حداکثر آن می‌دهد . از همان سال ۱۹۳۰ ، استالین اعلام کرد :

"گسترش حد اعلی قدرت دولتی بمنظور تدارک شرایط زوال این قدرت ، اینست فرمول مارکسیستی . آیا این "متناقض" (Contradictoire) است؟ آری متناقض است . ولی این تناقض (Contradiction) جزئی از زندگیست ، بطور کامل دیالکتیک مارکس را منعکس می‌کند " (۹) .

در ۱۹۳۶ ، اعلان پیروزی نهائی سوسیالیسم همراه با این تاکید بود که جامعه شوروی از این پس وظیفه دارد که از مرحله اول کمونیسم (سوسیالیسم) به مرحله نهائی آن عبور کند . تناقضات منتج از این امر ، در زمینه مسئله دولت ، در دکتورین رسمی ، در سال ۱۹۳۹ استالین را به يك کشف استثنائی رهنمون شد :

"برخی از تزه های عمومی دکتورین مارکسیسم در زمینه دولت که بطور پایانی تدوین نگردیده اند ، ناکافی اند " (۱۰) .

و او ادامه می‌دهد که در حقیقت ، دولت می‌تواند و باید در مرحله عالی کمونیسم ، با این فرض که محاصره سرمایه داری محفوظ بماند ، به حیات خود ادامه دهد (۱۱) . این تجدید نظر آشکار و صریح در تزه های اساسی مارکس یا لنین به لحاظ منحصر بفرد بودن ، بیشتر معنا دار است :

ایدئولوژی استالینی - که گسست آن، با خطوط اساسی شوروی مارکس و لنین - روح انقلابی بینش های لنین مطلق است - عموماً خود را وفادار (بدتر از این: بطور مطلق وفادار) به باصطلاح، "مارکسیسم - لنینیسم" معرفی می کند. از این کسسه این [ایدئولوژی استالینی] مخالفت خود را با تزه های مارکسی و لنینی دقیقاً در زمینه این نکته یگانه ولی تعیین کننده - [یعنی] زوال دولت - ابراز می دارد، قطعاً - تصادفی نیست (۱۲).

بعلاوه، جزم "زوال [دولت] از طریق تحکیم [آن]"، افشاگر دو جنبه - از صورت بندی ایدئولوژیک استالینی است که [این دو جنبه] عموماً تمایل بر این دارند که بنحوی نامتساوی با هم ترکیب شوند: در یکی، این [صورت بندی] بویژه تمایز دارد که واقعیت موجود و ماهیت متناقض را انکار یا پرده پوشی کند و در دیگری، بر عکس، وظیفه اصلی آن [صورت بندی] توجیه این واقعیت است به همانگونه ای کسسه هست.

جنبه اساساً مداحانه و اغفال گرانه بینش های سیاسی در عصر استالینی - به عنوان مثال در نطق و خطابه های مربوط به "دموکراسی شوروی" - امری واضح است. این نطق و خطابه ها، در آغاز، در دوره تدارک و انتشار قانق اساسی (۱۹۳۶-۱۹۳۵) گسترش می یابند. ولی متعاقباً، بنحوی کم و بیش تبعی به حیات خود ادامه می دهند از جمله هنگامی که "وخامت مبارزه طبقاتی" اعلام شد و سرکوب به اوج خود رسید (۱۳).

جنبه دیگر از ایدئولوژی استالینی، که بیشتر توجیه واقعیت را نشانه می گیرد (و آن را ضرورتاً لااقل تا حدی می پذیرد)، در حیطه های متعددی نمایان می شود. می توان از شعار گویائی سخن گفت که در سال ۱۹۳۵ برآه انداخته شد: "کادرها در باره همه چیز تصمیم می گیرند (ولی شعار دیگری که همه جا نصب میشد، گویائی اش کمتر از اولی نیست: "انسان با ارزش ترین سرمایه" (۱۴)).

طبیعت دوگانه زبان رسمی همچنین از مفهوم "دیکتاتوری طبقه کارگر" که در سال ۱۹۳۶ در آن زبان راه یافت (بهنگامی که لفو [واژه] پرولتاریا و مسخ آن بصورت یک "طبقه کارگر مطلقاً نوین" اعلام شد)، هویدا است. این دیکتاتوری می توانست با "رهبری سیاسی" طبقه کارگر بر جامعه تعیین هویت شود (۱۵): جنبه ستایشگرانه در این حال غالب می شود. بر عکس، اصطلاح دیکتاتوری می تواند مفهوم اصلی اش را باز یابد و تلویحاً به واقعیت سرکوب در سطح وسیع، ارجاع داده شود، بدینگونه است، فی المثل، ویشنیسکی در سال ۱۹۳۸ در زمینه تکامل "جامعه جدید" تأیید می کند که: "دولت شوروی از این رشد - با پاکسازی جامعه از هر گونه سرمایه داری که

در اقتصاد و در ضمیر (Conscience) خلق به حیات خود ادامه می دهد - حمایت می کند و به آن [رشد] یاری می رساند . در اینجا نقش دولت بمثابه ارگان فشار و آموزش - بمنظور دیسیپلین و اتو دیسیپلین (Auto-discipline) ، بمنظور در قالب جدید ریختن شعور (Conscience) انسانی ، بمنظور تحکیم و احترام به مقررات جامعه سوسیالیستی ، بمنظور احترام به وظایف اجتماعی و مدنی - ، با حسد ویژه ای متجلی می شود " (۱۶) .

همچنین بینش های رسمی در زمینه مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم در عصر استالینی - بر خلاف آنچه رهبران شوروی از خروشچف به بعد ادعا کرده اند (و بدین گونه درصد این بر می آیند که تداوم تزهایشان را با جنبه صرفا ستایشگرانه ایدئولوژی استالینی مخفی نگه دارند) - ، خصلت دوگانه ای را به نمایش می گذارد . جنبه اخیر الذکر (ستایشگرانه) ، در تزه خاموشی گرائیدن مبارزه طبقاتی ، بوضوح دیده میشود . استالین ، در ۱۹۲۶ ، تاکید می کرد که " در جامعه [شوروی] ، دیگر طبقات متخاصم وجود ندارد " ، که این جامعه متشکل است فقط از " دو طبقه دوست [یعنی] کارگران و دهقانان " و همچنین از قشر انتلکتوئل (۱۷) . وی در سال ۱۹۳۹ ، اعلام کرد که جامعه شوروی " از بند تصادمات (Collisions) طبقاتی رها شده است " (۱۸) . ولی چهره دیگری از حدیث (Discours) استالینی - که جانشینان وی کوشیده اند از آن فاصله بگیرند - ، شوروی متضاد [با شوروی قبلی] است : تشدید مبارزه طبقاتی . در سال ۱۹۳۷ استالین اعلام کرد : " باید ایمن شوری پوسیده - که بر اساس آن ، هر گامی که ما به جلو بر می داریم گویا مبارزه طبقاتی در کشور ما بیش از پیش به خاموشی می گراید ، به تناسب موفقیت های ما ، گویا دشمن طبقاتی بیش از پیش رام می شود - را ویران ساخت و آن را هر چه دورتر از ما پرت کرد " (۱۹) . نقش توجیه گرانه این شوری چشمگیر [و بی نیاز از توضیح] است ولی این شوری ، لاینقطع - بنحوی ضد و نقیض (مغلوب یا غالب) - ، با شوری معکوس - [شوری] صرفا پندار با فانه - همزیستی کرد . می توان متذکر شد که تشدید مبارزه طبقاتی ، در اواخر سال های ۱۹۳۰ ، متکی بود بر سر دادن یک تعریف اقتصادی از طبقات بجانب یک تعریف اساسا سیاسی (گوا این که این سر دادن ، در دوران کلکتیویزاسیون با مقولاتی مانند " کولاک " و " طرفدار کولاک " فتح الباب شد) . " دشمن طبقاتی " که از طریق پیش فرض مخالفت سیاسی اش با حاکمیت شوروی تعریف میشد ، در این ایام به " بقایای " درونی طبقات قدیم تبدیل می گردد که پایگاه واقعی شان لزوما در بیرون از جامعه - امپریالیسم خارجی - ، قرار دارد . " ته مانده های طبقات مغلوب در اوج ش . س (URSS) ، بیکس (Solitaire)

نیستند . از حمایت مستقیم دشمنان ما ، در ورای مرزهای اوج . ش . س ، بیست و خوردارند " (۲۰) . در پشت سر یگانگی و انسجام ظاهری حدیث غالب ، طبیعت دوگانه (حتی چند گانه) آن قرار دارد که در تحلیل نهائی ، مشخصه اساسی صورت بندی ایدئولوژیکی استالینی است . و کم بها دادن به آن اشتباه خواهد بود . در واقع ، این دوگانگی بر می گردد . در شرایط تاریخی ویژه ای که خاص اوج . ش . س در سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۳ اند . هم به تضاد های درونی طبقه غالب [شوروی] و هم به فونکسیون های گوناگونی که ایدئولوژی هر طبقه استثمارگر باید برعهده بگیرد . نفی وجود طبقات . که جز پذیرش بدون انتقاد توهمات ناشی از تغییر اشکال مالکیت چیز دیگری نیست . ، متکی بر این فرض است که دولت خود را در مبارزه طبقاتی " غوطه ور " نمی سازد بلکه بین افرادی که بطور انتزاعی بعنوان [افراد] " برابر " [یعنی] بعنوان " شهروندان " استقرار داده شده اند ، بنوعی نقش " میانجی " را ایفاء می کند . در یک چنین شرایطی ، گرایش بر اینست که اثرات تضاد های اقتصادی و اجتماعی واقعی ، هر چه کمتر در ارتباط با مبارزه طبقاتی قرار داده شود . معینا ، گسترش این آخری [مبارزه طبقاتی] ، علی رغم تمامی انکارها و علی رغم تمامی بیانات مربوط به ظهور ناگهانی جامعه ای از زحمتکشان که برادرانه " در حال همکاری اند " ، لاینقطع ادامه می یابد .

این انکارها کاری جز این انجام نمی دهند که مبارزه طبقاتی بورژوازی [یعنی] مبارزه تمام جناح های بورژوازی دولتی برای [کسب] امتیازها و منافع مادی ، [و همچنین] افزایش " انضباط " و استثمار تولید کنندگان بلافاصله را تشدید کنند . ولی این مبارزات طبقاتی و مقاومتی که کارگران و دهقانان بروز می دهند بدین گونه [یعنی] بعنوان مبارزه و مقاومت [تلقی] نمی شوند . همچنین " اختلالی " که در امر تولید و توزیع از آن ها منتج می گردد بنظر آن جناح از بورژوازی دولتی که دارای هژمونیک است بمثابة کار " عناصر شرور " ، افراد " منحط " ارزیابی میشود که بطور پایسه ای دشمن رژیم اند و بعنوان مامور معمولا از طرف قدرت های خارجی برای فعالیت های خرابکاری یا توطئه استخدام شده اند . این افراد ، حتی وقتی به استثمار شده ترین اقشار تعلق داشته باشند ، " دشمن خلق " توصیف میشوند و تحت این عنوان مورد مجازات قرار می گیرند و از همینجاست گسترش سرکوب [در سطح] توده ای . بعلاوه ، از آنجا که نارضائی کارگران و دهقانان - ناشی از افزایش استثمارشان ، از مافوق انباشت (Suraccumulation) و از اوج گیری امتیازات بورژوازی - در ارتباط با تضاد های اقتصادی و اجتماعی واقعی گذاشته نمیشود ، آنرا نه تنها به " خرابکاری " کارگران ساده - که به " دشمنان خلق " تبدیل شده اند - بلکه همچنین به [خرابکاری] بعضی

از کادرها [ی حزبی] یا به سوء استفاده مرتکب شده توسط اینان نسبت داده می شود .
 نیز از همین جاست گسترش سرکوب در يك سطح وسیع که بروی اعضاء حزب اعمال
 می شود . این ها " مجازات " شده اند هم بخاطر " سوء استفاده های " واقعی ،
 بمنظور این که نارضائی توده ای بجانب آن ها متوجه گردد و هم بخاطر این که
 کسانی که این خطر را می پذیرند تا توضیح دیگری از نارضائی ، غیر از توضیح مورد
 قبول رهبری حزب ، ارائه دهند ، وادار به سکوت شوند .

حدت فوق العاده تضادهای اقتصادی و اجتماعی ، تعمیم دهنده یک بدگمانی
 تعمیم یافته در راس حاکمیت است چه نسبت به توده ها و چه نسبت به کسانی که بطور
 عینی به طبقه مسلط تعلق دارند . بدینگونه سرکوب بروی کادرهای سیاسی ، علمی
 و فنی ، که به هیچ وجه اپوزیسیونی را تشکیل نمی دادند ، فرو افتاد . در زمانی
 که اژوف (Ejov) ، در راس N.K.V.D قرار داشت عده بسیاری از این کادرها
 دستگیر ، تبعید و اعدام شدند . پس از برکناری وی که رهبری N.K.V.D بدست
 بریا Beria افتاد ، دانشمندان و تکنیسین ها از بقیه جهان منزوی شده ، تحت
 نظر N.K.V.D بکار واداشته می شوند - که این ، سیستم شارشاکا (Charchaka)

*NKVD (به روسی NARODNYI KOMISSARIAT VNOUOTRENNYKH DIEL -
 کمیساریای خلق در امور داخلی) . N.K.V.D در ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۴ که جانشین
 گ. پ. او (Guépéou یا G.P.U - دایره سیاسی دولت) گردید ، بصورت
 ارگانیک کل پلیس و مأموران پلیس مخفی درآمد . از آغاز تاسیس تا ۱۹۳۶ ، ایاگودا
 Iagoda (که در سال ۱۹۳۸ اعدام شد) در راس این ارگانیک قرار داشت .
 سپس در سال های ۲۸-۱۹۳۶ ، رهبری آن بدست اژوف افتاد (که در فوریه ۱۹۳۹
 اعدام شد) . پس از وی بریا در راس آن قرار گرفت که نقش بسیار مهم در تصفیه های
 استالینی ایفاء کرد . در سال ۱۹۴۱ ، بخش عمده مسئولیت های N.K.V.D به
 ارگانیک جدیدی بنام N.K.G.B (به روسی - NARODNYI KOMISSARIAT GOSSOU-
 DARSTVENOI BESOPASNOSTI - کمیساریای خلق برای امنیت دولت) محسول
 گردید . در سال ۱۹۴۶ که تمام کمیساریاهای خلق به وزارتخانه ها تبدیل
 شدند ، M.V.D (N.K.V.D سابق) و M.G.B (N.K.G.B سابق) به ترتیب
 توسط کروگلف Krouglov و اباکومف Abakoumov اداره میشدند ولی بریا
 همچنان ، تا زمان اغدامش در دسامبر ۱۹۵۳ ، رهبری پلیس سیاسی را در دست
 داشت . امروزه پلیس سیاسی شوروی K.G.B (به روسی - KOMITET GOSSOUDARSTI-
 VENOI BESOPASNOSTI - کمیته امنیت دولت) نامیده میشود .

با اینهمه، سرانجام، ضد انقلاب و توسعه سرمایه دارانه نیروهای مولد — که آن را همراهی می‌کرد، متوقع این بودند که جایگاه وسیعی در دستگاه دولت به کادرهای علمی و فنی داده شود — حتی در حالتی که یک بخش از این کادرها بخاطر منشاء طبقاتی یا بخاطر ایدئولوژی خود می‌توانستند "بورژوا" توصیف شوند . همچنین، در تناقض با اشکال ایده آلیستی تقبیح دشمنان طبقاتی [یعنی] ضدیت هائوسی که، از ۱۹۱۲ به بعد، کم و بیش شامل بخشی از انتلیژانتسیا (Intelligentsia) می‌گردید، بطور تدریجی از میان برداشته شد . در آغاز، از طریق قانون اساسی ۱۹۳۶ . سپس، در سال ۱۹۳۹ (به هنگام کنگره هیجدهم) از طریق تجدید نظر در اساسنامه های حزب . اساسنامه های [جدید] مصوبه، درهای حزب را بطور وسیع بروی "انتلیژانتسیای جدید" گشود، اینان در آن ایام، نسبت فزاینده ای از اعضاء جدید [حزب] را تشکیل می‌دادند و آنچه از آنان [اعضاء جدید حزب] خواسته می‌شد قبل از همه چیز، "شایستگی" — از جمله در "هنر فرمان دادن" (L'art de commander) — بود .

"کارگرائی" (Ouvrierisme-Workerism) ایدئولوژی استالینی می‌کوشید که نابودی بالفعل جایگاه سیاسی طبقه کارگر را بنحوی تخیلی "جبران" کند . این "کارگرائی" با طمطراق "صفتی" را مورد تجلیل قرار می‌داد که متصورا متصل به کارگر — بمثابة فرد (Individu) — اند . چنین بینشی، تاریخچه ای طولانی در پشت سر دارد . این بینش تحت تاثیر لاسالیسم (Lassalisme) شکل نسبتاً سیستماتیکی بخود گرفت . عمدتاً تحت این شکل است که "جزئی" از مارکسیسم آلمانی و روسی بشمار میرفت، و در ایدئولوژی بلشویک و حتی در نوشته ها و سخنرانی های لنین حضور داشت .

در واقع، بینش های کارگر بیشتر در حزبی قوی تر است که خود را متعلق به طبقه کارگر اعلام کند، [در حالی که] رزمندگی این طبقه ضعیف یا پس رونده است و [نیز در حالی که] حزب خط مشی ای را دنبال می‌کند که آن رزمندگی را توسعه نمی‌دهد . با حرکت از این نقطه، وجود نوعی "پایگاه کارگری" بمثابة "تضمین خیالی" خصلت "انقلابی" حزب، عمل می‌کند .

در سال های ۱۹۳۰، تکریم و تمجید انتزاعی از برخی "صفات" واقعی یا مفروض کارگران صنایع بمثابة جبران خیالی — به خرابی عینی موقعیت طبقه کارگر، به نزول سطح زندگی اش و به افزایش اقتداری که رهبران واحدهای اقتصادی تولید (Entreprises) و کادرها بروی زحمتکشان اعمال می‌کردند —، بکارگرفته

می‌شد . این [تکریم و تمجید انتزاعی از برخی " صفات " واقعی یا مفروض کارگران صنایع] همچنین بمثابة وسیله سرکوب علیه کارگران عمل می‌کرد ، زیرا که صفات قابل تقدیر برای کارگران عبارتند از انضباط و روحیه فداکاری ، نتیجتاً ، کسانی که ، بزعم کارمندان حزب و کادرها ، باندازه کافی این " صفات " را بروز ندهند ، می‌توانند باین عنوان تقیح شوند که نه " کارگران واقعی " بلکه عناصر " بیگانگان " اند یا حتی بدلیل " منشاء طبقاتی " شان (بویژه دهقانی) ، " دشمنان " طبقه کارگرند .

اگر کارگرایی بدین نحو " عمل می‌کند " باین معنا نیست که برای " انجام عملکردهای " اشاره شده در فوق ، بنوعی " ساخته و پرداخته " شده باشد . این [کارگرایی] عمدتاً محصول مبارزه طبقاتی و پس‌رفتِ مبارزه جویی کارگری بود : همین پست‌رفت است که اجازه می‌دهد بطور یکجانبه روحیه انضباط و فداکاری کارگران مورد تمجید و تکریم قرار گیرد . با اینهمه ، وقتی که یک چنین کارگرایی ظهور می‌کند ، همچنین بطور سیستماتیک توسط کسانی که نقش غالب در پروسه تولید و بازتولید را ایفاء می‌کنند بدین منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد که از کارگران " فداکاری‌ها " و " انضباط " همواره فزاینده‌ای را طلب کنند . چهره دیگر " کارگرایی " در ایدئولوژی استالینی ، " ضد انتلکتوئل‌گرائی " آنست که بنحوی تضاد گونه گسترش می‌یابد .

از یکسوی این [" ضد انتلکتوئل‌گرائی "] از کارگرایی و از صعود سریع کادرهایی از نظر سیاسی بی‌فرهنگ ، " تراوش کرده " است . این [کادر] ها غالباً اوقات در تصادم با کادرهای علمی و فنی قدیمی قرار داشتند . کادرهای جدید برای حذف قدیمی‌ها و براحتی جایگزین آن‌ها شدن ، می‌کوشیدند که آن‌ها را بعنوان " انتلکتوئل‌ها " افشاء کنند . در واقع ، نارضایی کارگران را بدین گونه کانالیزه می‌کردند و در این تلاش بودند که آن [نارضایی] را عمدتاً بسوی کادرهای علمی و فنی قدیمی سوق دهند . این " ضد انتلکتوئل‌گرائی " توسط عملکردهای رهبری حزب که - بخاطر پیاده کردن یک سیاست اراده‌گرایانه - می‌کوشید بروی کادرها با منشاء کارگری تکیه کند ، تقویت می‌گردید (۲۱) . مفروض بر این که صفات " کارگران واقعی " ، بویژه " روحیه انضباط " را - که " انتلکتوئل‌ها " ی قدیمی فاقد آن بوده‌اند - دارا باشند (۲۲) . این امر کم و بیش پذیرفته شده بود که این " صفات " باید عموماً متصل به کسانی که دارای آنند باقی بماند حتی در صورتی که سال‌هاست که دیگر کارگر نیستند . " ضد انتلکتوئل‌گرائی " عمدتاً در آغاز سال‌های ۱۹۳۰ گسترش یافت . در آن ایام ، بمثابة ابزاری در جهت متحد ساختن جناح مسلط بورژوازی دولتی - که بخشی منشاء کارگری داشت - ، بکار گرفته می‌شد . توسعه ، متناقض " ضد انتلکتوئل‌گرائی " ، از نیمه دوم سال‌های ۱۹۳۰ - از

زمانی که "شایستگی ها"ی "انتلیژانتسای نوین" و "انتلکتوئل های طراز نویسن" مورد تمجید و تکریم قرار گرفت، به ظهور رسید. اینان، همچنان که می دانیم، کسانی فرض می شدند که "در خدمت خلق" و در نتیجه، [در خدمت] حزب، در واقع، [در خدمت] جناح برتر بورژوازی دولتی قرار دارند. از این پس، بیش از پیش از کارگران خواسته می شد که به آنان اعتماد کنند و امتیازات فزاینده ای را که برخوردار می شدند بعنوان یک چیز موجه بپذیرند. با اینهمه، این [امر] — تضاد های عینی — که این جناح از بورژوازی دولتی را در تقابل با جناحی قرار می داد که مواضع غالب در راس حزب و دولت را اشغال می کرد، — پایان نبخشید. این تضادها نه تنها چند بار از سرگیری امواج "ضد انتلکتوئل گرائی" بلکه همچنین [از سرگیری] امواج سرکوب پلیسی را برانگیخت علاوه بر این ها، چنان که بعداً اشاره خواهد شد، یک تغییر و تحول عمیق در آن چیزی را برانگیخت که همچنان بعنوان "ماتریالیسم دیالکتیک" معرفی میشد و تنها حزب و عمدتاً رهبران، قابلیت "تسلط" بر آن را دارا بودند. بنام این "تسلط" بود که قابلیت تخیلی حزب در تشخیص بین انتلکتوئل های "واقعی" یا "دروغین"، بین علم "واقعی" یا "دروغین" [یعنی] علم "پرولتاریائی" یا "بورژوایی" ساخته و پرداخته شد. تاریخچه لیسنکوئیسم (Lysenkoisme)، این "قابلیت" و پیوندش را با تمامی اشکال سرکوب بنحوی عبرت آموز نمایان می سازد. فقط مدت ها پس از مرگ استالین است که بر اثر تغییر و تحول اشکال اتحاد در بطن بورژوازی دولتی — و همچنین بخاطر فلاکت هایی که "علم پرولتاریائی" بیار آورده بود، — در بیان مناسبات رهبری حزب با انتلیژانتسای علمی و فنی، تغییرات عمیقی ایجاد شد.

در واقع، افزایش امتیازات کادرها (سیاسی و علمی و فنی)، از همان آغاز سیاست صنعتی کردن تسریع گردید. یکی از اثرات ایدئولوژیک این افزایش، تقبیح "مساوات طلبی" است که بعنوان یک "بیش خرده بورژوایی" معرفی می شد. این تقبیح، پس از سال ۱۹۳۱، بصورت مضمون اساسی صورت بندی ایدئولوژیک استالینی درآمد. در ابتداء بنظر می رسد که این [تقبیح] حالتی اتفاقی داشته، با یک لحظه خاص از مبارزه طبقاتی بورژوازی — که نقاب "مبارزه برای تولید" بخود زده — در انطباق باشد. در این زمینه، نطق ایراد شده توسط استالین در ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱ متنی است فوق العاده پر معنا. می دانیم که استالین در آغاز تاکید می کند که "نمی توان تحمل کرد که یک غلطک ساز نوب آهن و یک جاروکش، [دستمزدی] مساوی دریافت کنند. . . . که یک مکانیسین راه آهن با میرزا بنویس، [دستمزدی] مساوی دریافت کنند"، بدینگونه، "هم سطح طلبان" را مورد سرزنش قرار داد و ازدیاد

در حقیقت ، ضد مساوات گرائی در ایدئولوژی استالینی ، اوضاع و احوالی (Conjoncturel-conjonctural) نیست ، بنحوی تضاد گونه با بینش پایه شی همانند سازی (Homogénéisation) اجتماعی ترکیب می شود و یک عنصر اساسی این ایدئولوژی را تشکیل می دهد . نقش ایفاء شده توسط این عنصر خود را از ورای مبارزه طبقاتی تحمیل می کند . افزایش نابرابری دستمزدهای کارگران ، جوابیست به نارضائی طبقه کارگر . این [افزایش نابرابری دستمزدهای کارگران] ، می کوشد که طبقه کارگر را تجزیه کند و بدینگونه ظرفیت بیان نارضائی اش را تقلیل دهد . همچنین این را مورد هدف قرار می دهد که - با چند برابر کردن نابرابری دستمزدها ، پاداش ها و غیره - ، بر بی تفاوتی کارگران یا بر مقاومت شان در مقابل تشدید کار ، فائق آید . این وجه از سیاست دستمزدی - ترکیب شده با توهمی که مدت زمانی در میان بخشی از کارگران وجود داشت [مبنی بر] شرکت در "ساختمان سوسیالیسم" - ، جهش موقت جنبش کارگران خط مقدم* (اودارنیکی ها - Oudarniki) و بعد جنبش استاخانوویستی (Stakhanoviste) را تأمین کرد . جنبش اخیر الذکر ، امکان جذب شکننده ای از یک قشر کارگر نسبتاً "مرفه" ای را فراهم ساخت . جنبش استاخانوویستی با خصومت مستور ولی فعال توده کارگران مواجه شد زیرا که این [جنبش] در جهت افزایش معیارهای (Normes) تولید ، عمل کرد ، و این به گاهش واقعی دستمزدهای یک بخش از طبقه کارگر منجر می گردید . علی رغم "کارزار تبلیغی" متعددی که توسط حزب همراه افتاد ، استاخانوویسم از حد یک پدیده کم دوام تجاوز نکرد .

معهد ایدئولوژی برابری طلبی بویژه همراه بود با رشد نابرابری درآمدها [رشد] امتیازاتی که بیش از پیش بورژوازی دولتی از آن [ضد برابری طلبی] برخوردار می شد . حقوق های بالا ، پاداش ها ، "پاکت ها" [ی سر بسته] ، فروشگاه های اختصاصی ویژه کادرها در سطح بالا ، آپارتمان های فضا دار وسیعی که اختصاصاً برای اینان ساخته می شد ، در حالی که کارگران در مجتمع های چوب کبریتی یا چند خانواده در یک اتاق زندگی می کردند .

در حالی که ضد برابری طلبی علم ستایش از پراتیکی را بر پا می ساخت که به ازدیاد فاصله های اجتماعی منجر می گردید ، این فاصله ها از ورای چهره های دیگر ایدئولوژی استالینی - خصوصاً از ورای چهره هائی که خصلت "همگونی" جامعه

شوروی و در بطن آن، تسلط وحدت بر تضاد را اعلام می‌داشت، بکار می‌رفت. این چهره همچنین برای توضیح افسانه، وحدت حزب بکار گرفته می‌شد.

در واقع، این افسانه نیز بدوا در عرصه پراتیک گسترش می‌یافت. این [افسانه وحدت حزب] در تناسب بود با تحمیل بیش از پیش سخت‌گیرانه - از نیمه دوم سال‌های ۱۹۲۰ به بعد - در اجبار به "مخفی" نگه داشتن گفتگوهای کسبه می‌توانست در بطن ارگان‌های رهبری کننده حزب جریان داشته باشد. انتشار گفتگوها قطع می‌شود، فقط یک بخش از اختلاف نظرها (آن‌هایی که هنوز "قابل تحمل" تلقی می‌شدند یا تناسب قوا "تحمل" شان را تحمیل می‌کرد) هنوز در سطح عام، ولی بنحوی مستور، به "زبان ازوپ" (L'Esoppe - AE) * (Sopian) امکان بروز می‌یافتند؛ اختلاف نظرهای دیگر با خشونت بعنوان "ضد انقلابی" مورد تقبیح قرار می‌گرفتند یا به سکوت واگذار می‌شدند. حزب می‌بایست هر چه بیشتر متحد و "یکپارچه" بنظر رسد. شفافیت حزب در مقابل توده‌ها - و شیکه، خصلت دموکراتیک آن -، بطور کامل از بین رفت.

این یکپارچگی ظاهری محصول تعمیق تضادها در بطن حزب و [تعمیق تضادهای] بین حزب و توده‌هاست. این ترس - قسما بجا - شیوع یافت که بی‌ان آشکار این تضادها آن‌ها [تضادهای بین توده‌ها و حزب] را بنحو خطرناک‌تری حدت خواهد بخشید.

* ازوپ به یونانی Aisôpos، افسانه نویس یونانی است (احتمالا متعلق به قرن ششم قبل از میلاد). شخصیت او افسانه‌ای باقی مانده است. گویا الکساندر و بدقواره، برده‌ای آزاد شده بود. به آتن، کورنت، دلفس و نیز به خاورمیانه سفر کرد و در دلفس بود که توسط پیشوایان مذهبی دلفی به مرگ محکوم شدند. افسانه‌هایی که به او نسبت داده می‌شود از قرن پنجم قبل از میلاد در بین توده مردم شهرت داشت و بعدها در تمام ادبیات اروپائی و در ادبیات عرب راه یافت (ازوپ اعراب، لقمان است که در قرآن هم از او نام برده می‌شود و ۴۱ افسانه حکمت آمیز به او نسبت داده می‌شود). از قرن چهارم قبل از میلاد به بعد، افسانه‌های ازوپ بدفعات به نظم و نثر درآمد. افسانه‌های ازوپ بسیار کوتاه و غیر مستقیم است (پرسوناژهای آن حیواناتند که بجای آدم‌ها سخن می‌گویند).

در اینجا منظور از زبان ازوپ، انتشار گزارش جلسات رهبری حزب است بطور خلاصه و فشرده، سردرگم، توأم با اشاره و کنایه بنحوی که جز حاضران در آن جلسات بقیه مردم چیزی از آن سر در نیاورند.

بدینگونه، کم کم چهره ای از "یکپارچگی" ظاهری، از "وحدت" افسانه آمیز حزب و نیز از ["وحدت" افسانه آمیز] حزب و خلق ساخته و پرداخته شد، چیزی که سرانجام، چهره "هویت" تخیلی شان را وادار به ظهور ساخت. این ظهور ناگهانی، بر اثر تغییر بنیادی که حزب در طی سال های ۱۹۳۰ متحمل شد، بسیار ضرورت داشت.

در این ایام، حزب بطور کامل نقطه پایانی گذاشت بر این که يك سازمان انقلابی در خدمت زحمتکشان باشد - که وحدت آن از طریق وجود يك خط مشی و يك پراتیک انقلابی و از طریق پیوستن به يك پیش علمی و به يك ایدئولوژی تضمین می شود که توسعه این [ایدئولوژی] لزوماً از ورای [توسعه] تضادهای خاص آن می گذرد. حزب هر چه بیشتر بصورت يك دستگاه دولتی دارای امتیاز در می آید. وحدت نسبی این دستگاه متکی است بر همبستگی کسانی که از امتیازات مشابه برخوردارند (ولوايین که [این امتیازات] بنا به جایگاه هر کس در سطوح مختلف سلسله مراتب، متفاوت باشد)، و [نیز متکی است] بر متابعت همه از يك هیات رهبری که این [هیات رهبری] نمی تواند خود را حفظ کند مگر با توقع از همه که به مطلق ترین نحوی صداقت و "انضباط" در رابطه با رهبر (Vojd-Vozhd) را بروز دهند. این "انضباط" باید بمثابة مبادله امتیازات فزاینده پذیرفته شود ولی [این امتیازات]، با يك تصمیم ساده رهبر و دستگاه های کنترل - که در اصل - تحت رهبری او قرار دارند، هر آن قابل انفصال اند.

پراتیک سیاسی، که در تحت این شرایط گسترش می یابد، مجموعه ای از اشارات ایدئولوژیک را بدنبال خود میکشد. آن [پراتیک سیاسی] نه تنها افسانه وحدت و یکپارچگی بلکه، عام تر از آن، تصویری از رجحان وحدت بر تضاد را تحمیل می کند [یعنی] چیزی را که به وارونه کردن "دیالکتیک" - که بطور صوری همچنان به آن استناد می گردد -، منجر می شود. این وارونگی خود بخاطر تغییر بنیادی نقش ایدئولوژی حزب، جبراً تحمیل گردیده است. این یکی [ایدئولوژی حزب] از ایدئولوژی انقلابی بودن دست میکشد تا بصورت يك ایدئولوژی محافظه کارانه و ستایشگرانه در آید که به هویت نه به تضاد، امتیاز می دهد و تکیه را بیشتر بر تکرار می گذارد و نه بر دگرگونی.

البته دگرگونی انکار نشده است زیرا پروسه ضد انقلابی در جریان، در طی سال های ۱۹۳۰ و پروسه انباشت، دگرگونی های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عمیقی را بدنبال داشته اند. با اینهمه، دگرگونی - گرچه همچنان "انقلابی" توصیف می شد -، بیش از پیش، به سیمای "توسعه" (Développement)، "تکامل

تدریجی " (Evolution) و " پیشرفت " (Progrès-Progress) در می آید .
در واقع، این تکامل تدریجی گزائی ، یک چهره مرکزی صورت بندی ایدئولوژیک
استالینی را تشکیل می دهد . این [تکامل تدریجی گزائی] از طریق مکانی کسسه
در این ایدئولوژی اشغال می کند و [از طریق] سیستماتیزه کردن مراحل و قوانین
توسعه تاریخی خود را بروز می دهد .

در سطح پراتیک بلافاصله ، این سیستماتیزه کردن ، حزب و دولت را بمثابة
ابزار ساده " خواست های تاریخی " ، جلوه گر می سازد . این " ابزار " گویا بخاطر
شناختی که از قوانین توسعه تاریخی دارند به تنهایی قادرند نقشی تعیین کننده
ایفاء کنند . این شناخت گویا باید نقش غالبی داشته باشد . برعکس ، مقاصد توده ها و
آمال شان (که می توانند " خواست های تاریخی " را ناراحت کنند) ، بمثابة موانع
احتمالی در پیاده کردن " خط مشی سیاسی درست " - که حزب و رهبرانش تأکید
می کنند که عاملین ضروری آنند - ، جلوه گر میشود .

بدینگونه در ایدئولوژی استالینی ، جایگاه مسلطی نمایان می گردد که بورژوازی
دولتی در حزب و در سیستم دستگاه ها اشغال میکند ، جایگاهی که با هرگونه
دخالت " بی موقع " توده های مردم به مقابله بر می خیزد . همین مناسبات بین
طبقات - در ترکیب با شرایط تاریخی که در درونشان آن [مناسبات] گسترش می یابند
(شرایطی که مجبور می کنند تا " زبان مارکسیسم " بکار گرفته شود در همان حالی که
این [مارکسیسم] به عکس خود تبدیل می گردد) - ، کاری می کنند که صورت بندی
ایدئولوژیک استالینی ، خصالت بینش ایدئالیستی از " ماتریالیسم دیالکتیک " را ارائه
دهد .

بنام این بینش است که " ماتریالیسم دیالکتیک " و " حامل " خیالی آن [یعنی]
حزب ، خصوصا رهبری آن گویا قادرند که " دیالکتیک را بکار ببندند " و در حیطه
علمی ، " درست و نادرست " را بطور قاطع تشخیص دهند . این کار را با استناد به
" قوانین دیالکتیک " و " کاربرد " (Application) شان [انجام می دهند] . چنین
بینشی جواز " صدور امریه " را فراهم می کند که شوری های لیسنکو* درست و پرولتری اند

* تروخیم دنیزویچ لیسنکو T.D. Lyssenko (۱۸۹۸-۱۹۷۶) ژنه تیسین
و گیاه شناس شوروی . مطالعاتی در زمینه بهاره کردن گندم انجام
داد. Vernalisation du blé یا بهاره کردن گندم اصطلاحی است که در سال ۱۹۳۰
پدیدار شد و عبارت از تکنیکی است که گویا این امکان را فراهم می کند که گندم پائیزه
به گندم بهاره - با راندها مان بالا - تبدیل شود و در مدت زمانی کوتاه ، تمامی

و تزه‌های ژنه تیسین‌ها (Génééticiens) نادرست و بورژوازی . بدینگونه، ویژگی‌های تجربه علمی انکار می‌شود و "نقش رهبری کننده" حزب در تمامی حیطه‌ها مورد تأیید قرار می‌گیرد . یک چنین نفی، ترجمان یک موضع‌آیده آلیستی است . این [نفی] متضمن برتری شوروی بر پراتیک است و متکی بر این فرض است که شناخت از جهـان می‌تواند از [شناخت] "قوانین عام دیالکتیک" استنتاج گردد .

این بینش‌آیده آلیستی از "ماتریالیسم دیالکتیک" نه تنها در انطباق با بریدن طبقه غالب از پراتیک اجتماعی تولید و از تجربه علمی بلکه همچنین و بویژه [در انطباق] با موضع برتر بورژوازی دولتی حاضر در رأس دستگاه‌های حزب و حکومت است . این موضع به جناح برتر بورژوازی دولتی امکان می‌داد که به دانشمندان "دیگته‌کنند" به چه نتایجی باید برسند، یعنی، خصوصاً، در حالت بحران‌های حاد اقتصادی و اجتماعی [به چه نتایجی باید برسند] که امکان دهد بلافاصله (ولو بنحوی متوهمانه) با پاره‌ای از اثرات این بحران‌ها "مقابله شود" . مادام که تضادها در بطن بورژوازی دولتی بصورت حاد باقی می‌مانند این [تضاد]ها جناح برتر بورژوازی را وادار می‌سازند که در باره همه چیز بطور قاطع تصمیم بگیرند، و این شیوه‌ای است برای ابراز "تفوق" خود .

در جریان سال‌های ۱۹۳۰ و تا آغاز سال‌های ۱۹۵۰، اتخاذ مواضع افراطی از طریق بینش‌آیده آلیستی "ماتریالیسم دیالکتیک"، ترجمان خود را در حدت بحران اقتصادی و سیاسی و، بویژه، در بحران کشاورزی می‌یافت: "لیسنکیسم"، شیوه توهم‌آمیزی برای حل این بحران بود .

نام‌ها

← مراحل تکامل آن را طی کند . لیسنکو با شوروی ژن (Géne) به مخالفت برخاست و در این زمینه، کار او، گسترش شوروی‌های ایوان ولادیمیر میچورین I.V.Mitchourine (۱۸۵۵-۱۹۳۵) بود . لیسنکو در زمان استالین به اوج اقتدار و افتخار رسید . بعدها شوروی‌های او در شوروی بشدت مورد اعتراض قرار گرفتند و سرانجام به باد فراموشی سپرده شدند .

توضیحات

۱- در این زمینه مراجعه کنید به شارل بتلهایم ، " مبارزه طبقاتی —————
در ا. ج. ش. س. (URSS) " ، جلد دوم ، پاریس ، ۱۹۷۷ ، بخش چهارم ، فصل سوم (توضیح از متن اصلی مقاله) .

در همینجا قابل تذکر است عبارتی که در فوق با " تحلیل " شروع می شود و به " می انجامد " ختم می گردد در ترجمه انگلیسی مقاله وجود ندارد . (شماره ۱) در متن مقاله ، بر خلاف ترجمه انگلیسی نه در پایان جمله قبلی ، بلکه در پایان همین جمله آمده است . اینگونه حذف ها در ترجمه انگلیسی مقاله (نه فقط يك جمله بلکه مواردی پاراگراف کامل) فراوان است که اشاره مورد به مورد آن ها ضرورتی ندارد .

۲- در مورد جمعی کردن مالکیت وسایل تولید و مبادله (Collectivisation) در " تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) ج. ۱ ش. ۱۰ س. ۱۰ (URSS) " (۱۹۳۸) ، چینی ————— می خوانیم : " این انقلاب ، [کلکتیویزاسیون در کشاورزی در زمان استالین] از این بابت بدیع (Original) بود که از بالا به ابتکار قدرت دولت ، با حمایت مسقیم از پائین ، توسط میلیون ها روستائی در حال مبارزه علیه چنگ اندازی کولاک ها ، برای زندگی آزاد کُسلخوزی (Kolhchozienne) انجام یافته بود " (مسکو ، ۱۹۳۹ ، صفحات ۸۸-۲۸۷) . این ترها ، در سال ۱۹۵۰ ، بار دیگر توسط استالین ، در جزوه اش : " مارکسیسم و مسائل زیانشناسی (Linguistique) " مورد تائید قرار گرفته است .

۳- بعنوان نشانه ای پر معنا به يك " ما " ی - عاری از هرگونه ابهام - اشاره کنیم که استالین ، در آغاز سال های ۱۹۳۰ ، فراوان به آن تکیه می کرد . او به رهبران صنایع چنین اظهار داشت : " ما - شما و ما - در قدرت هستیم و ما در مجموع همه چیز هستیم از جمله [پاسخگوی] نقص مسئولیت " (" موقعیت جدید ، وظایف جدید در بنای اقتصاد " ، نطق ایراد شده در کنفرانس رهبران صنایع ، ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱ ، مسائل لنینیسم - از این پس م. ل. - مسکو ، ELE ، ۱۹۵۱ ، ص ۵۱۶) .

همچنین این عبارت را ذکر کنیم که استالین خطاب به کمیته مرکزی حزب ایراد کرد : " در دنیا ، حزبی نظیر حزب ما ، حزب کمونیست ، حزبی این چنین با قدرت ، دارای اتوریته ای این چنین بزرگ وجود ندارد و هیچگاه وجود نداشت . هیچ چیز مانع ما نمی شود و نمی تواند مانع ما بشود تا کُسلخوزها را همان طوری رهبری کنیم که منافع آن ها [یعنی] منافع دولت ، اقتضا دارد (۰۰۰) . زیرا که این ما هستیم که در قدرت هستیم ، این ما ایم که منافع دولت را در اختیار داریم . این

مائیم که برای رهبری گُلخوزها فراخوانده شدیم ، و این مائیم که باید تمام مسئولیت کار در روستا را بر عهده بگیریم" (۱۱ ژانویه ۱۹۳۳ ، م.ل قبل اشاره شده ، صفحات ۱۳-۶۱۲) .

۴- " حذف طبقات انگل ، استثمار انسان از انسان را [در شوروی] ناپدید کرده است" (استالین ، گزارش به کنگره هفدهم ، ژانویه ۱۹۳۴ ، م.ل ، صفحه ۶۸۱) .
" دیگر نه طبقه سرمایه داران در صنایع ، دیگر نه طبقه کولاک ها در کشاورزی . دیگر نه تجار و بورس بازان در تجارت . کلیه طبقات استثمارگر تصفیه شده اند" . (در زمینه ، طرح قانون اساسی ، نوامبر ۱۹۳۶ ، م.ل ، ص ۷۵۲) . " . . . نه سرمایه دار داریم ، نه مالک بزرگ ارضی ، نه استثمار و دقیق ترین که احدی وجود ندارد که بروی خلق ، اعمال فشار کند و خواست او را به انحراف بکشد" (نطق استالین در مقابل رای دهندگان در حوزه انتخاباتی استالین در مسکو ، ۱۱ دسامبر ۱۹۳۶ ، کتبات آثار ، جلد چهارم ، N.B.E [کتابفروشی نورمن بتون ، پاریس] ، ۱۹۷۷ ، ص ۱۷۵) .

۵- " در زمینه ، طرح قانون اساسی " ، م.ل ، ص ۷۳۵ .

۶- استالین ، گزارش به کنگره هفدهم (۱۹۳۹) ، م.ل ، ص ۸۸۱ .

۷- بنا به نظر ویشینسکی (vichinsky) : " اکنون دولت شوروی به چه چیزی ——— بیشترین شباهت ها را دارد ، به ماشینی فوق العاده متکامل که اولین قسوه متحرکه (Locomotive) خود را پشت سر ، در محلی بسیار دور رها کرده است" (The "teaching of stalin concerning the socialist state" in soviet legal philosophy, Cambridge, UHP, 1951, P.248).

A.Vichinsky, The law of the soviet (Macmilillan, 1948

این اثر از چاپ ۱۹۳۸ روسی [به انگلیسی] ترجمه شده است) .

۸ -

P.Ioudine, La source principale du développement de la société soviétique. Accord parfait entre les forces productives et les rapports de production, Moscou, ELE, 1950, P.16.

۹- " در خصوص انحرافات در مسئله ملی " ، ۷ ژوئن ۱۹۳۰ ، مراجعه کنید بـــــــــــــــ

ژ. استالین در کتاب " مارکسیسم و مسئله ملی و مستعمراتی" انتشارات N.bethune [پاریس] ، ۱۹۷۴ ، ص ۳۳۸ . استالین در سال ۱۹۳۳ بر همین امر تاکید می گذارد :

" محو طبقات نه از طریق خاموش شدن مبارزه طبقاتی بلکه از طریق شدید آن بدست می آید . زوال دولت نه از طریق تضعیف قدرت بلکه از طریق

تحکیم حد اکثر آن بدست می‌آید و این برای خلاص کردنِ ته مانده های طبقاتِ مشرف به موت و برای سازماندهی دفاع علیه محاصره سرمایه داری - که هنوز با از بین رفتن بسیار فاصله دارد و باین زودی ها از بین نخواهد رفت -، يك امر ضروری است" (بیان برنامه پنج ساله اول م.ل، ص ۵۹۳).

۱۰- گزارش به کنگره هفدهم م.ل، ص ۸۷۵.

۱۱- همانجا، صفحات ۸۸۱-۸۸۰. استالین در سال ۱۹۵۰ (در "مارکسیسم و مسائل زبان‌شناسی")، با تکیه به تجربیاتی که جنگ علیه آلمان هیتلری در اختیارش قرار داد، این تزا را از نو مورد تاکید قرار داد.

۱۲- پس از ۱۹۳۶، حقوقدانان کریلنکو (Krylenko) و پاشوکانیس (Pachoukanis) که هنوز از زوال دولت یاد می‌کردند، از گردونه خارج شدند. در این وقت، ویشینسکی بعنوان سردمدار مکتب حقوقی شوروی ظاهر شد. قانون اساسی ۱۹۱۸، R.S.F.S.R [جمهوری شوروی فدراتیو سوسیالیستی روسیه] را همچون عبور از يك "مرحله گذار" مشخص می‌کرد و بعنوان هدف برای حاکمیت شوروی، برقراری سوسیالیسم را در نظر می‌گرفت که "در آن نه تقسیم طبقات وجود خواهد داشت و نه حاکمیت (Pouvoir) دولت". قانون اساسی ۱۹۳۶، برعکس، نقش اساسی را به "دولت سوسیالیستی" اعطاء می‌کرد (مراجعه کنید به گی دزولر Guy Desolre، "چهار قانون اساسی شوروی (۱۹۷۷-۱۹۱۷)", [انتشارات] ساولی، ۱۹۷۷).

۱۳- استالین در دسامبر ۱۹۳۷ اعلام داشت: "مسئله این نیست که انتخابات ما همگانی، مساوی، مخفی و مستقیم خواهد بود، گو این که همین امر بخودی خود دارای اهمیت بزرگیست. مسئله اینست که انتخابات همگانی ما، در مقام مقایسه با انتخابات تمام کشورهای دیگر، آزادترین و دموکراتیک‌ترین خواهد بود". "در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نه سرمایه داران وجود دارند، نه مالکان بزرگ ارضی"، در نتیجه، "هیچگونه فشاری نمی‌تواند از طرف طبقات متمکن به افراد بی چیز اعمال شود. در کشور ما، انتخابات در يك جو همکاری بین کارگران، دهقانان و انتلکتوئل ها، در يك جو اعتماد متقابل - حتی دلم می‌خواهد بگویم دوستی متقابل -، انجام می‌شود" (سخنرانی در مقابل رای دهندگان، در اثر قبلا اشاره شده، صفحات ۱۷۵-۱۷۴).

در ماه مارس همین سال بود که او [استالین] در باره "وخامت مبارزه طبقاتی" سخن گفته بود.

۱۴- "بالاخره باید درك کرد که از میان کلیه سرمایه های با ارزش موجود در جهان، با ارزش‌ترین و تعیین کننده‌ترین آن ها را انسان ها و کادرها تشکیل می‌دهند.

باید درك كرد كه در کشور ما ، در شرایط کنونی ، کارها در باره همه چیز تصمیم می‌گیرند " (سخنرانی در کاخ کرملین به مناسبت اعطاء درجه به شاگردان مدرسه عالی ارتش سرخ ، ۴ مه ۱۹۳۵ ، م.ل ، صفحه ۰۷۲۸ این سخنرانی ، بعد ها به دفعات بیشتر بصورت جزوه ای تحت عنوان " انسان با ارزش ترین سرمایه " تجدید چاپ خواهد شد) .

۱۵- " طرح قانون اساسی جدید ا.ج.ش.س (URSS) از این امر حرکت می‌کند که در جامعه ، طبقات متخاصم وجود ندارد ، که جامعه از دو طبقه دوست ، کارگران و دهقانان ، تشکیل یافته است ، که دقیقاً همین طبقات زحمتکش اند که حاکمیت را در دست دارند ، که رهبری سیاسی جامعه (دیکتاتوری) متعلق به طبقه پیشرو جامعه ، است . " (ژ. استالین ، " در زمینه طرح قانون اساسی " ، م.ل ، ص ۷۶۰) . در سال ۱۹۳۹ استالین چنین خواهد گفت : " فونکسیون سرکوب نظامی [پلیسی] در داخل کشور بی مورد شده ، از بین رفته است چرا که استثمار محو شده است ، استثمارگران دیگر وجود ندارند و دیگر کسی برای سرکوب شدن یافت نمیشود " (گزارش به کنگره هفدهم ، م.ل ، ص ۸۸۱) .

۱۶- کتاب The law of the soviet State سابق الذکر ، ص ۰۴۹ ایضا :
" ما از مارکسیسم می‌آموزیم که پرولتاریا همچنین به دولت احتیاج دارد تا استثمارگران را پایمال سازد و توده عظیم مردم را بسوی قلمرو اقتصاد سوسیالیستی رهنمون گردد . در این رهگذر ، به ارگان هائی نظیر دادگاه ها - که فعالیت شان پیوسته است به موازین قانونی ، به مقررات ، به عادات (Coutumes) قانونی ، به بینش حقوقی یعنی به حقوق (Droit) در کلیت خود - يك نقش استثنائی تعلق می‌گیرد " (همانجا ، ص ۵۰) .

۱۷- " در زمینه طرح قانون اساسی " ، م.ل ، ص ۰۷۶۰ .

۱۸- " گزارش به کنگره هفدهم " ، م.ل ، ص ۰۸۵۹ .

۱۹- " گزارش به پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) ا.ج.ش.س ، ۳ مارس ۱۹۳۷ ، کلیات آثار ، جلد چهاردهم ، NBE [کتابفروشی نورمن بتون ، پاریس] ، ص ۱۴۴ .

۲۰- همانجا . در زمینه این مسائل مختلف ، مراجعه کنید به [کتاب] " کمونیسم " ، " مارکسیسم " استالینی ، که در پائیز ۱۹۲۹ در انتشارات Federoy بچاپ خواهد رسید .

۲۱- یکی از مضامین گسترش یافته توسط استالین در سخنرانی ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱ اوست ، وقتی که اعلام داشت : " طبقه کار باید انطکتوتل های فنی خاص خود در تولید

را پرورش دهد ۰۰۰ (م.ل قبلا اشاره شده، ص ۰۵۱۹ تاکید از متن اصلی است) .
۲۲- مبارزه علیه "انتلکتوئل های قدیمی"، بویژه در سطوح عملی، تحت تاثیر
نارضائی طبقه کارگر و تضاد های درونی در بورژوازی دولتی گسترش یافت . حتی
در آغاز سال های ۱۹۳۰، جهت گیری "اصولی" در انطباق با خصومت آشکار علیه
این جناح از "انتلیژانتسیا (Intelligentsia)" نبود . بدینگونه، در سخنرانی
اشاره شده در یادداشت قبلی، استالین به افشاء کسانی پرداخت که هر متخصص
یا مهندس "مکتب قدیم" را "یک جنایتکار یا خرابکار" ارزیابی می کردند و او تاکید
کرد که باید "رفتار نسبت به مهندسان و تکنیسین های مکتب قدیم تغییر یابد، توجه
ورافت بیشتری به آنان معطوف گردد ۰۰۰" (همانجا، ص ۰۵۲۴، تاکید از متن
اصلی است) .

۲۳- همانجا، ص ۰۵۱۰

در باره دین

مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

www.vahdatcommunisti.com



اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد

”معرفی یک سرزمین“

www.vahdatcommunisti.com

مقدمه

در شماره های گذشته ”اندیشه رهائی“ ، پس از معرفی بیوگرافی محمد ، نوشته ماکسیم رودنسون ، قضاوت کلی درباره این کتاب ، نویسنده آن و نگاهی گذرا به شیوه تحلیل او در رابطه با اسلام و مسائل اسلامی ، پس از اشاره به هدف انتخاب این کتاب برای معرفی و علت و چگونگی تلخیص و در نتیجه ، نحوه ترجمه مطالب آن ، بخش هایی از پیشگفتار نویسنده را ارائه دادیم (”اندیشه رهائی“ ، شماره ۲ ، صفحات ۱۶۶-۱۵۴) .

آنگاه طی مباحثی باین امر پرداختیم: اسلام در بیشتر چه شرایط تاریخی و جهانی بوجود آمد یا امکان ظهور و استقرار یافت - بدوا در عربستان، سپس در بخش مهمی از جهان آن روز. و تحت چه شرایط جهانی مشخص، توانست سلطه خود را بر بسیاری از کشورها بویژه به دو امپراطوری بزرگ آن ایام (ایران و روم شرقی) تحمیل کند ("اندیشه رهائی"، شماره ۴-۳، صفحات ۲۹۲-۲۶۵).

در صفحات فوق الذکر، در متن و زیرنویس های نوشته، کتاب "محمد" را تقریبا فراموش کردیم چرا که بنظر ما، مباحث بسیار مهمی که در رابطه با پیدایش، استقرار و گسترش اسلام می باید مطرح شود، رود نسون در فصل اول کتاب خود ("معرفی یک جهان") یا به آن ها پرداخته یا بسیار مختصر (بیش از حد مختصر) به آن ها اشاره کرده است. بهر دلیل و علتی که رود نسون به مسئله استقرار و گسترش اسلام توجه کافی مبذول نداشته باشد بنظر ما، همانطوری که در همانجا توضیح داده ایم، مسئله ای بسیار با اهمیت است. و بخاطر اهمیت بسیار این مسئله، در متن و زیرنویس های شماره گذشته، آن را در حد امکانات صفحات نشریه، گسترش دادیم. بطوری که خوانندگان خود متوجه شده اند، هدف واقعی ما در تهیه این سلسله مطالب، صرفا معرفی، نقد و تلخیص یک کتاب نیست بلکه همچنین و بویژه این امر بهانه ایست برای طرح مسائلی در رابطه با اسلام، مسائلی که امروزه، بنحو موحشی گریبانگیر جامعه ما است.

باری، در همان شماره گذشته نشریه، علل و عوامل پیروزی مسلمین، بویژه در جنگ های خارجی، را بر شمردیم و بعنوان نمونه، بطور مختصر، پیروزی اعراب بر ایران را مورد بررسی قرار دادیم. در آن بخش از نوشته، بدرستی، چه در رابطه با پیدایش، استقرار و گسترش اسلام در عربستان، چه بویژه در رابطه با پیدایش، استقرار و گسترش اسلام در خارج از مرزهای عربستان، ضمن تکیه بر اهمیت شرایط اجتماعی - اقتصادی - هم در کشور غالب و هم در کشورهای مغلوب - خود را باین عوامل محدود نکردیم، چرا که بینش یک بعدی، هیچگاه توضیح دهند و کامل ماهیت چند بعدی و پیچیده مسائل نیست. در رابطه با مسئله مورد بحث در آنجا بنظر ما، شرایط تاریخی و جهانی، در گسترش و استقرار اولیه اسلام در بخش عمده ای از جهان آن روز، نقشی بسیار مهم ایفاء کرده اند. در همانجا نوشتیم: "ظهور و استقرار یک دین فقط ناشی از شرایط اجتماعی یک سرزمین معین نیست. شرایط جهانی هم در ظهور و استقرار آن نقش مهمی دارند" (تاکیدها از همانجا) و در سرتاسر آن بخش از مقاله کوشیدیم که این را نشان دهیم. متعاقب این، ضمن توجه بر اهمیت شرایط سیاسی، نظامی و فرهنگی جوامع مغلوب، پس از تاکید بر این

که بحث ما در آنجا، "بر سر ظهور و استقرار يك دين در يك جامعه معين است نه تداوم و استمرار آن در طی قرون متناهی - که این خود از مکانیسم های دیگری پیروی می کند"، پس از تاکید بر نقش قدرت سیاسی و کاربرد اهرم های اساسی آن در يك جامعه طبقاتی، به يك عامل مهم دیگر در توسعه سریع اسلام، چسب در عریستان و چه بویژه در کشورهای مغلوب، را بر شمردیم و آن را "عامل زور" نامیدیم و تعریف آن را (که فقط "قهر" نیست) در همانجا ارائه دادیم. آنگاه انگیزه های اصلی غزبان عرب - با بدست دادن مفهوم درست و دقیق "غزوه" بویژه در جنگ های خارجی با کشورهای ثروتمند - را بیان داشتیم. چون بحث ما در آنجا (بعنوان مثال) عمدتاً درباره ایران بود، نمونه های تاریخی متعددی در این زمینه بدست دادیم و در آن بحث ها نکوشیدیم، برای این که "علمی" سخن بگوئیم، يك مسئله باندازه کافی ساده را پیچیده کنیم. در نتیجه، محور مباحث خود را به احکام "کلی" و "جهانشمول" (یا آنچه بعنوان احکام کلی و جهانشمول جلوه داده می شود) محدود نکردیم و کوشیدیم که در فراسوی آن ها، مسائل چهارده قرن قبل را با برداشت های عام یا عامیانه شده امروزی ننگیم. با این همه، مدعی نیستیم که تزه های ارائه شده در آنجا، بی نقص و کاملند چرا که امکان اشتباه در مباحث ثوریک را هرگز منتهی نمی دانیم، اگر جز این باشد نه با يك ثوری (نظریه - فرضیه) بلکه با يك حکم قاطع و لایزال مواجه ایم. و این، با قوانین سوسیالیسم علمی مغایر است.

با اطلاعات راقم این سطور (که بی شك کامل نیست)، برخی از تزه های ارائه شده در آن بخش از مقاله، در رابطه با ادیان و بویژه دین اسلام، تزه های کم و بیش جدیدند. جدید بودن را هیچ فضیلتی نیست. اگر فضیلتی متصور باشد، در درست بودن يك تزا است. و محک این درستی، سنتز حاصله از برخورد آراء و نظرهاست. از این رو، انتظار داشتیم (و داریم) که خوانندگان صاحب نظر در مباحث تاریخی و اسلامی در زمینه مطالب عنوان شده در آن بخش از مقاله درگیر شوند و نگارنده گمان نمی کند که مسئولان نشریه از اینگونه جدل های نظری استقبال نکنند و صفحاتی را باین امر اختصاص ندهند.



در این شماره، فصل "معرفی يك سرزمین" به شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، جغرافیائی و مذهبی جامعه ای اختصاص دارد که اسلام در آن بوجود آمد و رشد کرد. در مقدمه این سلسله مقالات در شماره گذشته نوشته ایم: در شماره

بعد "برخلاف شماره حاضر، قلم را عدد تا بدست ما کسیم رود نسون خواهیم سپرد چرا که او با اطلاعات گسترده و شناخت عمیق خود از جامعه عربستان، ویژگی های سرزمینی را بخوبی تصویر می کند که موطن اسلام نام گرفت، چرا که بر این تصویر جامع او چیز زیادی نمی توان افزود". در اینجا، به آن وعده خود عمل کرده ایم. و برای این که در آن تصویر بهم پیوسته و منسجم گسستی ایجاد نشود مطالب توضیحی یا تکمیلی خود را به زیرنویس ها و ضایم انتقال داده ایم. از سوی دیگر، بدلیلی که گفته شد، حیفمان آمد که بخش های مهمی از این فصل از کتاب "محمد" را ارائه ندهیم و در نتیجه، کوشیده ایم مطالب آن را هر چه کمتر تلخیص کنیم. بنا بر این مجبور شده ایم که مطالب آن را برای دو شماره - یک بخش در این شماره و بخش دیگری در شماره آینده نشریه - تنظیم کنیم.

ه. سیاطی

ما کسیم رود نسون می نویسد :

کسانی را که در آن ایام به یونانی ساراکنوآ (Sarakēnoi) به لاتین ساراسنی (Saraceni) می نامیدند - و واژه فرانسوی Sarrasin (۱) ما از آن زبان ها گرفته شده - قبل از آن ایام عرب سنیت (Cénite) به یونانی سکنه (Skênê) یعنی عربی نامیده می شد که در زیر چادر زندگی می کردند. آن ها خود را فقط عرب می نامیدند. از بیاد نیاوردنی ترین زمان ها، در همین سرزمین ها زیسته اند، واحدی بیاد ندارد که قبل از آن ها مردم دیگری در اینجا زندگی کرده باشند.

سرزمینی عظیم، تقریباً به وسعت یک سوم اروپا. با جمعیتی بسیار کم. کمیاب بودن باران، بخش اعظم این سرزمین را بصورت کویر در آورده بود. در برخی نقاط، ده سال پیاپی باران نمی بارید. مناطقی گسترده باته های تا ۲۰۰ متر ارتفاع و با چندین کیلومتر طول. یکی از این مناطقی، ربع الخالی (Rab' Al-khâli) بود بوسعت خاک فرانسه. میدان های بسیار وسیع از مواد آتشفشانی وجود داشت که از بروز آتش نشان های کم و بیش

۱- در توضیح این واژه مراجعه کنید به "اندیشه رهائی"، شماره های ۳ و ۴،

ص ۲۹۲، زیر نویس شماره ۰۳۴

قدیمی خبر می دادند .

بسترهای رودخانه (وادی) ، شواهدی بودند از دوره های مرطوب . ولی از دوره های تاریخی به بعد ، بیشتر اوقات خشک بوده اند . گهگاه چند مرداب در کنارشان دیده می شدند . و باران های ناگهانی ، گاهی اوقات ، در مدت زمانی کوتاه ، آن ها را به سیلاب های تند بدل می کردند . آب وجود داشت . ولی برای جستجویش می بایست به حفر چاه پرداخت . گاهی عمق این چاه ها به ۱۷۰ متر می رسید . ناگهان چشمه ای ظاهر می شد و در این حال ، واحه ای نمایان می گردید که گیاهان سبزش ، آن را از کویر اطراف ، مجزا می کرد . در جاهای دیگر نیز ، بویژه در دشت های ساحلی که باران در آنجا بیشتر بچشم می خورد ، بسترهای درونی وادی (رودخانه) ها با اندازه کافی آب ذخیره می کردند تا امکان نوعی کشت و زرع فراهم گردد . حتی در مناطق کویری ، رگبارها ، ناگهان برای چند ساعت ، گل ها و علف های وحشی را پدید می آوردند .

شرایط جغرافیائی ، نوع زندگی را تحمیل می کرد . با توجه به تسلط مطلق کویر بر شبه الجزیره ، نوع زندگی تحمیل شده در ارتباط با آن ، چادر نشینی شبانی بود . ساکنان این مناطق ، در دومین هزاره قبل از میلاد مسیح ، شتر را اهلی کردند . از آن پس ، گروه های کوچک چادر نشین ، بدنبال شتر ، که معاش شان را تامین می کرد ، براه افتادند . اسپرنگر (Sprengr) می گوید : عرب ، زائده شتر است .

در "بهار" ، وقتی که باران می بارید ، همه ، به همراه حیوانات خود بطرف مناطقی هجوم می بردند که آب ، سبزی را به ارمغان می آورد . این روزها ، روزهای سرور و شادمانی بود . روزهایی که حیوانات و آدم ها ، در چشم انداز دوره های قحطی آینده ، شکمی از عزا در می آوردند . گروه های کوچک از هم جدا میشدند تا از این نعمت بزرگ بهره مند شوند . سپس ، زمان خشکی فرا می رسید و گروه های انسانی در اطراف نقاط دائمی آب ، متمرکز میشدند . در آنجائی که علی رغم خشکی ، گیاهان و بوته ها همچنان به حیات خود ادامه می دادند .

در دیگر مناطق ، برخی حیوانات کشت می شد . ولی در واحه ها ، جمع

کوچک یکجا نشینان (۲) ، درخت خرما - درخت درختان - را پرورش می داد که نه فقط میوه اش بلکه تمامی عناصرش تا به انتها مورد مصرف قرار می گرفت (درختی که آن را " عمه و مادر اعراب " نام داده اند) ، و تنها ماده مقوی (اگر شیر شتر را کنار بگذاریم که بندرت به آن اضافه می شد) توده های محروم بدوی بشمار می رفت .

تمامی عناصر این جماعات - کشتکاران درخت خرما یا (ندرتا) حبوبات ، میوه و سبزی ، چادر نشینان پرورش دهنده شتر در استپ ها و کویر ، روستا نشینان و شهر نشینان مناطق اطراف - ، مجبور بودند که در ارتباط نزدیک بهم زندگی کنند چرا که هر دسته از این عناصر به دسته های دیگر نیاز داشت . جمل سواران (Chamaliers) ، بخاطر سوارکاری سریع شان ، از نظر نظامی به کسب برتری نائل شدند و عملاً بر یکجا نشینان ، بویژه ساکنان واحه های منزوی در اقیانوس کویر ، تسلط یافتند .

تجارت یکی از روابط مسالمت آمیز این جماعات را تشکیل می داد . شتر ، یعنی کشتی کویر ، امکان می داد که این گستره های عظیم پیموده شود . این حیوان می توانست تا ۲۰۰ کیلو بار حمل کند و در طی یکروز ، صد کیلومتر را پشت سر بگذارد ، بمدت بیست روز ، در زیر پنجاه درجه حرارت راه بسرود بشرطی که کمی علوفه در اختیارش قرار گیرد و در غیر اینصورت یعنی در صورت فقدان علوفه نیز ، قبل از این که از پای در آید ، بمدت پنج روز راه می پیمود . کاروان ها می توانستند مناطق متمدن عربستان جنوبی (یمن) را به " هلال حاصلخیز " متصل کنند تا محصولاتی که در هر یک از آن ها تهیه می شد به دیگری

۲- یکجا نشینان را در مقابل واژه فرانسوی Sédentaires قرار داده ایم که در اینجا منظور از آن ، گروه های انسانی است که در محل ثابتی سکونی گزیده اند و در نقطه مقابل آن ، چادر نشینان و خانه بدوشان (Nomades) قرار دارد که هنوز در روزگار ما ، اعراب بادیه نشین ، کولیان ، ایلات ، آوراگان از آن جمله اند . قبل از پیدایش اسلام هر دو دسته در عربستان وجود داشت . دسته اول در شهرها ، واحه ها و در کنار چشمه ها زندگی می کرد و دسته دوم ، چادر بدوش ، بدنبال آب و علف - برای خود و شترش - ، مدام از نقطه ای به نقطه ای دیگر نقل مکان می داد .

برسانند و علاوه بر این، محصولات ترانزیتی را همراهی می‌کردند که از یک سواز هند، افریقای شرقی و خاور دور و از سوی دیگر، از تمامی دنیای مدیترانه‌ای می‌آمدند. اعراب بدوی (Bédouins) از این کاروان‌ها حق عبور از مناطق مورد کنترل خود را طلب می‌کردند مگر این که یک دولت قوی، با قوای نظامی، عبور کاروان‌ها را تضمین می‌کرد. در یک سطح محدودتر، مبادلات طبعاً بین چادر نشینان و یکجانشینان صورت می‌گرفت حتی در همین حد که امکان تهیه غذایی را فراهم کند تا شیر شتر چادر نشینان و خرما ی یکجانشینان بهم درآمیزد. یک سلسله بازاری یا بازار مکاره وجود داشت که گاهی در اطراف یک چشمه یا یک معبد، شکل دائمی بخود می‌گرفت. علاوه بر مداین (Cités) شکل گرفته در واحه‌ها، مداین پراکنده‌ای نیز در کویر وجود داشت. این مداین، محل اقامت بازرگانان و پیشه‌وران و نیز در صورتی که وضعیت مکانی اجازه می‌داد - روستائیان و همچنین روسای قبایل چادر نشین بودند. این روسای قبایل، از همین جا - به‌مراه رفاه نسبی و با ملتزمین کم و بیش متعددشان - افراد قبایل سرگردان و خانه بدوش خود را تحت نظر داشتند.

در این مداین و نیز در واحه‌ها و استپ‌های قابل کشت و زرع، ساخت‌های اجتماعی مخصوص به زندگی بادیه نشینی، حفظ می‌شد. گروه‌های کوچک انسانی - که بعد آن‌ها بر اثر ضرورت‌های حیاتی تحمیل می‌شد و می‌توان آن‌ها را عشیره (Clan) یا مادون قبیله (Sous-tribu) نامید - سلول‌های پایه را تشکیل می‌دادند. عشایری که، درست یا نادرست، نوعی خویشاوندی در بین خود قائل بودند، قبیله‌ای ایجاد می‌کردند. هر قبیله، نسب اجداد خود را داشت. ایدئولوگ‌ها و سیاستمداران بادیه، شجره‌نامه‌هایی را بر پا می‌داشتند که در آن‌ها، خویشاوندی مفروض با این اجداد، روابط کم و بیش نزدیک گروه‌هایی را منعکس می‌کردند که نام آن اجداد را بر خود داشتند.

این روابط می‌توانست مسالمت‌آمیز باشد. ولی فقر وحشتناکی که عمدتاً گروه‌های عرب را در بر می‌گرفت، میل به تصرف - از طریق زور - دارایی‌های (غالبا نسبی) کسانی را شدت می‌بخشید که تقدیر کمی نسبت به اینسان

روی خوش نشان داده بود . بدین ترتیب غازو (Ghazou) یا غزوه ای (Razzia) (۳) ترتیب داده می شد که مقررات آن بطریق غیر مضبوط تنظیم

۳- در باره غزوه مراجعه شود به بسیاری از صفحات بخش قبلی این مقاله در "اندیشه رهائی" ۳ و ۴ (بویژه به صفحات ۲۷۰، ۲۷۲، ۸۲ - ۲۸۲ و ۸۸-۲۸۵) . غزوه همانظوری که قبلاً گفته شد ، قبل از اسلام بمفهوم حمله و یورش برق آسا و غافلگیر کننده بود بمنظور تصرف اموال و دارائی فرد یا افراد بعد از اسلام، در زمان پیغمبر و جانشینان او (تا وقتی که اعراب فنون نظامی و جنگی را فرا گیرند) ، دقیقاً بهمان شکل و بهمان نام بکار برده می شدند ولی با توجیه جدید : جهاد علیه کفر .

تاکید بر نکته، دیگری - که در قسمت های قبلی این سلسله مطالب و نیز برخی دیگر از مطالب پیشین "اندیشه رهائی" کم و بیش به آن پرداخته شده، در دنباله این سلسله مقالات بیشتر به آن خواهیم پرداخت -، ضروری است : اسلام (مانند بسیاری از ادیان قبلی بویژه مسیحیت) هیچ چیز تازه ای ارائه نداده است . قرآن محمد اقتباسی است از ادیان قبلی، یهودی، مسیحی، ادیان شرقی بویژه ایرانی (بشکل نازل و غالباً مسخ شده، در حد اطلاعات محدود، دست دوم یا چندم محمد از آن ادیان) و از ادیان اعراب قبل از اسلام . بنابراین اهمیت قرآن بر خلاف پندار عمومی در بین مسلمین در تازگی آن نیست ، در فاصله ای است که بین اقتباس صرف و انطباق وجود دارد . و محمد این را نه به وحی الله بلکه به تیز هوشی و قدرت انطباقی خود مدیون است . اقتباس عناصر تك تك موجود ، ترکیب آن ها و پیاده کردن شان بر پایه شرایط مشخص . البته این اصل عمومی در قرآن را فرصت طلبی، پراگماتیسم ، سیاست گام به گام و نیازهای لحظه ای محمد ، غالباً مخدوش می کرد و منشاء احکام ناسخ و منسوخ در قرآن را بایسد در این امر جستجو کرد . تردیدی نیست که آن "اصل عمومی" و اولییه، اسلام محمد ، بر اساس سنتز ارائه شده در فوق، در روند خود و در پراتیک اجتماعی و سیاسی محمد ، دستخوش تغییر و تحولات بزرگی شد و این يك منشاء دیگر از احکام ناسخ و منسوخ قرآن است . چند مثال گذرا برای برخی از نکات اشاره شده در فوق :

- محمد پس از فرار از مکه به مدینه ("هجرت") ، وقتی که در موضع ضعف و ناتوانی قرار داشت، برای بدست آوردن حمایت قبایل ثروتمند یهودی

شده بود . مقررات مذکور مبتنی بر این بود : اموال افراد می‌تواند بـغـارت رود ولی ، تا سرحد امکان ، نباید خون انسانی ریخته شود . چرا که بر اساس قوانین غیر مکتوب بادیه ، ریختن خون ، عواقب بسیار وخیمی بدنبال داشت . هیچ حقوق (Droit) مجردی که در بند هایش بتواند اعـسـراب آزاد را محدود کند ، هیچ دولتی که بکمک پلیس خود بتواند مقررات خویش را تحمیل کند ، در بادیه وجود نداشت . تنها حفاظ زندگی آدمی ، اطمینانی بود که عادات و رسوم ارائه می‌داد و عدم رعایت این ها پرداخت بهاء گزافی در برداشت . خون بجای خون ، زندگی بجای زندگی . شرمساری پـسـا ك نشدنی گریبانگر کسی می‌شد که قاتل فردی از افراد قبیله اش ، بر اساس رسوم ،

← مدینه ، قبله مسلمین را ، اورشلیم اعلام کرد . ولی پس از این که جای پای خود را در مدینه محکم کرد ، پس از این که تك تك این قبایل را ، گام به گام و هر يك به نوبت ، سرکوب کرد ، اموال و املاك شان را بـغـارت برد ، خودشان را از مدینه بیرون ریخت و یا تا نفر آخرشان را بقتل رسانند ، نوبت بدست آوردن دل دشمنان قدرتمند مکه فرا رسید . باز از طرف خدا وحی نازل شد که مسلمین بطرف مکه نماز بگذارند .

— محمد سیاست باز ، به هنگام ناامیدی به ستایش و بت بزرگ "لات" و "غری" پرداخت و "شفاعت" آن ها را "پذیرفته" شدنی دانست و سپس به سجده افتاد (تاریخ طبری ، جلد ۳ ، صفحات ۸۲-۸۸۱ و تفسیر شریف لاهیجی ، جلد ۳ ، ص ۲۰۱ ، بنقل از کتاب اسلام شناسی) . این امر به ماجرای "غرائیق" معروف است . متن این آیه از اکثر قران های موجود حذف شده است چرا که غالب مسلمانان معتقدند که آیه مبتنی بر ستایش از بت هـا را شیطان بر زبان پیغمبر جاری ساخته است . محمد ، بعدها ، زمانی که دیگر به اینگونه بند بازی ها نیازی نداشت بارها در قران از واقعه غرائیق اظهار ندامت کرده است .

آنچه قبلا در باره محتوی قران گفته ایم در باب واژه ها و اصطلاحات آن نیز صادق است . بخشی از این واژه ها و اصطلاحات از ادیان قدیمی اقتباس شده ولی قسمت عمده آن ها از ادیان "اعراب دوره جاهلیت" گرفته شده است . نه تنها غزوه بلکه واژه هائی مانند جن ، کعبه ، الله و غیره در میان بت پرستان عرب رایج بوده است .

مستحق اجراء قصاص بود ولی به زنده ماندن او تن در می داد . ثار (۴) ، یکی از ستون های جامعه بادیه نشین بود .

ثار، در منشاء خود ، مبتنی بر مساوات بود . چرا که هر عضو يك قبيله با هر عضو قبيله های دیگر، مساوی بود . هر گروه برای خود يك رئیس تعیین می کرد که او را سید می نامیدند . قدرت این رئیس صرفا به اعتبار شخصی اش وابسته بود . او می بایست هر لحظه مراقب باشد که این اعتبار، کامل و دست نخورده باقی بماند . رئیس قبيله می بایست سرشار از صفات پسندیده باشد و با مهربانی و ادب و سعه صدر خود ، طرفدارانش را حفظ کند ، در هر شرایطی از جاده اعتدال منحرف نگردد ، اراده نهائی کسانی که رهبری شان را بر عهده دارد ، رعایت کند و در عین حال ، دلیلی و اقتدار خود را به نمایش بگذارد .

رود نسون سپس به مجامع عمومی قبيله اشاره می کند که با آنچه بعد ها در قران — فقط در سه جا ، آن هم بسیار متفاوت با مفهوم شورا در روزگار ما — بکار گرفته شد و یا اخیرا برخی از نیروهای سیاسی — مذهبی بعنوان نهاد شورائی در اسلام القاء شبهه می کنند (۵) ، بعرا تباد موکراتیک تر بیستون او می نویسد :

۴- واژه های قصاص و ثار که به نحوست وجود حکومت اسلامی وارد زبان فارسی امروز شده (قانون قصاص ، لشکر ثارالله ، گشت ثارالله) ، از واژه هائیکه قبل از پیدایش اسلام نیز در جامعه عربستان وجود داشته است . واژه قصاص معروف تر از آنست که توضیحی در باره اش ارائه دهیم اما معانی ثار ، بنا به فرهنگ معین ، بدینگونه است : کینه کشی ، انتقام ، خون و خونخواهی
نه تنها این واژه ها به برکت وجود حکومت اسلامی در زبان فارسی امروز راه یافته اند بلکه مضامین اجتماعی آن ها ، که یادگار دوران توحش (دوره پیدایش اسلام و دوره قبل از آن) است ، بر جامعه مدنی امروز ایران تحمیل شده اند .

۵- در باره مفهوم واقعی شورا در قران از یکطرف و تفاسیر خیالبافانه برخی از نیروها و اشخاص سیاسی — مذهبی نظیر مجاهدین ، علی شریعتی (و طرفداران وی) ، بنی صدر و غیره از طرف دیگر ، مراجعه کنید به بخش —

در مجامع عمومی قبیله (۶) ، وتوی فقط یک فرد می توانست یک تصمیم مهم را معلق کند .

با اینحال ، تمام عشیره ها (۶) بمفهوم دقیق کلمه ، با هم برابر نبودند . بعضی

← سوم سلسله مقالات " شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک ؟ " ، قسمت " شورا و اسلام " ، " اندیشه رهائی " ۳ و ۴ ، صفحات ۸۶-۱۸۳ .

۶- رود نسون در کتاب خود ، چند جا ، از جمله در اینجا ، قبیله (Tribu) و عشیره یا خاندان (Clan) را بجای هم بکار می گیرد و در نتیجه عبارت بصورت غیر دقیق یا نامفهوم در می آید و ما در اینجا (و هر جای دیگر) واژه ای که بنظرمان درست می رسد ، انتخاب می کنیم (و در هر مورد بجای خود تذکر می دهیم) . در اینجا ، هم مجامع عمومی قبیله (نه عشیره) درست است و هم عبارت بعدی نویسنده چنین حکمی را نائید می کند . بطوری که می دانیم هر قبیله را چندین خانواده ایجاد می کرد . مثلا قبیله قریش از خاندان ها (عشیره ها) ی متعددی تشکیل میشد نظیر بنی هاشم ، بنی امیه ، بنی زهره ، بنی مخزوم ، بنی اسد ، بنی نوفل ، بنی جمح ، بنی تیم ، بنی سهیم ، بنی عدی (" بامداد اسلام " ، عبدالحسین زرین کوب ، امیر کبیر ، چاپ ششم ، ۱۳۶۲ ، ص ۱۰) . هر چند گاه ، یکی از این خاندان ها در قبیله قدرت بیشتری می یافت و در نتیجه ، ریاست امور کعبه ، ریاست دارالندوه ، حمل پرچم قریش به هنگام جنگ ، سقایت حج (آب دادن به حجاج) ، رفادت (غذائی که برای حاجیان و زائران تهیه می شد) و غیره را بر عهده می گرفت (" تاریخ سیاسی اسلام " ، دکتر حسن ابراهیم حسن ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، انتشارات جاویدان ، چاپ چهارم ، ۱۳۶۰ ، جلد اول ، صفحات ۵۲ - ۵۱) . بنابراین ، ما Clan اولی در کتاب رود نسون را به قبیله تفسیر داده ایم ولی Clans دومی را بصورت همان عشیره ها باقی گذاشته ایم .

در اینجا تذکر یک نکته دیگر نیز لازمست : " مجامع عمومی قبیله " مغایرت

است با " دارالندوه " که هر دو در عربستان قبل از اسلام وجود داشتند . اولی در محل هر قبیله با شرکت کلیه افراد یک قبیله تشکیل می شد و دومی در مکه ، در درون کعبه و با شرکت " سران و بزرگان قبایل " که " در باره کارهای مهم مشورت می کردند " . در دارالندوه ، کسانی می توانستند حاضر باشند که دست کم چهل سال داشته باشند (" تاریخ سیاسی اسلام ، همان جلد ، ص ۵۱) .

از آن‌ها از طریق غزوات، تجارت و از طریق دریافت بهره دیون مردم یکجانشین یا حتی چادر نشین، ثروتمند شده بودند. حتی افراد مهم یک عشیره مشخص، در یک زمان مناسب، ثروت فردی بدست می‌آوردند. بنا بر این، چه در یک قبیله چه در یک عشیره، هم ثروتمند وجود داشت و هم مستمند. ولی در یک دوره خشکسالی یا بد بیاری در جنگ کافی بود تا برابری در فقر را بوجود آورد. بعضی‌ها، با آن ثروت‌های موقتی، بردگانی در اختیار داشتند. بردگانی را که خریده یا در طی غزوات به اسارت خود در آورده بودند و یا بد هکارانی که قادر به پرداخت دیون خود نبودند به بردگی شان در می‌آمدند. ولی شرایط زندگی چادر نشینی - برخلاف یکجانشینی -، چندان اجازه انقیاد دائمی، مراقبت پذیر و سازمان یافته را نمی‌داد. از این نظر، غالباً این بردگان را آزاد می‌کردند. بردگان آزاد شده (موالی) (۷)، همچنان تحت ولایت اربابان سابق خود باقی می‌ماندند.

نویسنده کتاب "محمد" از قول آمی بن مارسلن (Ammien Marcellin)

مورخ قرن چهارم میلادی (سه قرن قبل از پیدایش اسلام)، عبارت زیر را نقل می‌کند:

"اتحاد مرد و زن (برای آن‌ها) چیزی جز یک قرارداد اجاره نیست، بجای هر گونه شکل ازدواج، زن با قیمت و مهلت معین، به همسری مرد در می‌آید و بعنوان جهاز، نیزه و چادر [خیمه‌ای] را به خانه شوهر می‌برد، همواره آماده است بمحضی که مهلت خاتمه یافت، با کمترین اشاره‌ای او را ترک کند. نمی‌توان تصور کرد که این ملت (Nation)، از هر دو جنس [زن و مرد]، به هنگام مقاربت، با چه خشونت جنون آمیزی بجان هم می‌افتند."

۷- موالی جمع موالی است. در زبان فارسی آن را غالباً مولا می‌نویسند.

مولا (موالی) از لغات اضداد است یعنی هم بمعنای سرور، مخدوم، آقا، خداوندگار است و هم بمعنای بنده، عبد، خادم. شعر زیر منوچهری دو مفهوم متضاد این واژه را در بردارد:

هر چه این ملکان بنده و مولای ویند هیچ مولا بتن خود سوی مولا نشود.

نگاه کنید به فرهنگ معین، جلد چهارم، ص ۴۴۴۷ و ص ۴۴۴۹.

بنظر رود نسون :

”این توصیف ، بلاشك مبالغه آمیز است” (۸) .

وادامه می دهد :

در مجموع بنظر می رسد که زنان یکجانشین (قبل از اسلام در عربستان) در مقام مقایسه با زنان چادر نشین (در همان ایام) ، نقش کم اهمیت تری داشته اند و این امر (یعنی این نقش کم اهمیت) بعد از اسلام هم باقی ماند (۹) .
نویسنده کتاب ” محمد ” در مباحث خود ، در رابطه با جامعه عربستان قبل از اسلام ، چنین می نویسد :

در این جامعه خشن و متحرك ، هنرها به هیچ وجه جایی نداشتند با يك استثناء : هنر سخنوری . اعراب مردان بلیغ را می پرستیدند ، کسانی که می توانستند در مقابل يك برهان دست و پاگیر و مزاحم ، سر ضرب پاسخی ظریف ارائه دهند ، کسانی که می توانستند نظریات خود در مباحث عنوان شده در شورای قبیله یا عشیره را به کرسی بنشانند . فرزنانگان عرب ، شهره بودند . شعر در نزد اعراب ، بازهم بیشتر از بلاغت و سخنوری ، ارج و ارزش داشت . شاعر ، فردی برجسته و هول انگیز بود که حدس زده می شد از ارواح الهام می گیرد . او ، مانند همه جا ، ترانه ، عشق ، ماتم ، شهادی و اندوه هایش و زیبایی وحشی میهن خود را می سرود . از همان زمان ها ، تمامی يك هنر شاعرانه شکل گرفته بود . اما شاعر خصوصا بمثابة پروپاگاندیست بکار گرفته می شد ، روزنامه نگار صحرا بود . نبردهای زبانی — غالباً بمناسبت بازارهای مکاره — بر پا می گردید که در آن ها ، شاعران به مدح قبیله خود و به

۸- و بنظر ما فقط عبارت اول نوشته مارسلن ” مبالغه آمیز ” یا نادرست است .

۹- در این ارتباط و نیز در ارتباط با موقعیت زن قبل از اسلام ، شدید و انقیاد

وی بعد از پیدایش اسلام و همچنین مقایسه وضعیت ازدواج ، طلاق و —

اسارت گرفتن زنان در دوره قبل و بعد از اسلام (که برخلاف افسانه —

بافی های رایج ، اسلام نه تنها هیچ ارمغانی برای زنان به همراه نیاورد بلکه

زنجیرهای محکم تری به دست و پای آن ها بسته است) ، مراجعه کنید —

ضمیمه شماره يك .

تحقیر یا ریشخند قبیله دشمن می پرداختند . حمله و پاسخ می بایست به يك وزن و با همان قافیه باشد . طنز، عمدتاً خیلی سریع، بجانب دشنام های نه چندان لطیف می لغزید ، مدیحه سرائی یا شعر حاوی خود ستائی گستاخانه براحته به چاپلوسی های حقیرانه و به گزافه گوئی تبدیل می گردید .

رود نسون در باره دین قبل از اسلام در عربستان به نکات جالبی

اشاره می کند :

بنظر می رسد که دین خیلی کم مورد توجه اعراب بادیه بود . آن ها رئالیست بودند و کمتر به خیالبافی گرایش داشتند (۱۰) . باورشان بر این بود که

۱۰- عبدالحسین زرین کوب آنجا که به دین در " دوران جاهلیت " عرب می پردازد (یکبار برای همیشه توضیح دهیم که " دوران جاهلیت " در فرهنگ اسلامی و آثار نویسندگان اسلامی از جمله زرین کوب، بمعنای عدم اعتقاد به یکتا پرستی و در واقع اسم شب است که مرز پیدایش اسلام و قبل از آنرا مشخص می کند و نه ابداً به معنایی که این اصطلاح می تواند به ذهن متبادر کند) ، به همین موضوع - البته بعنوان دلیلی بر " جاهلیت " اعراب قبل از اسلام - اشاره دارد :

" اعتقاد به بقای روح و دنیای دیگر نزد اعراب [قبل از اسلام] مقبول نبود . نزد آن ها زندگی با مرگ پایان می یافت و آن سوی مرگ دیگری چیزی نبود " .

اگر " جاهلیت " همین است

پس زنده باد " جاهلیت " !

زرین کوب بدنبال عبارات فوق ادامه می دهد :

" اگر چیزی از این مقوله به گوش عرب خورده بود از قول یهود و نصاری بود و کسی نیز آن را باور نداشت . این فکر را هم یهود ظاهرآ از ایرانیان آموخته بودند و از این رو بعضی از فرقه های قوم آن را لازمه دیانت نمی شمردند . بهر حال اعتقاد به حیات بعد از موت را اعراب خرافه تلقی می کردند و از آن بابت دغدغه ای به خاطر راه نمی دادند . درست است که آداب و مراسم طواف [بدور کعبه] و قربانی را نسبت به بتان انجام می آوردند اما به دیانت علاقه چندانی نمی ورزیدند " .

و انجام این کارها را نیز " به سبب احترام و علاقه ای [بود] که

زمین سرشار از ارواح ، از جن هاست که گرچه غالباً نامرئی اند ولی همچنین به اشکال حیوانات ظاهر می‌شوند . فرض می‌کردند که مردگان ، زندگی مغضوب و اشباح گونه‌ای را دنبال می‌کنند . برایشان خیرات می‌دادند

← به خون و نسب و آباء و اجداد خویش نشان می‌دادند " . " تقدیم نذر و قربانی ها بین اعراب نیز تداول داشت . اما نزد آن ها این هدایا و نذورات و این مراسم حج و قربانی که در مورد نیایش جن و بت و خدایان بعمل می‌آمد بکلی مربوط به حوائج دنیوی و لوازم معیشت و زندگی بود " (" بامداد اسلام " ، ص ۱۴) .

نویسنده " تاریخ سیاسی اسلام " ، از زاویه دیگر ، وضع دینی مردم عربستان و زمینه آماده پیدایش يك دین یکتا پرست را مورد بررسی قرار می‌دهد :

" هنگام تولد محمد ص بت پرستی رو به ضعف و انحطاط داشت و بعضی از عرب ها بدنیای دیگر معتقد بودند ، دین مسیح در عربستان نفوذ کرده بود و دین یهود پیروان بسیار داشت ، نفوذ یهودی گسری و مسیحی گری عقیده طرفداران توحید را نیرو می‌داد " (جلد اول ، ص ۶۶) .

ولی هیچیک از این ادیان و نیز دین زردشتی که در عربستان قبل از اسلام شناخته شده بود ، در این سرزمین نفوذ چندانی نیافت . همان نویسنده چنین ادامه می‌دهد :

" هیچیک از این دین ها در عربستان رواج نیافته بود . . . ولی شیوع اندیشه دینی و رواج مبادی دین زردشت و موسی و مسیح ، زمینه را برای ظهور مصلح بزرگ یعنی محمد ص پیغمبر مسلمانان فراهم آورده بود " (همانجا ، همان جلد ، همان صفحه) .

اگر تعارف " مصلح بزرگ " را کنار بگذاریم ، نتیجه گیری نویسنده در مجموع درست است . فقط می‌توان این نتیجه گیری را با فرمول بندی متفاوتی ارائه داد : ادیان یهودی ، مسیحی و ایرانی ، زمینه بروز يك دین جدید در عربستان را آماده کرده بودند ، اگر مجموعه شرایط جهانی ، تاریخی (که در شماره گذشته نشریه به تفصیل از آن ها سخن گفته ایم) و نیز شرایط مشخص جامعه آن روز عربستان ، احتمال ظهور يك دین را می‌داد ، این دین می‌بایست يك دین عربی بوده (ولو این که جز تلفیق ادیان مذکور چیز جدیدی ارائه ندهد) یعنی دینی که به تعبیر انگلس ، به قامت مرد عرب دوخته شده باشد .

و بروی گوشان ، الواح و توده هائی از سنگ می گذاشتند . در کنار این گورها ، برخی درختان و بعضی سنگ ها را (خصوصا آن نوع سنگ های آسمانی که ظاهرشان به شکل انسان نزدیک بود) ، بعنوان محل جلوس ارواح و خدایان ، قرار می دادند . خدایان در آسمان سکنی داشتند و حتی در زمره کواکب بودند . برخی از این خدایان ، فرزنانگان عرب بودند که به مقام خدائی می رسیدند . لیست این موجودات به مقام خدائی ارتقاء یافته ، بویژه اهمیت مختص به هر يك از آن ها ، برای قبيله های مختلف ، متفاوت بود . ولی می شد در هر گوشه عربستان ، مهم ترین شان را جستجو کرد . خصوصا الله ، " خداوند ، پروردگار " ، تجسمی از جهان الهی در عالی ترین شکل خود که خالق جهان و حافظ ایمان بود (۱۱) . در حجاز ، سه الهه بیش از دیگران مورد توجه بوده اند و بمثابه " دختران الله " تلقی می شدند . قبل از همه ، لات (Allât) بود که سابقا توسط هردوت از او بنام الیات (Aliat) سخن رفته بود ، و مفهوم آن خیلی ساده ، الهه است که شاید یکی از ابعاد

۱۱- کلمه الله در قران ، ۲۶۹۷ بار آمده است (رجوع کنید به :

Dictionnaire des religions, P.U.F, Paris , 1984 , P.425) و

تقریباً در هر بیست کلمه قران یکبار یکی از اسماء خدا بچشم می خورد (همانجا ، ص ۴۲۴) . البته نه تنها کلمه الله بلکه تمامی اسماء دیگر خدا نیز یا قبیل

از محمد در عربستان وجود داشته یا از ادیان یهودی و مسیحی و ایرانی اقتباس شده است . الله ، در حوالی پیدایش اسلام در عربستان ، قسار

متعال و خالق زمین و آسمان بود . حتی زمانی که محمد می خواست دل قبایل عرب بویژه قبایل قدرتمند مکه را بدست آورد ، در قران می گوید : " ما نعبد هم

الا لیقربونا الا الله زلفی یعنی بت ها را می پرستیم برای این که ما را بخدا نزدیک کنند " (" تاریخ سیاسی اسلام " ، همان جلد ، ص ۶۳) . چنان که

از مندرجات قران مستفاد می شود و عرب ها در عین بت پرستی به خدای متعال نیز معتقد بوده اند و بتان را وسیله ارتباط با خداوند می دانسته اند

(همانجا ، همان صفحه) . بنابراین تنها " نوآوری " محمد در این زمینه در بهترین حالت ، جانشینی چند بت پرستی به یکتا پرستی و (یا تقویت یکتا

پرستی) بود که این خود تحول قابل اهمیتی بشمار نمی رود و محمد آنرا از ادیان یهودی ، مسیحی و ایرانی اقتباس کرده بود .

ونوس (۱۲) ، سناره سحر را تجسم می بخشید . ولی اعرابی که تحت تاثیر یونان قرار داشتند او را با آتنا (۱۳) مقایسه می کردند . بعد از لات، ثری، " قادر متعال " بود که برخی او را با ونوس یکسان می دانستند . سومین دختر الله، منات ، الهه تقدیر بود که قیچی، برای بریدن رشته های تقدیر، در دست داشت و معبد او واقع در کنار دریا ، محل زیارت بود . در مکه ، خدای بزرگ ، هبل بود ، بتی از عقیق سرخ (۱۴) .

برخی از اماکن که علامت حضور ربانیت در آنجا ملاحظه شده بود ، اما کن مقدس نام می گرفت . محدوده این اماکن معین می گردید و در داخل این محدوده ، هیچ موجود زنده ای نمی بایست از بین برده شود . بنابراین ، اماکن امن تلقی می شدند و افرادی که از طرف صاحبان دم برای اجراء قصاص مورد تعقیب قرار داشتند ، می توانستند به آنجا پناهنده شوند . عشیره یا قبیله ای که تولیت آن مکان مقدس را بر عهده داشت از آن ها حمایت می کرد . اعراب از طریق هدیه و قربانی حیوانات - و گاهی شاید انسان - ستایش از خدایان را بجا می آوردند . برخی از معابد ، محل زیارت (حج - Hajj) بشمار می رفت و در آنجا مراسم گوناگونی بعمل می آمد . بویژه در اطراف شئی مقدس ، طواف می کردند . به هنگام این مراسم ، منکرات باید رعایت می شد مثلا امتناع از مقاربت جنسی غالباً از آن جمله بود . پسر بچه ها را با تشریفات با شکوه ختنه می کردند . اعراب از طریق فال گرفتن با تیر ، در جستجوی هائغ غیبی و نظر خدایان بر می آمدند . سحر و جادو مورد استفاده قرار می گرفت . از چشم بد می ترسیدند و در مقابل آن ، با ورد و طلسم ، از خود محافظت می کردند .

در واقع ، اعضاء این قبایل پراکنده ، سرگردان ، گرسنه ، بنحو وحشتناکی

۱۲ - Venus ، زهره ، ناهید .

۱۳ - Athena ، الهه یونانی ، الهه عقل ، هوشمندی ، هنر ، ادبیات ، علوم و غیره .

۱۴ - هبل بتی بود از عقیق سرخ و بصورت آدمی . اما دست راستش از قدیم شکسته بود و قویش برای آن دست دیگری از طلا درست کرده بود (" بامداد

اسلام " ، ع : زرین کوب ، ص ۱۳) .

دستخوش هرج و مرج ، در جستجوی آن بودند که خود را با يك ایده‌ال اخلاقی که خاص خودشان بوده - و در شکل گیری این ایده‌ال ، دین هیچگونه نقشی نداشته باشد - ، منطبق کنند . مرد نمونه می‌بایست به حد اعلی دارای صفتی باشد که آن را **مروت** (Morauwa) می‌نامیدند که مترادف با "مردانگی" ("Virilité") (۱۵) است . صفت مروت در برگیرنده شجاعت ، طاقت و تحمل ، وفاداری نسبت به گروه و نسبت به وظایف اجتماعی خود ، سخاوت و میهمان نوازی بود . احساسی که مرد عرب را وامی‌داشت که خود را با آن ایده‌ال انطباق دهد ، احساس شرف بود . هرگونه تخلف از مقررات اخلاقی صحرا ، دشنام و توهین و ، از آنجا ، پایمال شدن شرف تلقی می‌گردید . می‌توان گفت و نشان داد که مفهوم شرف در نزد اعراب ، جایگزین بسیاری از فونکسیون های معمولی دین می‌شد . بدینگونه ، در تمامی این ایده‌ال ها یعنی در این نیروی سازمان دهنده زندگی اجتماعی و شخصی ، هیچگونه نیازی به مراجعه به ماوراء الطبیعه احساس نمی‌کردند . همواره آن ایده‌ال ها به انسان ختم می‌شدند . انسان ارزش برتر برای انسان بود . ولی مسئله بر سر انسان اجتماعی ، انسان ادغام شده در عشیره خود و در قبیله خود بود . به همین علت است که **و مونتگمری وات** ، این بینش را "انسان گزائی قبیله‌ای" نام می‌نهد و این اصطلاح ، بجا و مناسب جلوه می‌کند . انسان در فعالیت هایش و در توانمندی های احتمالی اش - جز آنچه به سرنوشت کور (Dahr - دهر) مربوط می‌شود - ، حد و مرزی نمی‌شناسد . قدر مسلم ، دهر ، بیرحم و سرنوشت انسان ، غم انگیز است و هر آن میزان کمی که بشود از این بینش لزوماً بد بینانه از زندگی رهائی یافت همانا شتاب در برخورداری از لذات خشن ولی گریزنده ایست که بما ارزانی می‌شود . با این همه ، فعالیت بشری تا حدی می‌تواند امکان به نظم و نسق بهتر در آوردن چیزی را فراهم کند که سرنوشت برایمان مقدر داشته است . عرب

۱۵- اگر مروت مترادف با مردانگی (ورجولیت) و هر دو بمفهوم سخاوت ، انصاف و جوانمردی است ، واژه فرانسوی Virilité نه البته بمعنای حقیقی آن بلکه بمعنای مجازی هم دقیقاً با مردانگی (بمعنای ذکر شده در فوق) مترادف نیست و Virilité (بمفهوم مجازی) ، فقط با بخش دیگری از معانی مردانگی نظیر شهامت ، شجاعت ، توانمندی و دلآوری مترادف است .

بدوی می‌تواند خرافی جلوه کند ولی رئالیست بود و - بر خلاف آنچه سابق
بر این‌ها بیهوده تلقی می‌شد - زندگی خشن صحرا، او را بیشتر در معرض
ارزیابی دقیق از قدرت و ناتوانی اش قرار می‌داد و کمتر فرصت غرقه شدن
در تفکرات مربوط به لایتناهی را داشت .

آنگاه رود نسون می‌نویسد :

برخی از مولفان را علاقه بر اینست که بطور سیستماتیک در صد د تخفیف و تحقیر
اعراب برآیند (عادت مذمومی است بسیار رایج و باندازه کافی غیر متعارف
در نزد عرب شناسان) و آن جامعه را بربر توصیف کنند (۱۶) .

و اضافه می‌کند :

مسئله اینست که بربر را چه بنامیم . اعراب قدر مسلم در يك حالت
هرج و مرج کامل زندگی نمی‌کردند باین دلیل روشن که يك چنین حالتی هرگز
در هیچ جا وجود نداشته است . ولی باید قبول کرد قوانین غیر مکتوبی
که اعراب از آن پیروی می‌کردند غالباً مورد تجاوز قرار می‌گرفت و در قلمرو فرهنگ
مادی، دارای سطح بسیار نازلی بوده‌اند . طبیعتاً این سطح بسیار نازل
از نقطه نظر تمدن به هیچ وجه بمعنای فروتر بودن از نظر خونی یا ارثی
نیست ، بلکه از موقعیت اجتماعی آن دوره در محدوده شرایط طبیعی
بسیار بد شبه الجزیره عرب سرچشمه می‌گیرد . گرسنگی هیچگاه مشاور خوبی
نیست و اعراب غالباً گرسنه بوده‌اند .

بنظر نویسنده :

از همین جاست که برخی از قبایل شان ، در بعضی از موقعیت‌ها ، مرتکب
آنچنان زیاده روی در وحشی‌گری میشدند که از حد تصور فراتر می‌رفت .
در قرن چهارم (میلادی) آمی بین مارسلن ، سرباز شریف سوری الاصل (۱۷) ،

۱۶- "محمد" رود نسون ، صفحات ۳۹-۳۸ . ماکسیم رود نسون در اینجا

فراموش می‌کند که خود او، چند صفحه قبل ، در صفحه ۳۰ (نگاه کنید به
"اندیشه رهائی" ۳ و ۴ ، ص ۲۷۹) ، اعراب (و نیز ترك ها) را "اقوام
بربر" خوانده بود .

۱۷- رود نسون در فهرست اعلام کتاب خود (ص ۳۵۸) ، آمی بین مارسلن
را "مورخ لاتینی قرن چهارم میلادی" معرفی می‌کند و در اینجا "سرباز شریف"

از اینان چنان بوحشت افتاده بود که می‌گفت چنین مردی را "نه برای
 دستانم آرزو می‌کنم و نه برای دشمنانم". او داستان‌های را تعریف می‌کند که
 بیانگر خصلت این مردم است. در سال ۳۷۸ میلادی، گروه بزرگی
 از گوت‌ها (Goths) با یاری الن‌ها (Alains) و هون‌ها (Huns)، پس
 از شکست دادن رومیان در مقابل اندرینوپل (Andrinople) بطرف
 قسطنطنیه براه افتادند. عمده‌ترین ژنرال‌های رومی و نیز امپراتور
 والنس (Valens) جان خود را از دست می‌دهند. موقعیت جغرافیایی
 بحرانی بود. در همین وقت، یک گروه از چادرنشینان عرب (Sarrasins)
 که در خدمت امپراتور روم بودند به بربرهای غربی حمله کردند. نتیجه نبرد
 نامعلوم بود. آمی‌ین می‌نویسد: "ولی گروه‌های شرقی بخاطر واقعه‌ای، که
 تا آنوقت نظیر آن هرگز دیده نشده بود، پیشی گرفتند: مردی با موهای

← سوری الاصل". ما در منابع مورد دسترس خود به نکته اخیر الذکر برخورد
 نکرده‌ایم. مثلاً نویسندگان کتاب "تاریخ ایران" (بقلم تعدادی از محققان
 شوروی، انتشارات پیام، ۱۳۵۴) چند جا به نوشته او بزبان لاتینی استناد
 کرده، از او بعنوان "نویسنده"، "شاهد وقایع" (جنگ ایران و روم در زمان
 شاپور دوم ساسانی و امپراتور ژولین یا ژولین مرتد) و "همراه و منشی
 امپراتور" نام می‌برند. بهرحال، مارسلن مکنست هم "مورخ لاتینی قرن
 چهارم میلادی" بوده باشد و هم "سرباز سوری الاصل" در همان قرن
 زیرا واقعه‌ای را که رودنسون از قول همین مارسلن نقل می‌کند مربوط
 است به سال ۳۷۸ میلادی، سالی که بربرها برای اولین بار رومی‌ها
 را شکست دادند و والنس (که از طرف برادرش، امپراتور روم، والنسین
 اول به امپراطوری شرق برگزیده شده بود)، در همان جنگ کشته شد.
 از طرف دیگر، سوریه قریب هفت قرن (از سال ۶۴ قبل از میلاد تا سال
 ۶۳۴ میلادی) در تسلط امپراطوری روم و روم شرقی (بیزانس) قرار داشت.
 با این همه، فرهنگ "روبر" (جلد دوم، ص ۶۱)، او را "مورخ یونانی الاصل
 لاتن" معرفی می‌کند (تولد حدود ۳۳۰- مرگ حدود ۴۰۰ میلادی) که
 شرح وقایع زمان خود را در ۳۱ جلد تنظیم کرده که ۱۳ جلد اول آن از بین
 رفته است. در همین فرهنگ، محل تولد آمی‌ین، انطاکیه ذکر می‌شود
 و انطاکیه شهری است واقع در ترکیه، در حوالی مرزهای سوریه.

بلند ، كاملا برهنه - به استثنای تکیه ای که آلتش را مخفی می کرد - ، در حالی که فریاد های گوش خراش و میسوم سر می داد ، با خنجری از نیام بر کشیده ، خود را بمیان ارتش گوت ها انداخت . مردی را بقتل رساند ، لب های خود را به خرخره اش نزدیک کرد و خودش را که جاری شده بود ، مکید . بربرها که از این صحنه عجیب و حیرت آور بوحشت افتاده بودند ، دیگر نمی توانستند شور و هیجان معمولی خود را در نبرد نشان دهند و از این پس ، با گام های مرد پیش می رفتند ."



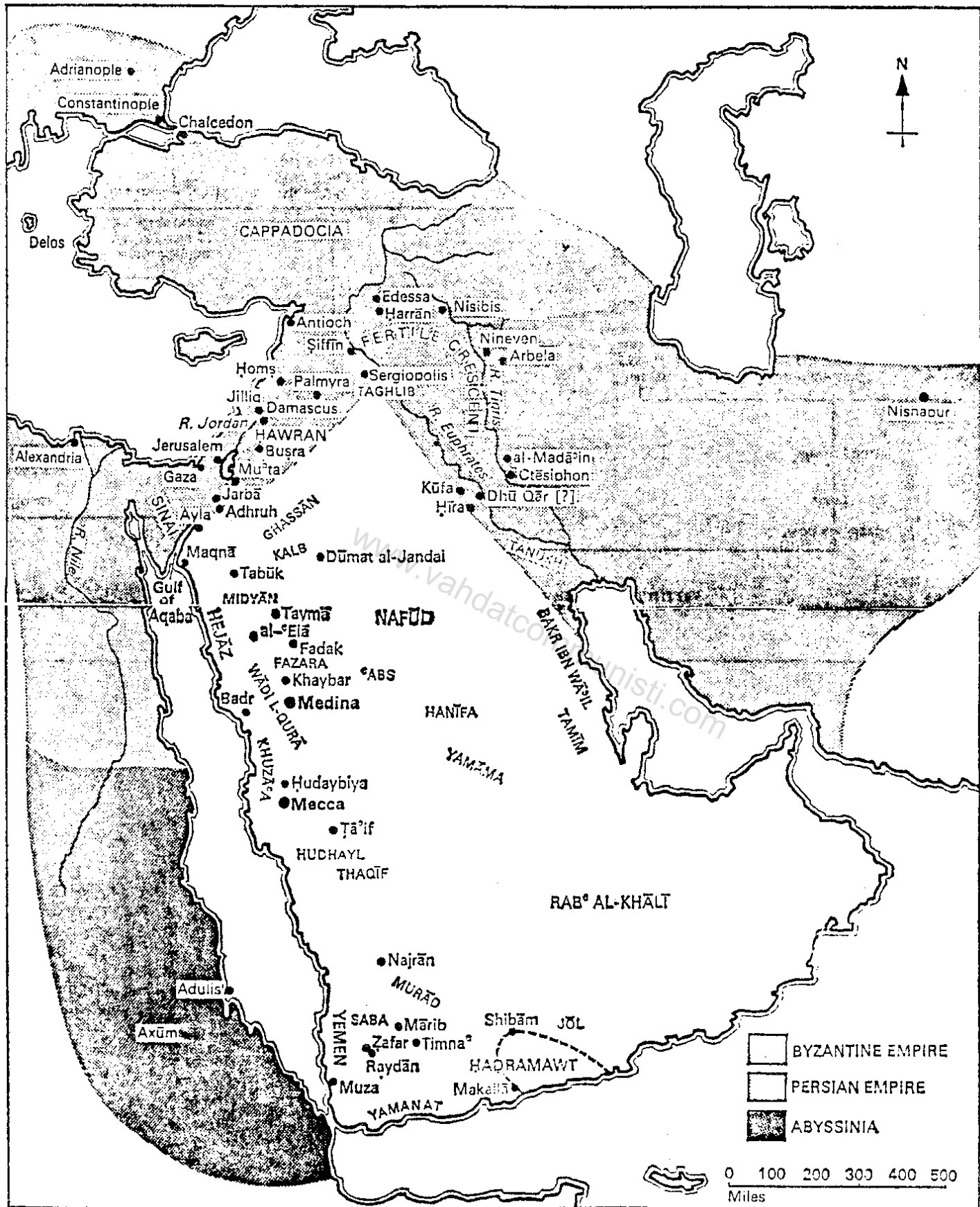
آنگاه رود نسون ، در فصل " معرفی يك سرزمین " ، صفحاتی را به معرفی عربستان جنوبی (" عربستان خوشبخت ") اختصاص می دهد ، سرزمینی که برخلاف عربستان شمالی (کشور چادر نشینان) ، دارای فرهنگ و تمدن با سابقه و درختانی بود . از جمله چنین می نویسد :

در سمت جنوب کشور چادر نشینان (Saracènes) یعنی کشوری که ما عربستان می نامیم ، سرزمینی قرار دارد که از نقطه نظر جغرافیائی ، جزء همان شبه الجزیره عربستان بشمار می رود ولی از بسیاری جهات ، كاملا با آن متفاوت است . این کشوریست که قدیمی ها آن را عربستان خوشبخت (L'Arabie heureuse) می نامیدند . مردم این کشور به لهجه ای بسیار متفارت با لهجه چادر نشینان صحبت می کردند . همان آمی یین ، منطقه را بدینگونه توصیف می کند :

" پارت ها ، از جنوب و مشرق (بدینگونه بود بینش جغرافیائی آن دوره) (۱۸) ، همسایگان اعراب خوشبخت (Arabes beati) بشمار می روند . آن ها بدینگونه نامیده شده اند زیرا که از نظر اراضی سرسبز ، گله ها ، درختان خرما و انواع و اقسام عطرها غنی اند . بخش بزرگی از کشورشان ، از سمت راست ، مشرف است به دریای سرخ و از سمت چپ ، مشرف به دریای فارس (Mer persique) : بدینگونه از ثروت های این دو عنصر بهره مند

۱۸ - با این که رود نسون مشخص نمی کند ولی بنظر می رسد که پراکنش توسط

او به متن افزوده شده است .



آسیای غربی و عربستان، ۶۳۰ قبل از میلاد

می‌شوند . در آنجا لنگرگاه‌ها و بنادر امن بسیار، مراکز تجاری متعدد، اقامت‌گاه‌های مجلل سلطنتی فراوان، چشمه‌های بسیار سالم آب‌های طبیعتاً گرم و تعداد زیادی رودهای کوچک و بزرگ وجود دارد . بالاخره، آب و هوای این سرزمین آنچنان پاکیزه و سالم است که برای يك شاهد عینی چنین می‌نماید که مردم هیچ چیزی کم ندارند تا کاملاً خوشبخت باشند ” (جلد بیست و سه، فصل ششم، صفحات ۴۷-۴۵) .

ماکسیم رود نسون بر این نظر آمی بن ، چنین می‌افزاید :

خود کشور نیز بسیار متفاوت از سرزمین چادر نشینان بود . کوه‌های جنوب عربستان ، از باد‌های موسمی اقیانوس هند ، بهره‌مند می‌شدند . باران‌های منظم باین مناطق امکان می‌داد که بنحو مطلوبی مرطوب باشند . در عربستان جنوبی ، آب از زمان‌های بسیار دور، بر اثر يك سیستم آبیاری عالمانه ، کابالیزه شده بود و همچنین با آماده کردن دامنه‌تپه‌ها و کوهپایه‌ها برای زراعت ، امکان ایجاد يك کشاورزی پر رونق و پیشرفته در دسترس قرار داشت . علاوه بر غلات ، میوه‌ها ، سبزی‌ها و درختان انگور مورد مصرف اهالی ، در آنجا، درختان مر (۱۹) و کُندر (Encens) نیز می‌روئید . مضاف بر

۱۹ - Myrrhe واژه ایست با منشأ یونانی که عربی آن مر است . این واژه دو بار در ” عهد جدید ” - یکبار در انجیل بروایت متی ، باب دوم، آیه ۱۱ و یکبار دیگر در انجیل بروایت یوحنا ، باب ۱۹، آیه ۳۹ - بکار رفته است (مثلاً نگاه کنید به ترجمه‌های فارسی ” عهد جدید ” ، چاپ تهران و چاپ عربی - در باره مشخصات این دو ترجمه فارسی مراجعه کنید به ” اندیشه‌رهائی ” ، شماره ۱ ، ص ۲۰۵ و شماره ۲ ، ص ۱۸۲) .

سعید نفیسی ، در فرهنگ ” فرانسه - فارسی ” خود (جلد دوم) در مقابل Myrrhe معادل‌های مرکی ، مرصافی ، مرصاف ، صبر را قرار داده است (که معادل اخیرالذکر البته اشتباه است . درخت صبر ، به فرانسه Aloès درخت مر نیست - در این باره نگاه کنید به فرهنگ معین ، جلد دوم ، ص ۲۱۲۹) .

محمد معین در فرهنگ خود ، به نقل از منصفات بابا افضل ، در باره

مر می‌نویسد :

این ها ، عطرها و ادویه های دیگری تولید می شدند که منبع ثروت قابله توجهی بشمار می رفتند . در حقیقت ، جهان مدیترانه ای ، از این محصولات مصرف عظیمی داشت . قبل از همه ، برای انجام مراسم مذهبی ولی همچنین برای نظافت ، آشپزی و نیز سایر مظاهر تجمل . بعلاوه ، از مدت ها قبل ، کشتی ها از یکطرف ، از هند و از طرف دیگر ، از آفریقای شرقی ، محصولاتی را به عربستان جنوبی وارد می کردند . در بازارهای کشور ، مثلا در بندر بزرگ موزه (۲۰) ، مروارید های خلیج فارس ، عاج ، ابریشم ، پنبه ، پارچه ، برنج و بویژه فلفل از هند ، و برده ها ، میمون ها ، عاج و طلا و پره های شتر مرغ از آفریقای شرقی بچشم می خورد ، بی این که محصولات محلی و محصولات مدیترانه ای را . که بعنوان مبادله به عربستان جنوبی ارسال می شدند . از یاد ببریم . کالاها توسط کاروان ها بطرف شمال عربستان ارسال می شدند . عربستان جنوبی ها ، بازرگانان فعالی بودند . کتیبه های حک شده توسط آن ها در مصر ، در دیلوس (۲۱) و در بین النهرین بدست آمده است .

← " مُرُ (MOR) (Γ) ۰۰۰ درختچه ایست از تیره سماقیان و از دسته بورسراسه ها که برخی گونه های درختی نیز دارد . این گیاه متعلق به نواحی گرم کره زمین است و بیشتر در حوالی بحر احمر و هندوستان و ماداگاسکار و سنگال می روید . و از گونه های مختلف گیاه مذکور که به اسامی مرمکی و مریهودی مشهورند ، صمغ سقزی بدست می آید که در طب مورد استفاده واقع می شود . و از این گونه های مختلف : " مور ، عوجه ، میر ، درخت مر ، درخت مور ، مرصافی ، مور آغاجی " را ذکر می کند (همانجا ، جلد سوم ، ص ۳۹۷۸) .

۲۰ - Muza . در منابع مورد دسترس خود متأسفانه تلفظ دقیق نام این شهر به عربی را نیافته ایم و از این نظر ، بجای Muza به تخمین ، " موزه " گذاشته ایم . در صفحات بعد ، در موارد مشابه ، خواننده را به همین زیر نویس ارجاع خواهیم داد و معنایش اینست که تلفظ آن نام یا واژه لزوماً دقیق (بمفهوم اصطلاح قبلا بکار برده شده آن) نیست .

۲۱ - سعید نفیسی در فرهنگ " فرانسه - فارسی " خود (فهرست نام ←

بعد از يك دوره - که مباحثات عالمانه کنونی در صدد تدقیق آنست - ، بلاشك لا اقل از قرن هشتم قبل از میلاد به بعد ، عربستان جنوبی ها خود را عرب نمی دانستند . به زبانی خویشاوند با زبان عربی ولی نه مشابه آن ، صحبت می کردند . به مرحله ای از تمدن یکجا نشینی و حتی شهرنشینی بر پایه کشاورزی و تجارت ، دست یافته بودند . دولت های تشکیلی داده بودند که آن ها را سبا (Saba) ، معاین* (Ma'in) ، قطبان* (Qatabân) ، حضر موت (Hadramout) ، عوسان* (Awsân) می نامیدند . هر يك از این دولت ها توسط يك قبیله حاکم و ممتاز رهبری می شد . لا اقل در برخی از ادوار حکومت های سلطنتی پارلمانی (Monarchies parlementaires) وجود داشت . پادشاهان و مجالس مشورتی . تصمیمات " توسط پادشاه معاین و توسط [مردم یا نمایندگان مردم] معاین " گرفته می شد (۲۲) . تمام این دولت ها ، بخاطر حوادث متعدد عجیب و غریبی که می شناسیم - و بدشواری بسیار می توانیم زمان وقوع شان را مشخص کنیم - ، با هم در جنگ و جدال

← خاص ، جلد دوم ، ص ۱۱۵۰) دیلوس را در مقابل Délos ، قرار داده است .

دیلوس جزیره بسیار کوچکی بود در یونان و از چهارده قرن قبل از میلاد ، مرکز مهم مذهبی . دارای تمدنی درخشان ، که این تمدن از سال ۱۶۶ قبل از میلاد به نقطه اوج خود رسید . دیلوس بصورت يك مرکز جهانی و يك خزینه مهم آثار هنری بین المللی درآمد . پس از تصرف و غارت دیلوس توسط مهرداد دوم ، پادشاه پارت ، در سال ۶۸ قبل از میلاد ، آن تمدن روبه افول گذاشت و بالاخره ، در قرن های ششم و هفتم ، با غارت این جزیره توسط امپراطوران بیزانس ، اسلاوها و اعراب ، بکلی خاموش شد . در کاوش های باستان شناسان بویژه فرانسویان ، از سال ۱۸۷۳ ، گنجینه های گرانبهائی از آثار باستانی (مهم تر از کشفیات سراسریونان) ، از همین جزیره بدست آمده است .

* در مورد تمام اسامی مشخص شده توسط يك ستاره ، مراجعه شود به زیر نویس شماره ۲۰ .

۲۲- گیومه ها از کتاب رود نسون (که بنظر می رسد از جایی نقل کرده است) و گروه از ماست .

بودند و یا با هم متحد می شدند . بهر حال ، گسترش تمدن های مدیترانه ای ، بر اثر ثروت عربستان جنوبی ها - که تامین کننده مواد مورد نیازشان بوده اند - ، افزایش یافت . متولی معبد آرتمیس در افسس (۲۳) ، در حوالی سال ۱۰۰ قبل از میلاد ، از تجملات مردم سبا (۲۴) ، از لوازم خانگی پر زرق و برق شان ، از ظروف طلا و نقره شان ، از محل مسکونی با درها و دیوارها و بام های مزین به طلا ، نقره ، عاج و سنگ های قیمتی شان ، صحبت می کند . صرفاً در سنوات اخیر است که از طریق کاوش های باستان شناسی ، گوشش هایی در جهت بررسی و تعمیق این داده ها انجام گرفته است . امریکائی ها کاوشهایی در تیمن (Timna) (۲۰) ، پایتخت قطبان - که بگفته پلین (۲۵) ، ۶۵ معبد داشته - ، بعمل آورده اند . دروازه جنوبی شهر ، دارای دو برج عظیم بود که هر یک از آن ها ، از بلوک های سنگی - سنگ های طبیعی و ناتراشیده - تشکیل می یافت و گاهی اندازه برخی از این سنگ ها به ۲ متر و ۴۰ در ۶۰ سانتیمتر می رسید . در پشت دروازه ، میدانی وجود داشت با نیمکت های سنگی ، شاید بروی آن ها بود که :

تمام قدیمی ها

شبا هنگام در معبد می نشستند و شور می کردند .

در محلی نه چندان دورتر از اینجا ، گاوشگران دو خانه یافتند . روبنای یکی از خانه ها با دو مجسمه برنزی - مناسراً از هنر مجسمه سازی یونان - ، تزئین شده بود . این مجسمه ها دو شیر ماده را قرینه هم نشان می دادند و هر یک از شیرها ، کودک تپلی و خدانی را بردوش داشتند . این مجموعه

۲۳ - Artémidore d'Ephèse .

۲۴ - Sabéens .

۲۵ - " پلینیوس Pelinyus (به فرانسه پلین Pline) ، دانشمند طبیعی

دان و نویسنده رومی (۷۹-۲۳ میلادی) . مهمترین تالیف وی " تاریخ

طبیعی " است در ۳۷ جزو . او به هنگام آشفشانی وزوو ، از بخار گوگرد

خفه شد " (" فرهنگ معین " ، جلد پنجم ، ص ۳۵۴) .

که معروف به **دیسکوروس** (۲۶) است بنظر می‌رسد پس از ریخته شدن در قالب گچ اسکندرانی، در قالب برنز ریخته شده باشد. امریکائی‌ها همچنین در شهر **سبائی-مآرب** (Mâreb) یا دقیق‌تر این که در معبد بزرگی که بلاشک مهمترین ابنیه این شهر بود - و بقایای آن را، سابق بر این‌ها، سیاحان دیده بودند -، به کاوش پرداختند. این معبد، **عوام** (Awwâm) (۲۰) نام داشت و متعلق به خدای **سبائی-القاه** بود. معبد محوطه بیضی شکلی بود بطول ۱۰۰ متر و به عرض ۷۵ متر، با دیوارهایی به ارتفاع ده متر، دری بسیار پیچیده، ساختمان‌هایی بهم پیوسته و بالاخره، ردیفی از هشت ستون. بخشی از در ورودی از داخل تزئین شده بود، شبه پنجره‌هایی از سنگ داشت به تقلید از شبکه.

قبلا می‌دانستیم - و این اکتشافات نیز تأیید کرده‌اند - که عربستان جنوبی‌ها، اسنادان معماری بوده‌اند و ساخت (Structure) کاخ‌های باشکوه‌شان هنوز امروز در خانه‌های مرتفع چند طبقه یمنی منعکس است. عربستان جنوبی‌ها، تاسیسات هیدرولیک متکاملی ساخته بودند. مشهورترین آن‌ها در حوالی **مآرب** قرار داشت و هنوز امروزه بقایای شگفت‌انگیز آن‌ها را می‌توان مشاهده کرد: سه سد عظیم با پی دیواره‌هایی به ارتفاع پانزده متر که همچنان بر پایستاده‌اند. بطور خلاصه این "اعراب خوشبخت"، از تمدنی بسیار عالی برخوردار بودند. این امر در هنرهای پلاستیک آن‌ها نیز منعکس است. در کنار برخی از آثار ناشیانه، مجسمه‌هایی دارای سبک و اسلوب نیز یافت می‌شود که نمایشگر مهارتی بزرگ و قریحه‌ای بدیع‌اند. همان‌طور که قبلا دیده‌ایم، بسیاری از آثار، اگر رونوشت برداری از هنر یونانی و رومی یا حتی آثار وارداتی از آن کشورها نباشند، تحت‌تأثیر آن‌ها قرار دارند. تأثیر هنر نیز در برخی از آثار دیده می‌شود. اشیاء لوکس که غالباً از سنگ

۲۶- کاستور (Castor) و پولوکس (Pollux)، فرزندان دوقلوی **ژئوس**، ولدا (Lèda) را **دیسکوروس** (Dioscures) یعنی "پسران ژئوس" می‌نامیدند. بر اساس روایت دیگری، فقط یکی از این دو (پولوکس)، بر اثر **همخواهی** **ژئوس** ولدا زائیده شد و در نتیجه نامیرا (Immortel) است.

رخام (Albâtre) ساخته می‌شدند ، از لطافت خاصی برخوردار بودند . خط عربستان جنوبی ، بخاطر انتظام ظریف و توانمند حروفش ، فی نفسه يك اثر هنری بشمار می‌رفت . انتظام این خط که حروفی چهار گوشه داشت ، بعدها ، با خم شدن بطرف داخل و با آراسته شدن به زیورهای يك کم منحنی ، گاهش یافت . در عربستان جنوبی ، زیاد می‌نوشتند . هزاران نوشته وجود داشته یا کشف شده که بیشتر آن ها متون حقوقی ، اداری یا مذهبی اند . بدون هیچگونه تردید ، ادبیات مکتوب ، نوشته بروی پاپيروس (۲۷) یا بروی پوست نیز وجود داشته ولی متاسفانه ، از آن همه ، چیزی باقی نمانده است .

رود نسون آنگامه مسئله دین در عربستان جنوبی می‌پردازد و می‌نویسد :

در عربستان جنوبی — بر خلاف کشور چاد رنشینان (عربستان شمالی) — ، پرستش (Le culte) بسیار رایج بود . معابد متعدد و ثروتمندی وجود داشت که توسط طبقه ای (Une classe) از روحانیان — که دارای نقوش اجتماعی بسیار مهمی بود — ، اداره می‌شدند . پرستش عبارت بود از هدیه دادن عطر ، قربانی کردن حیوانات ، انجام مراسم نماز و زیارت . در طول اجراء مراسم فوق مقاربت جنسی ممنوع بود . اگر کسی یکی از احکام متعدّد مربوط به پاکی و ناپاکی را مورد تجاوز قرار می‌داد ، می‌بایست با پرداخت جریمه و با اعتراف علنی — نوشتن بروی یکی از میزهای کوچک برنزی که در معبد قرار داشت — ، جبران مافات کند . عربستان جنوبی ها ، خدایان و الهه های بسیار متعددی را می‌پرستیدند (۲۸) .

۲۷ — در باره Papyrus مراجعه کنید به " اندیشه رهائی " ، شماره ۱ ،

ص ۲۰۸ .

۲۸ — پرستش خدایان و الهه های متعدد خاص عربستان جنوبی نیست بلکه در همه جا ، از جمله در عربستان شمالی (" موطن اسلام ") ، قبل از پیدایش ادیان یکتا پرست ، مشاهده می‌شود . در باره خدایان مذکر و مونث در ادیان چند تا پرست Polythéiste (بعنوان نمونه : مصر و یونان باستان و عربستان قبل از اسلام) و خدا در ادیان یکتا پرست Monothéiste (بعنوان نمونه : یهودیت ، مسیحیت و اسلام) مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۲۰۲ در آنجا نگاهی گذرا خواهیم داشت به تحول چند تا پرستی به یکتا پرستی با خدای

نویسنده کتاب "محمد" پس از برشمردن این خدایان اضافه می‌کند که:

این خدایان بسته به این که در کدام معبد مورد پرستش قرار گرفته باشند، بنحو متفاوتی نامیده می‌شدند و همچنین صفاتی که هر يك از خدایان به آن‌ها موصوف می‌شدند، برای جنبه‌های متعددی از يك خدا بکار گرفته می‌شد. هر يك از این جنبه‌ها، بلاشك مومنان خاص خود را داشت.

بین این عربستان جنوبی‌های یکجا نشین و متمدن که در میان تجمل و رفاه زندگی می‌کردند و جمعیت این دولت‌های سازمان یافته - دولت‌هائی با مکانیسم پیچیده و مطمئنا با يك بوروکراسی کاملا سرو سامان داده شده - را تشکیل می‌دادند و اعراب یا چادر نشینان (Saracènes) - یعنی مجموعه قبایل سرگردان با عادات خشن و گاه وحشی، مردمی تقریباً محروم از تمامی وسایل زندگی، گرسنه و آزاد -، تفاوت عظیمی وجود داشت. اولی‌ها دومی‌ها را بعنوان مزدور (Mercenaire) در سپاه کمکی خود بکار می‌گرفتند. هر دولت (در عربستان جنوبی)، "بدویان خود" را داشت. با اینحال، آن دو گروه - شاید از دوره‌ای کهن، همچنین بعدها - قبول داشتند که خویشاوندی بسیار دوری با هم دارند. برخی از قبایل شمال (عربستان)، به حق یا به ناحق، ابراز می‌داشتند که از منطقه متمدن جنوب آمده‌اند.

بعد از پیروزی اسلام، که توسط يك عرب چادر نشین (Saracène) رهبری شده بود، عربستان جنوبی‌ها بسرعت عربی شدند و مجموعه ساکنان شبه الجزیره (عرب) با هم برای فتح جهان براه افتادند.

→ مذکر و پیغمبران مذکر، و انعکاسات ایدئولوژی یکتا پرستی و واحد گرائی در عرصه اجتماعی (از یکطرف، دفاع از منافع نظام طبقاتی و از طرف دیگر، تثبیت کامل و تسلط مطلق مرد سالاری) و در عرصه سیاسی، حکومت‌های مطلقه و رهبران مطلق العنان و از آنجا، تضاد یکتا پرستی با دموکراسی و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک (ضمن اشاره به دموکراسی در یونان و جمهوریت در روم قبل از پیدایش ادیان یکتا پرست و پیدایش دموکراسی در قرون جدید، بدنبال انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی قرن‌های هیجده و نوزده که دقیقاً با شکاف برداشته شدن رگم‌های دین یکتا پرست مسیحیت، امکان تحقق یافته است).

رود نسون اضافه می‌کند :

ولی خاطره تمدن درخشان شان بلافاصله از بین نرفت . یمنی ها در صفوف مسلمانان ، حزبی را تشکیل می‌دادند که با سماجت و سرسختی علیه اعراب شمال مبارزه می‌کردند . آشنائی با زبان قدیم و خط قدیم ، در نوزدهم و بیستم قرن باقی ماند . در اشعاری محزون ، از شکوه و جلال قبل از اسلام ، یاد می‌کردند با این مضمون : کجایند برف های قدیم ؟ تا مدت های مدید بعد از اسلام ، نوعی ناسیونالیسم عربستان جنوبی گسترش می‌یافت تا جائی که شاعران در شعرهای خود ، اهمیت پیغمبر عربستان شمالی و پیامش را ناچیز می‌شمردند . ولی باز گردیم به زمان این پیغمبر .



در شماره آینده ، در دنباله فصل " معرفی يك سرزمین " ، به همراه رود نسون ، مجدداً به عربستان شمالی ، به زادگاه اسلام ، باز خواهیم گشت و آن شرایط اجتماعی را دنبال خواهیم کرد که به محمد و دین او امکان داد که در چنان جامعه ای ظاهر شود .

نگاهی گذرا به موقعیت زن در عربستان

قبل و بعد از پیدایش اسلام

اسلام بجای این که مقام زن را در مجموع لااقل بحد مقام زنان چادر نشین آن زمان عربستان ارتقاء دهد، محدودیت های زنان یکجا نشین آن دوره را به زنان چادر نشین هم تعمیم داد. بدیگر سخن، برخلاف افسانه های رایج، اسلام نه تنها موقعیت زن در "دوره جاهلیت" را بهبود نبخشید، نه تنها به تحکیم و شوریزه کردن سنت های خشن مردسالارانه موجود در بین یکجا نشینان پرداخت بلکه حتی در مواردی (مانند نحوه برخورد با زنان اسیر) سنت های جدید و ارتجاعی تری را پایه گذاشت. نه تنها زنان چادر نشین - هم بخاطر این که (بر خلاف زنان یکجا نشین) بند ناف شان از دوره مادر شاهی کاملاً قطع نشده بود و هم بخاطر زندگی خشن کویری و خانه بدوشی، مسئولیت بیشتر و حقوق بیشتری داشتند -، بعد از اسلام آزادتر نشدند، بلکه تنه حقوق خود را هم از دست دادند و در حد "مقام" زنان یکجا نشین تنزل یافتند. حتی کسانی مانند نویسنده کتاب "تاریخ سیاسی اسلام" که در یک کتاب قطور سه جلدی، زحمت زیاد (و بی حاصلی) بر خود هموار کرده است تا نظریات محققان اسلام شناس غیر مسلمان را رد کند و چهره خشن اسلام را برای مردم روزگار ما (بویژه برای غربی ها)، تصویر معصوم، مظلوم و در مظان اتهامات ناروا جلوه دهد، با این حال، ناخواسته، در کتاب خود واقعیت هایی را عنوان می کند. در مبحث زن در "دوره جاهلیت"، چنین می نویسد:

"... در آن عصر [قبل از اسلام، زن] از آزادی نصیب داشتند و کارهای مهم به مشورت او انجام می گرفته و بلکه در بسیاری از کارها با مرد شرکت داشته است. بطور کلی مناسبات اجتماعی مرد با همسر خود خیلی بهتر از آن بود که ما تصور می کنیم" ("تاریخ سیاسی اسلام"، همان جلد، ص ۳۵).

موقعیت زن بعد از اسلام البته نه تنها در بین زنان چادر نشین بلکه همچنین در بین زنان یکجا نشین بهبودی نیافت بلکه در مواردی بدتر هم شد. بحث همچنان در باره دوره "جاهلیت عرب" است:

"عرب ها برای ازدواج نظامات معینی داشتند. معمولاً کسی که

می‌خواست با زنی ازدواج کند ، رضایت کسان وی را جلب می‌کردند .
و بعضی ها نیز فقط با زن در این باب وارد گفتگو می‌شدند " (" تاریخ
سیاسی اسلام " ، همان جلد ، همان صفحه) .

حتی در مواردی این زن بود که از مرد خواستگاری می‌کرد . نمونه اش
ازدواج خدیجه با محمد . بطوری که بعداً نیز در کتاب " محمد " رود نسون
(فصل : " تولد يك پیغمبر " ، ص ۷۴) خواهیم دید ، خدیجه بنت خولد ، که
قبل از محمد دوبار ازدواج کرده بود ، با این که گفته می‌شود پسرش
در آن ایام زنده بود (همانجا ، همان صفحه) ، این خدیجه بود که غیرمستقیم
(از طریق فرستادن نفیسه بنت منیه نزد محمد) تطایل خود به ازدواج با
او را اعلام داشت .

نویسنده " تاریخ سیاسی اسلام " ، در دنباله مطالب فوق الذکر خود
در باره ازدواج در " دوران جاهلیت " اضافه می‌کند :

" البته نباید موضوع زناشویی با روابطی که بعضی عرب ها بطریق دیگر با
زنان داشتند مخلوط کرد . روابط نامشروع در نزد همه کس پسندیده
نبود . . . " (همان جلد ، همان صفحه) .

البته محمد ، جزء " بعضی عرب ها " نبود و " از طریق دیگر با زنان " رابطه
داشت . مثلاً بعنوان نمونه می‌توان از " ارتباط نامشروع " محمد " از طریق
دیگر با زنان " از رابطه او با زنی بنام
ام هانی یاد کرد . ام هانی دختر عموی محمد بود . محمد قبل از او ازدواج با
خدیجه (یا قبل از ازدواج خدیجه با محمد) ، از او خواستگاری کرده بود
ولی ام هانی این درخواست را رد کرد . بعدها وقتی که ام هانی بیوه
شد ، روابط حسنه بین او و محمد باقی ماند . جالب است که بدانیم که محمد
در " شب معراج " در خانه همین ام هانی خوابید (" محمد " ، رود نسون ،
ص ۷۲) و از همین جا بود که " . . . آن حضرت صلی الله علیه وآله به امر
خداوند تبارک و تعالی عروج کرد و به سوی خدا و نزدیک گردید به وی و به
مقامی رسید که هیچیک از خلایق به آن مقام نرسید و نخواهند رسید " (ناظم
الاطباء به نقل از از لغت نامه دهخدا ، شماره مسلسل ۲۱۴ ، معد - مفروس ،
ص ۷۱۱) .

در بین اعراب " دوران جاهلیت " ، درست مانند بعد از اسلام (در دوره

" رهائی " زن و در دوره اعطاء " حقوق انسانی - اسلامی به زنان ") ، به اسارت
گرفتن زنان بچشم می‌خورد با این تفاوت که در " دوران جاهلیت " :

"بعضی ها از این عادت متنفر بودند زیرا وقتی زن اسیر را تصرف می کردند و از او فرزندی بد دنیا می آوردند اسارت مادر مایه ذلت فرزندان شان می شدند و از اینرو در انتخاب همسر خویش دقت کامل داشتند ۰۰۰" ("تاریخ سیاسی اسلام"، همان جلد، ص ۳۵).

البته بعد از اسلام، نه "بعضی ها" بلکه خیلی ها از "این عادت" هیچ "متنفر" نبودند بلکه از آن استقبال هم می کردند. قبل از همه، محمد و نیز تقریباً تمام سرداران، یاران و هواداران او و همچنین تمام امامان شیعه از علی به بعد. فی المثل محمد، که زنان اسیر بسیاری را به "تصرف" خود در آورده بود هیچ نگران نبود که "اسارت مادر مایه ذلت فرزندان" اش بشود بلکه بر عکس از این که پسرش ابراهیم (که از "ماریا" اسیر زیبای مصری - مسیحی - متولد شده بود)، فوت کرد بسیار غمگین شد. و علی شریعتی این قضیه را با چه آب و تاب سوزناکی شرح می دهد. تمام امامان شیعه چند یا چندین اسیر یا کنیز را در "تصرف" خود داشته اند. مثلاً مادر محمد حنیفه (ابوالقاسم محمد بن علی بن ابیطالب)، رهبر فرقه شیعه کسانیه، یک اسیر عرب یا سندی بنام خوله بود. یا شهربانو، دختر یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، که زن امام سوم شیعیان، حسین بن علی و مادر امام چهارم بود، پس از شکست ایرانیان توسط اعراب به مدینه برده شده بود، از طرف علی به ازدواج حسین درآمد (نگاه کنید به:

Le shi'isme en Iran, Iman et Revolution, Yann Richard, Maisonneuve, Paris, 1980, P.16 et P.87).

نویسنده کتاب فوق این نکته را از قول تاریخ طبری نقل می کند. محمد معین، از قول تاریخ یعقوبی بهمین مسئله اشاره دارد (نگاه کنید به فرهنگ معین، جلد پنجم، "اعلام"، بی بی شهربانو و شهربانو، صفحه ۳۰۷ و صفحه ۹۳۷).

در مورد طلاق هم، در بهترین حالت، اسلام چیزی به "دوران جاهلیت" نیفزوده است:

"طلاق [قبل از اسلام] در میان عرب معمول بود. طلاق بدست مردان بود ولی بعضی زنان به هنگام ازدواج با مردان خود شرط می کردند که اختیار دار طلاق خود باشند که این حق برای آن ها مسلم می شد و هر وقت می خواستند با استفاده از این حق، خود را طلاق می دادند ("تاریخ سیاسی اسلام"، همان جلد، ص ۳۶).



اشاره ای گذرا به تحول چند تا پرستی به یکتا پرستی و انعکاسات ایدئولوژی یکتا پرستی و واحد گرائی در

عرصه اجتماعی و سیاسی

(مرد سالاری و حکومت های استبدادی)

الله در زبان عربی مذکر والهه مونث آنست . قبلا گفته ایم که در عربستان، در آستانه پیدایش اسلام، هر چند خدایان مذکر و مونث بسیار مورد توجه بودند ولی خدای بزرگ و قادر متعال، الله بود . یعنی یکتا گرائی تحت نفوذ ادیان زردشتی، یهودی و مسیحی، داشت کم کم جای خود را بازمی کرد . یعنی، حتی قبل از تولد محمد، روند حرکت بجانب یکتا پرستی، در عربستان، آغاز شده بود .

در زمان محمد، علاوه بر الله، سه الهه یعنی لات، عزی و منسات (" دختران الله ") مورد احترام و پرستش بودند . نه فقط در عربستان قبل از اسلام بلکه در تمام ادیان قبل از یکتا پرستی، خدایان زن مقام ارجحندی داشتند . در اینجا اگر خود را به خدایان مصریان، یونانیان و اعراب قبل از اسلام محدود کنیم باید به اختصار بگوئیم که معات (Mâat)، دختر رع - Rê، تجسم خورشید - بود " با نطای جذاب زنی جوان با کلاهی از پرشتر مرغ که نامش بر آن ترسیم شده بود . معات یکی از پیچیده ترین و مهم ترین مفاهیم دین مصری را تجسم می بخشید " * . دوازده خدای الپ، شش خدای مذکر و شش خدای مونث (الهه) بودند . قبلا گفته ایم که در آستانه ظهور اسلام و در آغاز پیغمبری محمد، سه الهه نامبرده شده در فوق، در مقام بلافاصله بعد از الله قرار داشتند و حتی محمد، در آغاز، برای بدست آوردن دل مردم مکه و بادیه نشینان، در قرآن، همین الهه ها را مورد تعجید قرار می دهد .

از يك سو، هر چه از دوره مادر سالاری دورتر می شویم و یا پدر سالاری هر چه بیشتر حاکمیت خود را تحکیم می کند و از سوی دیگر، هر چه دوره گذار از چند تا پرستی به یکتا پرستی نزدیک تر می شویم، به اهمیت مقام و به تعداد خدایان مرد افزوده می گردد و از اهمیت مقام و از تعداد خدایان زن کاسته می شود (مثلا در یونان و مصر) تا بالاخره با تسلط مطلق پدر سالاری و حاکمیت یکتا پرستی، خدایان زن بکلی ناپدید می شوند.

* "فرهنگ ادیان"، ص ۹۸۳ و ص ۱۴۰۹.

خدای ادیان یکتا پرست همه جا (از جمله در همان نمونه های مورد بحث: یهودیت، مسیحیت و اسلام)، واحد و مذکر است . تحول چند تاپرستی به یکتا پرستی، با خدای مذکرو پیغمبران مذکر، مرد سالاری را بطور مطلق تثبیت کرد. تمام پیغمبران یهود، پیغمبر مسیحیان و پیغمبر مسلمانان، مذکرند . با این که نام خدایان یهودیان (یهوه)، از زمان پیغمبران متأخر یهود، در تورات تلفظ نمی شود*، خدای یهودیان مذکر است . در تورات، یهوه، "پادشاه پادشاهان" است، "نجات دهنده (Liberateur) منحصر بفرد اسرائیل" است، "خالق (Createur) زندگان" است**، "پسر جاودانی، یهوه، تو خدای واقعی (Vrai Dieu) هستی" و غیره .

با این که در مورد خدای مسیحیان از بکار بردن حرف تعریف (مذکر یا مونث) خود داری می شود، با اینحال خدا، در سطر سطر انجیل، مذکر است . قبلا در "اندیشه رهائی" (شماره های ۳-۴) دیده ایم که میان یکصد و چهل و چهار هزار نفری که به عرش الهی بار یافتند، حتی برای نمونه، یک زن وجود نداشته است . در مسیحیت، "عیسی فرزند منحصر بفرد یک پدر (خدای) منحصر بفرد" است . خدا یا پدر (Père-Dieu)، پسر (Fils) و روح القدس (Saint-Esprit)، هر سه مذکرند . مریم، مادر عیسی، "در عقد یوسف" (نجار) است ولی باکره است و "قبل از این که به خانه شوهر برود"، "روح القدس در او فرود می آید" و "آبستن" می شود. یوسف پس از شنیدن ماجرا تصمیم می گیرد که مریم را طلاق دهد ولی فرشته او را از این کار منع می کند*** . بهر حال، یوسف، "پدر نان آور" عیسی

* رجوع کنید به "اندیشه رهائی"، شماره ۱، ص ۲۲۲ .

** یهوه در تورات، "خدای زندگان" (نه مردگان) است . خدای مسیحیت، "خدای زندگان و مردگان" است (بزرگترین دلیل این امر، زنده کردن عیسی پس از مصلوب شدن اوست) . ولی خدای اسلام، در قرآن، نه تنها خدای زندگان و مردگان بلکه خلق اشیاء نیز هست، علاوه بر انسان ها و حیوانات، اشیاء هم از او اطاعت می کنند و او را گرامی می دارند .

*** در باره حامله شدن مریم باکره، عکس العمل های اولیه یوسف و مریم و قانع شدن بعدی آن ها توسط فرشته و سایر ماجراها مراجعه کنید به فصل "تولد عیسی" در انجیل بروایت متی و انجیل بروایت لوقا به ترتیب — صفحات ۴-۵ و ۱۵۵-۵۶ ترجمه فارسی "مژده برای عصر جدید" (مشخصات ←

است ولی " پدر واقعی او" ، خداست .

خدا همه جا در انجیل مذکور است . مثلا :

"Dieu père, créateur tout puissant", "Tout est de lui et par lui et pour lui".

در زبان فرانسه ، تمام اصطلاحات مذهبی که در رابطه با خدا وجود دارد ، همه مذکرند . بعنوان نمونه :

Bon Dieu, le vrai Dieu, croire à un Dieu, Dieu soit loué, mon Dieu, croire en lui (Dieu), un seul Dieu , Dieu est un.....

در قرآن از الله که بگدریم (در زیر نویس شماره ۱۱ در همین مقاله در باره آن توضیح داده ایم) ، دو نام خاص دیگر خدا ، الرحمن والرحیم است . محمد در اوایل پیغمبریش در مکه خیلی کم از این دو نام استفاده می کرد و بیشتر ترجیح می داد همان الله قبل از اسلام را بکار گیرد و یا کلمه رب را مورد استفاده قرار دهد . نام اخیر الذکر ، ۹۹۰ بار در قرآن تکرار شده است . علاوه بر این ها ، تعداد زیادی از نام ها و صفات خدا در قرآن وجود دارد که برخی از شارحین قرآن تعداد آن ها را به ۹۹ می رسانند - صد مین آن ها جزء اسرار است * .

علاوه بر نام های فوق ، بقیه "اسماء حسنی" (زیباترین نام ها !) در قرآن

→ این ترجمه فارسی ، در " اندیشه رهائی " ، شماره ۱ ، ص ۲۰۵ آمده است) .

* " فرهنگ ادیان " ، ص ۴۲۵ .

کاشانی در " مصباح الهدایه " تفسیر دیگری از این امر ارائه می دهد :

" خداوند عالم را اسما حسنی است نامعدود و صفات او نیز نامحصور است و هر اسمی دلیل صفتی و هر صفتی سبیل معرفتی و هر معرفتی معرف ربوبیتی و هر ربوبیتی مطالب عبودیتی و از جمله اسما نامتناهی مشیت الهی بود و نه اسم و هزار و یک بحسب استعداد و فهم و طاقت بشری از پرده غیب بصرای ظهور آیند و جمال صفات را در آن مظاهر بر دیده عاشقان و مشتاقان لقاء و بقاء لقاء خود جلوه گر کرده و همچنان که اسما را نهایت نیست معانی و بطون هر اسمی را غایت نیست" (بنقل از " فرهنگ معارف اسلامی " ، دکتر سید جعفر سجادی ، شرکت مولفان و مترجمان ایران ، اسفند ۵۷ ، جلد اول ، ص ۱۸۸) .

نظیر قاسم، عادل، اکبر، قادر، غفار، عزیز، غفور، ملك، عالم، کریم، حلیم، حکیم و غیره، کلمات مذکورند * * *

باری، یکتا پرستی، به‌مراه خدای مذکور یعنی علاوه بر تسلط مطلق و بلامنازع مردسالاری در عرصه اجتماعی، از طرف دیگر، با پیدایش خندای واحد، پایه‌های حاکمیت سیاسی رهبر مستبد را تحکیم بخشید. شاه بصورت سایه خدا درآمد * * * پاپ در قرون وسطی و خمینی، در عصر جدید، بعنوان نماینده خدا بروی زمین * * * ولی این واحد گزائی و مطلق طلبی در زمینه‌های ایدئولوژیک و سیاسی، در طول تاریخ چند هزار ساله ادیان یکتا پرست و حکومت‌های مطلقه در جوامع طبقاتی نه‌قادر به تعطیل مبارزه طبقات ستمدیده شدند و نه از تفرق و دسته‌بندی‌های بسیار متعدد یک دین واحد (با خدای واحد و پیغمبر واحد) جلوگیری کردند.



* در باره نام‌ها و صفات خدا در قرآن مراجعه کنید به "طبقات آیات"، خلیل الله صبری، امیر کبیر، ۱۳۶۲، صفحات ۵۰-۱۰۱ و نیز به "فرهنگ معارف اسلامی"، همان جلد، صفحات ۱۹۱-۱۸۷.

* * * السلطان ظل الله:

"بداند که ما (اسکندر) تخت را پایه‌ایم جهاندار پیروز را سایه‌ایم" شاهنامه فردوسی. ظل الله تعالی فی ارضه: "ابوبکر بن سعد بن زنگی ظل الله فی ارضه" گلستان سعدی. پادشاهان شیعه صفوی را "حضرت ظل الهی" می‌گفتند: "چون حضرت ظل الهی دانست که به امر پادشاه دست و پا می‌زند، تقصیر او را غفو و اغماض نمود" عالم‌آرای شاه اسمعیل. "حضرت اعلی شاه‌ی ظل الهی (شاه عباس) در مازندران جنت‌نشان * * *".

* * * از قول منابع خبری عربستان سعودی، حزب الهی‌ها در تظاهرات

چند سال پیش در مکه، شعار می‌دادند:

الله واحد، خمینی واحد. رژیم اسلامی این خبر را همانوقت تکذیب و آن شعار را بدینگونه تصحیح کرد: الله واحد، خمینی رهبر. آن خبر و این تکذیب، از نقطه نظر بحث ما در اینجا، با هم تفاوتی ندارند.

قبل از این که بحث خود را در د و محور اساسی مورد نظر در این ضمیمه
— یعنی همزمانی پیدایش ادیان یکتا پرست با حاکمیت و تسلط مطلق
مرد سالاری در زمینه اجتماعی و بازتاب آن یکتا پرستی در عرصه سیاسی با
تحکیم موقعیت رهبران مستبد و حکومت های سرکوبگر — را دنبال کنیم، ضروری
است بمنظور جلوگیری از برداشت های نادرست قبلا چند نکته را به اختصار
تذکر دهیم :

۱- وقتی که از تحکیم پایه های حاکمیت سیاسی رهبران مستبد و دولت های
سرکوبگر سخن می گوئیم نکته پیداست منظور ما این نیست که قبل از پیدایش
ادیان یکتا پرست، دولت های سرکوبگر و رهبران مستبد وجود نداشته اند
و یا همزمان با پیدایش ادیان یکتا پرست بوجود آمده اند. قبل از پیدایش
این ادیان نیز هر دوی آنها وجود داشته چرا که جامعه طبقاتی و دولت
بمطابق به ابزار سرکوب طبقه حاکم وجود داشته است. بحث ما اینست: ادیان
یکتا پرست که با ادای برقراری عدالت اجتماعی، مساوات، تبلیغ کردار نیک،
مبارزه با ظلم و ستم، حمایت از مستمندان و محرومان جامعه و غیره پایه
عرصه گذاشتند از آنجا که زائیده نظام طبقاتی و مدافع آن بوده اند، بلافاصله
یا پس از مدتی، بمحض بدست گرفتن قدرت دولتی یا مشارکت در آن، بمطابق
دستگاه ایدئولوژیک طبقات حاکم وارد عمل شدند و بصورت ابزار سرکوب
همان طبقات محروم درآمدند.

۲- وقتی که از ادیان یکتا پرست بعنوان مدافع جامعه طبقاتی سخن می گوئیم،
منظور نه نقطه آغاز حرکت این یا آن دین، نه ایده های شکل نایافته، مجرد
و مبهم اولیه آنها است بلکه شکل گیری قطعی آنها در ادیان و شوریه شدن
آنها ایده ها و بصورت سیستم درآمدن دگم های آنهاست. جدل بر سر این
آیه یا آن آیه مشخص در کتاب های مقدس این ادیان هم نیست، بر سر کلیت
و تمامیت آنهاست. با این که می دانیم که غالب ادیان یکتا پرست،
در زمان پیدایش خود، مرحله عالی تری از تکامل اجتماعی را نمایندگی
می کردند (مثلا اسلام در عربستان)، با اینحال، همه آنها در چارچوب
جامعه طبقاتی محدود ماندند و به دفاع از جامعه طبقاتی برخاستند.
مستند ترا، علاوه بر کتاب های آسمانی این ادیان، پراتیک اجتماعی
آنهاست در طی طول قرون متبادی. تفسیرهای عجیب نه نافی متون صریح
و روشن است، نه ادعاهای جدید (مثلا "حاکمیت مستضعفان زمین"،
"جامعه بی طبقه توحیدی" و غیره)، ناقص تجربیات طولانی کهن و کهنه

شده . مثلاً کسانی که در رویای دوره طلایی ۲۳ سال (حکومت محمد + علی یعنی ۱۸ سال + ۵ سال) ، که هیچ آس و دهن سوزی نیست ، بسر می بردند (و یا هنوز کم و بیش بسر می برند) ، باین نکته پایه ای توجه نداشتند (و ندارند) که برای تحقق آن رویا باید بتوانند که جامعه و مناسبات اجتماعی آن را نیز به آن " دوره طلایی " برگردانند . وقتی که چنین نشود (که هرگز نمی شود) ، وقتی که سرها به سنگ خورد ، باید خواهی خواهی پاهای خود را بر روی زمین سخت گذاشت . و چاره ای جز انطباق رویاها با واقعیت نظام طبقاتی موجود باقی نمی ماند . تازه ترین نمونه ها ، سرنوشت رژیم ولایت فقیه و سازمان مجاهدین خلق است . و این ، " گناه " رژیم خمینی یا مجاهدین نیست (اگر گناهی باشد در رویا زدگی آن هاست) ، بلکه از این امر سرچشمه می گیرد که با تکیه به قرآن نمی توان به " حاکمیت مستضعفان " یا به " جامعه بی طبقه توحیدی " رسید ، فقط می توان به نظام طبقاتی رسید .

از سوی دیگر ، اگر از این فرض - قابل جدل - حرکت کنیم که سازندگان ادیان یکتا پرست (یا بقول انگلس " ادیان ساختگی ") یعنی پیامبران و رهبران مذهبی ، در آغاز با نیت خیر یعنی بمنظور تغییر مناسبات استثماراری جامعه وارد عمل شده باشند ولی لزوماً می بایست در چارچوب نظام طبقاتی محدود بمانند و بدیگر سخن ، می بایست یا خود را با نظام طبقاتی موجود انطباق دهند و یا نابود شوند چرا که در دوره پیدایش آن ادیان ، از نظر تاریخی امکان امحاء طبقات فراهم نبود . تحول مسیحیت اولیه به مسیحیت قرن چهارم میلادی (که انگلس ، در مقالات چاپ شده در شماره های قبلی " اندیشه رهائی " ، به تفصیل از آن سخن گفته است) و یا تحول اسلام محمد در مکه به اسلام او در مدینه و بویژه پس از بدست گرفتن قدرت سیاسی ، نمونه های بسیار گویائی در این زمینه اند . این ثروتمندان مکه نبودند کسه بخاطر " حقانیت " دین محمد از منافع طبقاتی خود دست شستند ، این محمد بود که دین خود را با خواست های طبقاتی تجار قریش انطباق داد .

۳- وقتی که از ادیان یکتا پرست در اینجا سخن می گوئیم منظور ما ادیانی است که قدرت دولتی را در دست داشته اند یا دارند و یا برای تسخیر آن تلاش می کنند . البته در این رابطه نیز - با این که امکان بازکردن جنبه های مختلف پدیده ها و یا یک پدیده مشخص نیست ولی فقط اشاره کنیم - تفاوت ها و ویژگی های ادیان یکتا پرست جهانی (مسیحیت و اسلام) و ادیان یکتا پرست ملی (زردشتی قبل از اسلام و یهودی بعد از تاسیس دولت)

اسرائیل) ، به تفاوت های هر يك از این ادیان جهانی و ملی چه با خود و چه با دیگری ، به ویژگی های هر يك از آن ها چه بطور عام و چه بطور مشخص در دوره های مختلف تاریخی و به نحوه عملکرد های هر يك از آن ها در شرایط تاریخی متفاوت ، بی توجه نیستیم* . ولی بحث ما در اینجا در تفاوت این دین با آن دین ، و این مذهب با آن مذهب و این گرایش با آن گرایش یـك دین خاص نیست . در اینجا خطوط کلی و فصول مشترك ادیان یکتا پرست مورد توجه است . بحث بر سر ادیان یکتا پرست و واحد گراست با خدایان و پیغمبران مذکر و بازتاب این ایدئولوژی است در عرصه اجتماعی (مردسالاری) و در عرصه سیاسی (حکومت های مستبد و مطلقه) . علاوه بر این ها ، ادیان (مذاهب، گرایش های مذهبی) یکتا پرست ، با هر نقطه حرکت متصور اولیه ، در صورت بدست گرفتن قدرت سیاسی ، نمی توانند مدافع نظام طبقاتی و استثماراری نباشند چرا که ادیان یکتا پرست برخاسته از نظام طبقاتی و مدافع آنند . این نه يك ادعا بلکه حکمی است هم متکی بر نصوص کتاب های آسمانی " ادیان یکتا پرست و هم متکی بر تجربیات تاریخی چند هزار ساله . از طرف دیگر ، وقتی از ادیان یکتا پرست بمانه دستگاه ایدئولوژیک طبقه حاکم و بمانه ابزار سرکوب طبقات زحمتکش سخن می گوئیم منظور ادیانسی است که قدرت دولتی را در دست داشته یا در دست دارند و یا در جهت

* مثلاً تفاوت مسیحیت اولیه با مسیحیت در قرن چهارم ، با مسیحیت در قرون وسطی با مسیحیت بعد از انقلاب های بورژوازی و در حال حاضر ، تفاوت عملکرد مسیحیت در نظام های برده داری ، فئودالی و سرمایه داری (و در هر يك از مراحل مختلف این نظام ها) ، تفاوت مسیحیت در غرب بعنوان دین اکثریت و دین حاکم و در شرق بعنوان دین اقلیت و دین تحت سلطه یا تفاوت اسلام در زمان محمد با اسلام در دوره های مختلف خلافت اسلامی یا سلاطین مسلمان ، تفاوت های آن در هر کشور مسلمان با کشور دیگر ، در هر دوره تاریخی در يك کشور با يك کشور دیگر در همان دوره . یا تفاوت ها ، ویژگی ها و نحوه عملکرد دین زردشتی قبل از اسلام با دین مسیحی در همان ایام . یا تفاوت ها و ویژگی های ادیان زردشتی و یهودی بعد از اسلام با ادیان مسیحی و اسلام . . . این تفاوت ها ، ویژگی ها و عملکرد های ادیان یکتا پرست همینطور فهرست وار می تواند چند صفحه ادامه یابد و باز کردن هر يك از آن ها به مقالاتی چند محتاج است .

تسخیر آن تلاش می‌کنند . پیداست که ادیان یکتاپرست نظیر زردشتی
بعد از اسلام تا امروز و یهودی در طی چند هزار سال (تا قبل
از پیدایش دولت اسرائیل) را نمی‌توان در مقوله مورد بحث طبقه بندی کرد .
از مجموعه این مباحث و نتیجه (بظاهر) متفاوت بدست می‌آید : گرچه

۱- هر دین (یا هر مذهب یا هر گرایش مذهبی) برکنار از قدرت سیاسی
بالقوه توانائی آن را دارد که بصورت دستگاه ایدئولوژیک طبقه حاکم و بصورت
ابزار سرکوب توده های زحمتکش درآید .

با اینحال

۲- وقتی که از مبارزه با دین (نه پیروان دین) بعنوان یکی از وظایف اصلی
کمیونیست ها (در جوامعی از نظر تاریخی تکامل نیافته ، دفورمه ، غیر
کلاسیک ، با بورژوازی ناقص الخلقه و عاجز از انجام وظایف تاریخی خود)
صحبت می‌شود ، منظور دینی است که در حاکمیت است یا در خدمت یک طبقه
حاکم . بنابراین ، یکی از پایه های نظام طبقاتی را تشکیل می‌دهند .
و در نتیجه ، مبارزه با آن در عرصه سیاسی و تبلیغی ، بر خلاف تفاسیر
عوام فریبانه و مبتدل نه " دین ستیزی " بلکه مبارزه با یکی از ارکان نظام
طبقاتی و استثمار است . * و گرنه ، نگفته پیداست که ، حتی در همین
جوامع مورد بحث ، مثلا دیروز از مبارزه با دین یهودی و امروز از مبارزه با
دین زردشتی بعنوان یکی از وظایف اصلی کمیونیست ها سخن گفتن ، حرفی
است بی معنا .



پس از اشارات لازم فوق ، برگردیم به ادیان یکتاپرست در رابطه با
مردسالاری و استبداد سیاسی . در صفحات قبل دیده ایم که با پیدایش
ادیان یکتاپرست ، با کنار زده شدن خدایان زن (الهه ها) و با یگانه
و مذکر شدن خدا ، مردسالاری در عرصه اجتماعی تسلط مطلق یافت و بازتاب
سیاسی ایدئولوژی واحد گرائی و یکتاپرستی ، خلافت و سلطنت مطلقه
بود . نکته اخیر الذکر را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهیم :

دموکراسی در یونان و حکومت جمهوری در روم البته حاصل مبارزه
طبقاتی و ناشی از ایجاد نوعی تعادل در قوای طبقاتی بود ولی با اینهمه ،

* " رهائی " شماره ۵ ، در مقاله " کمیونیست ها و ضرورت برخورد با دین " ،
دوره سوم ، باین موضوع بطور همه جانبه پرداخته است .

در زمانی بوجود آمدند که دین یکتاپرست هنوز در آن جوامع پدیدار نشده بود. دموکراسی در یونان، پس از جنبش های توده ای و شورش های پی در پی ناشی از بحران کشاورزی، حرص و آرز بیش از حد اشراف و فقر بی نهایت کشاورزان، پس از عبور از حکومت جابران (Tyrans) در قرن های هفتم و ششم قبل از میلاد - که اغلب فرماندهان نظامی بودند -، بوجود آمد. رفورم های کم و بیش رادیکال برخی از این حاکمان جابر و سرکوب های خونین برخی دیگر از آن ها، نتوانست شورش ها و جنبش های توده ای را رام و مهار کند. بالاخره طبقه حاکم مجبور شد که قوانین عرفی را - که به میسول و اراده اشراف تفسیر و اجرا می شدند - به قوانین مکتوب تبدیل کند و حقوق دموکراتیکی را برای توده های مردم در نظر بگیرد. دوران دموکراسی در یونان، دوران شکوفائی هنر، ادبیات، معطاری، موسیقی، فلسفه و علوم بود و نوابغ بزرگی در تمامی زمینه های فوق بوجود آمدند که در اینجا به نام چند تن از معروف ترین آن ها اکتفاء می کنیم: هروdot، اورپید، سوفوکل، اشیل، هراکلیت، سقراط.

حکومت جمهوری در روم، در قرن پنجم قبل از میلاد، بدنبال مبارزات سرسختانه "عوام الناس" (Plèbiens) و "نجیب زادگان" (Patriciens) پدیدار شد. توده های مردم (Plèbiens) با شکل خود، با ایجاد همبستگی در میان خود و همچنین بخاطر نقش و موقعیتی که در امور نظامی دولت روم داشتند کم کم موفق شدند در سیاست آن دولت اثر بگذارند و خواست های قابل تحقق خود در آن زمان را به طبقه حاکم، به نجبا (Patriciat)، تحمیل کنند. در اواسط قرن پنجم قبل از میلاد، به تحمیل اصول حقوقی "دوازده میز" * نائل شدند. این مبارزات برای تحقق خواست های دیگر همچنان ادامه یافت تا این که در آخرین سال های

* (قانون) "دوازده میز"، در سال های ۴۴۹-۴۵۰ قبل از میلاد، بدنبال مبارزات مردم به طبقه حاکم تحمیل شد. تا آن زمان، قوانین روم شفاهی بود و به میل و اراده "حقوقدانان" (که توسط دولت انتخاب می شدند) به مورد اجراء در می آمد. خواست مردم این بود که قوانین باید بصورت مکتوب درآید. بدنبال این خواست و مبارزات مردم برای تحقق آن، قوانین بروی دوازده میز برنزی حک گردید و در میدان عمومی شهر قرار داده شد.

قرن پنجم قبل از میلاد ، توده های مردم حق دخالت در نهاد های حقوقی را بدست آوردند . با این که قدرت در اساس در دست طبقه حاکم باقی ماند ولی به یمن آن مبارزات ، نوعی توازن قدرت بوجود آمد . حکومت جمهوری روم بر سه پایه استوار گردید : سنا ، حقوقدانان و مردم . سنا ، نبض و مرکز ثقل قدرت همچنان در دست طبقه حاکم باقی ماند ولی حقوقدانان یا قوه اجرائی حکومت روم توسط مردم انتخاب می شدند (و تحت قیمومت سنا انجام وظیفه می کردند) .

آیا تصادفی است که دموکراسی در یونان و حکومت جمهوری در روم - که در آن دوران ، دستاورد بزرگی بود و بر اثر مبارزات توده های مردم به طبقات حاکم تحمیل گردیده بود - ، هر دو قبل از استقرار یکتاپرستی در یونان و روم پدیدار شدند ؟ آیا تصادفی است که در طی قرون متمادی حاکمیت یکتاپرستی یعنی در طی دوران سیاه یکه تازی ایدئولوژیک و استبداد سیاسی ، با چنین نمونه هایی برخورد نمی کنیم ؟ آیا باز تصادفی است تا قبل از انقلاب های اجتماعی قرن های هیجده و نوزده یعنی دقیقاً در دوره ای که یکه تازی ایدئولوژیک و استبداد سیاسی ، بیمن مبارزات توده های مردم بزیر کشیده می شود ، با دموکراسی و نهاد های دموکراتیک مواجه نمی شویم ؟ *

* یکی از انحرافات بزرگ بینشی در چپ ایران در رابطه با دموکراسی ، برداشتی بغایت نادرست و عمیقاً غیر مارکسیستی است . برای اجتناب از تکرار هر باره باید تذکر داد : وقتی که در اینجا از دموکراسی سخن می گوئیم منظورمان نه دموکراسی بمفهوم یک سیستم حکومتی یا نظم بورژوائی بلکه بمفهوم جامعه مدنی ، بمفهوم حقوق و آزادی های دموکراتیک و بمفهوم ارزش نهاد های دموکراتیک است . در نوشته های سازمان وحدت کمونیستی در زمینه دموکراسی سخن بسیار رفته است و برخی از آحاد مهم برداشست انحرافی موجود در چپ ایران از دیدگاه مارکسیستی به نقد کشیده شده است . در آن نوشته ها ضمن تفکیک بین مفهوم دموکراسی و مفهوم آزادی (که فقط در جامعه کمونیستی می تواند متحقق شود) ، ضمن تفکیک بین وسیله یا یکی از وسایل (دموکراسی) و هدف (آزادی) ، ضمن نفی نظم بورژوائی ، باین نکته مهم پرداخته شده است که وظیفه کمونیست ها نه رد دموکراسی یعنی حقیر شمردن و مطرود دانستن آن بلکه نفی دموکراسی است یعنی کوشش برای

پس از انقلاب های اجتماعی قرن های هیجده و نوزده، فئودالیسم و دین هر دو از تخت قدرت بزیر کشیده شدند. در سد محکم دین یکتا پرست مسیحیت - با انعکاسات ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی آن - پس از پانزده قرن حاکمیت مطلق یا شرکت در حاکمیت سیاسی، ترک ها و منفذ هائی ایجاد شد. گرچه در ضد انقلاب های بعدی، کلیسا برخی از این ترک ها و منفذ ها را تعمیر و ترمیم کرد ولی دیگر هیچگاه آن دوران طلائی قرون وسطی تجدید نشد. بورژوازی انقلابی، با خواست مشخص طبقاتی خود، در کنار توده های زحمتکش مبارزه کرد و رهبری انقلاب را در دست داشت. برای این که سرمایه داری بصورت يك نظام مسلط در آید می بایست ستون فقرات فئودالیسم و متحد آن - کلیسا - در هم شکسته شود (بورژوازی که ایدئولوگ ها و ایدئولوژی خاص خود را داشت، به ایدئولوژی دین یکتا پرست نیازی نداشت). سرمایه داری برای تکامل خود، به از بین بردن و به ضربه زدن برخی از "تابو" های مسیحیت در زمینه سیاسی و اجتماعی نیاز داشت. این نیاز یا پیش شرط های تکامل سرمایه داری - در کنار خواست توده ها و مبارزات آن ها که از سنگینی

ارتقاء دادن و تعالی بخشیدن آن - تردیدی نیست که دموکراسی ناکامل، محدود، کم و بیش صوری و بالقوه ناپایدار است. نفی آن در همین رابطه معنا پیدا می کند. اما بود آن بهتر از نبود آنست (به آنچه امروز در جامعه ایران می گذرد نظری بیندازیم تا دریا بیم آنچه در چند قرن پیش در غرب از اریکه قدرت بزیر کشانده شد، چه دستاورد بزرگی بود). چرا نمی توان و نباید دموکراسی را رد کرد زیرا که دستاورد بشریت است، مرحله ای از تکامل تاریخی است، خواست های زحمتکشان جامعه است که تا این زمان، تا این حد، در يك نظام طبقاتی، امکان تحقق یافته است. حداکثر تحمل يك نظام طبقاتی (سرمایه داری پیشرفته) است. بنابراین برای گذار از دموکراسی به آزادی، راهی جز تغییر مناسبات اجتماعی (یعنی تغییر زیر بنای اقتصادی + روبنای سیاسی)، جز سوسیالیسم و امحاء جامعه طبقاتی وجود ندارد. يك نکته اساسی دیگر در رابطه با دموکراسی اینست که دموکراسی برخلاف يك تصور رایج و مبتذل دیگر، هدیه و صدقه بسورژوازی غرب نیست، دستاورد بشریت ستندیده است، حاصل انباشت مبارزات توده های محروم و بی حقوق، کارگران و سایر زحمتکشان جوامع غربی در قیام ها،

خفقان آور دگم های مسیحیت به تنگ آمده بودند و هوای تازه ای برای تنفس می طلبیدند.، از بین بردن و ضربه زدن به آن "تابو" ها را تسریع کرد .

جدائی دین از دولت و برکناری دین از قدرت دولتی و اهرم های آن ، از نقطه نظر تاریخی ، يك گام بسیار مثبت به جلوست ولی از آنجا که دین زائیده نظام طبقاتی است ، نقش دین و فونکسیون خدا با امحاء جامعه طبقاتی است که کاملاً ماطل و بی مصرف می شود . "تابو"ی دیگری که بدنبال انقلاب اجتماعی مورد بحث و مبارزات متعاقب آن ، در رابطه با دین یکتاپرست ضربه خورد ، ترك برداشتن دگم پدر سالاری در غرب در دموکراسی های بورژوازی است از یکطرف بخاطر نقش زنان در پروسسه تولید اجتماعی و از طرف دیگر ، بدنبال مبارزات پیگیر و گسترده آنان . این دستاورد یعنی تساوی (کم و بیش صوری) زن و مرد در جامع بورژوازی غربی ، معنای واقعی و راه حل قطعی خود را در سوسیالیسم و در امحاء جامعه طبقاتی خواهد یافت .



→ شورش ها و انقلاب های گذشته است . این دموکراسی متعلق به بورژوازی نیست بلکه در عصر سرمایه داری — بدنبال انقلاب های اجتماعی و سیاسی دو سه قرن اخیر و تداوم مبارزات کارگران و سایر زحمتکشان پس از آن — ، پدیدار و به بورژوازی تحمیل شده است . هیچیک از حقوق و آزادی های موجود در دموکراسی های غربی بدون مبارزات طولانی و خونین و تحمل فداکاری های بزرگ توسط توده های ستمدیده و زحمتکش بدست نیامده است . کسانی که آن حقوق و آزادی ها را به بورژوازی منسوب می کنند ضمن این که به يك طبقه استثمارگر و ستمگر ، به ناحق امتیاز می دهند ، مضافاً ، بعنوان مدعیان دفاع از حقوق کارگران و توده های زحمتکش و محروم و رهائی انسان ها از ستم طبقاتی ، به آن همه فداکاری ها و تحمیل مشقات ، به آن همه خون های ریخته شده همین کارگران و توده های زحمتکش و محروم در طی تاریخ و قرون اخیر تا امروز ، عملاً دهن کجی می کنند .

برای ریشه یابی یکی از مهم ترین انحرافات چپ ایران ، که توسط برخی از پیامبران کوچک ادیان جدید تبلیغ میشود ، این بحث لازمست در جائی بطور همه جانبه باز و این دمل شکافته شود .

لیست کمک های دریافتی

کمک های دریافتی سازمان وحدت کمونیستی در فاصله

انتشار شماره ۴-۳ و این شماره "اندیشه رهائی"

پلاتفرم چاپ آمریکا:	پلاتفرم چاپ آمریکا:
آزاد ۳۶۴ دلار	ماجد ۴۰۴ دلار
بهمن ۱۵۰۶ دلار	توسن ۷۰ دلار
سمندر ۴۰۰ دلار	سمندر ۳۰۰ دلار
شاهین ۵۰ دلار	بهمن ۲۲۶ دلار
الف-۱ ۱۳۰ دلار	

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا:	پلاتفرم چاپ آمریکا:
۲۰۰۰ مارك	بهمن ۷۵۱ دلار
۲۵۰۰ مارك	ن.ك ۱۴ دلار
	الوند ۱۵۰۰ دلار
	ماجد ۱۹۰ و ۱۲۵ دلار
	توسن ۷۰ دلار
	الوند-پ ۵۰ دلار
	سمندر ۳۰۰ دلار

رفیق ر.گ.س: ۷۳۰۰ فرانك فرانسه

رفیق ح.سوئد: ۲۰۰۰ فرانك فرانسه

اف.ام: ۵۰۰ فرانك فرانسه

تصحیح و پوزش

پس از انتشار شماره ۳ و ۴ "اندیشه رهائی" متوجه شده ایم که برخی اغلاط در آن راه یافته بود. ضمن پوزش، از رفقا و خوانندگان می‌خواهیم که اغلاط زیر، در آن شماره را اصلاح کنند.

صفحه	سطر	غلط	درست
۹	۱۱	دگماتیست	دگماتیک
۱۲	۲	جلیل"	جلیل . . ."
۱۲	۱۳	نویسندگان	نویسندگان
۱۳	۱۳	قبلا	قبل
۱۴	۱۷	بدلیل	بخاطر
۱۵	۱	رزانتر	ارزانتر
۱۷	۲۷	از	از آن
۲۳	۲۶	ژوئن	ژوئیه
۳۶	۲۵	قدرت منشانه	قدر منشانه
۴۱	۱۴	خواهد	خواهند
۴۴	۶	آتش بس	آتش بس
۶۷	۱۳	است	است)
۸۳	۸	فرزند	فرزند است
۹۲	۲۱	کارگران دنیا	کارگران، دنیا
۱۰۰	۱۹	مواجه شود .	مواجه شود،
۱۰۵	۱۸	تصمیم و حتی تبادل	تعمیم و یا تبادل
۱۰۶	۷	باشند	می‌باشند
۱۰۶	۳۱	و یا این و آن	و این یا آن
۱۰۷	۱۶	رارد	وارد
۱۰۸	۲۱	خود	خود را
۱۱۲	۱۳	کرد	نکرد
۱۲۲	۱	متصور	متصور
۱۲۲	۱۹	خود را	خود
۱۲۵	۲۲	بگیرند	می‌گیرند
۱۳۷	۳۰	می‌خواهید	می‌خواهد

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۳۸	۳۲	"تشکیلات ما	۸- "تشکیلات ما
۱۳۹	۱۵	دامن	و دامن
۱۴۰	۱	نوامبر ۶۷	نوامبر ۷۶
۱۴۰	۲۰	رویزیونیسم	رویزیونیست
۱۸۲	۹	"آر"	"آرمان"
۱۹۹	۲۳	را دارد	دارد
۱۹۹	۲۷	شماره ۴	شماره ۴، دوره سوم
۲۱۹	۲۷	موتیمر	مورتیمر
۲۲۱		منابع	منبع
۲۲۳		سطر آخر	۲۲۳
۲۲۵	۲۲	"سریع الاشتغال"	"سریع الاشتغال"
۲۲۵	۲۶	این	به این
۲۳۳	۱۵	می شوند	می شود
۲۳۳	۱۸	مستمراتی	مستعمراتی
۲۳۷	۵	در مورد	در مورد مسائل
۲۴۱	۱۲	زیر	بعدی
۲۴۱	۲۵	(۱۶۴) (به	(۱۶۴)
۲۴۱	۲۶	تحت عنوان	تحت عنوان
۲۴۱		بین سطر ۲۵ و ۲۶ این عبارت از قلم	
		افتاده بود	
			سند شماره ۵۵ به
			نقل از چهل و
			هفتمین شماره
			نشریه:
			Zizen'Natis-nal'
			nostej
۲۴۴	۱۹	دومی نوئی	می نوئی
۲۴۴	۲۵	۲۷- تاکید از متن	۲۷- مراجعه
		است. مراجعه	
۲۶۵	۲۷	می طلبد)	می طلبد
۲۹۹	۲۲	واقعی	واقعی

صفحه	سطر	غلط	درست
۳۰۵	۵	طعمه	طعمه
۳۱۲	۲۹	تارائه	تا ارائه
۳۳۳	۱۸	نه	نه؟

ضمناً در شماره اول "اندیشه رهائی" در "توضیح مترجمان" مقاله انگلس آمده بود: "در مورد اسامی اشخاص و مکان ها کوشیده ایم تا حد امکان معادل فارسی یا عربی آن ها را نقل کنیم. . . . فقط در يك مورد، در خصوص یکی از پیامبران یهود، بعلت عدم دسترسی به ترجمه فارسی یا عربی تورات، متأسفانه به تلفظ فارسی یا عربی آن نام دسترسی نیافته. . . . اجباراً تلفظ فرانسوی آن نام را ارائه داده ایم" (ص ۱۷۹).

در این فاصله مشخص شده که آن نام را در عربی و فارسی، حزقیل می نویسند. بنابراین، از ه شی یل در صفحات ۱۹۵ و ۲۱۶ همان شماره بصورت حزقیل تصحیح می شود.



توجه

★ در آخرین لحظاتی که نشریه به زیر چاپ می رفت، متوجه شده ایم که به هنگام حروفچینی واژه بمثابه در عنوان مقاله بتلهایم و شائوانس (پشت جلد، صفحه دوم جلد و صفحه ۲۶۴) جا افتاده است. عنوان درست آن مقاله چنین است: استالینیسیم بمثابه ایدئولوژی سرمایه داری دولتی.

★ هنگام صفحه بندی ضمیمه شماره يك مقاله "آب در خوابگاه. . ."، بعلت عدم تطابق اندازه مطالب چاپ شده در نشریه "کمونیست" با صفحه بندی "اندیشه رهائی" و نیز بعلت چاپ مقاله مذکور در صفحات مختلف آن نشریه، مجبور شدیم که متن کامل آن مقاله را مجدداً صفحه بندی کنیم. در نتیجه، صفحات ارجاع شده در متن مقاله "آب در خوابگاه. . ." نه با صفحات ضمیمه شماره ۱، بلکه با صفحات متن چاپ شده در نشریه "کمونیست" در انطباق است.



رهائی



در این شماره:

نگاهی به وضع رژیم و ایزوسیون

و

نکاتی پیرامون مشی آینده چپ

تیریه

سازمان وحدت کورنیستی
دوره سوم شماره ۲

اسفند



دوره سوم شماره ۲
دی ماه ۱۳۶۱

رهائی

وضعیت کنونی و انتشار مجدد رهائی

فصل به بند سال از انتشار آئین شماره رهائی (۱۱۱) می گذرد، آن چه در این بند سال

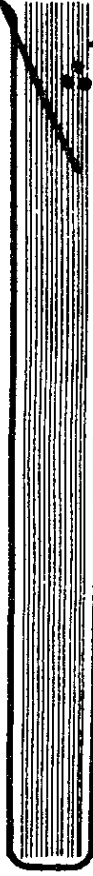
بر جامعه و بر جنبش چپ گذشت آن قدر مطمئن و وسیع بود که گواهی نتواند بود که بگوئیم چشم و نسیبش
آن سال های سال طول می کشد و ریختن آبرو این است که درست در دوران سرمت نروانی تسلط
رویدادها که ساریان های سیاسی باید فضا را برتن دوران خود را در ترویج و تبلیغ و سازمان دهی
بگذرانند و گفاره گمان گذارند آن ها به صورت دو تسلط از موافق تا مطلوب - انفعال و لغز راه
شکست و اعدام - گریبان همه را گرفت و این علاوه بر روزی ترازی می نهد و از لحاظ جنگل کمر باز
فعالیت های روشنگرانه این سازمان ها در میان توده های مردم و صحن ترازی را ملاحظه کرده و دانسته
است که مردم و نهادهای به رسمیت شناخته شده و نیز با اجماع سازماندهی که تا حدودی گریبان گستر
اگر تا او سار سازمان های چپ به سهولت از عدم روزی پدید می آید که همه و با به چپا و

انتظار برای می کشیم - جنبش برده می - هر یک برای خود توضیحات و شاید توضیحاتی در این
را حد اقل به خود و به مردم بدین هستیم که توضیح در هم جمع شده و مرا چنین شده و مرا چنان شده
و بالاخره اگر بتوانیم جواب ها را پیدا کنیم - که در لیلی تعدادی با این همه تجربه نتوانیم - به آن حسا
بررسی که چه کنیم و از کجا دوباره آغاز کنیم، شاید این بار - و بگوئیم که بگوئیم باید این بار - معقایی
که در دو حدیبت و جرات و رویدادها آغاز می شود، این ما با نیستیم که در کار خود تالی که تجربه حکومت
اسلامی را با پوست و گوشت لمس کرده اند، سوره رهائی بنویسیم، رهائی از اسلحه و از ظلم و از استعمار.
با آن که معنی نیستیم که همواره و در هر شرایط حاد این اخباری تنها مانده هستیم گفته است
ولی از آنجا که آن را باخته آنگاه تا سلسله سرباه در این می درانیم و می ساختیم می درانیم که به روزان
توجه به تمام مملکت های نروانی - انتشار را می بینیم از اخباری نروانی را می بینیم که در کنار
هم اکنون کوهی از بند جمع بندی در مورد موارد گذشته و رهسور هائی برای آینده - سازمان
مخالفه و اصلاح طلب همه ربط در سازمان بر دستور کار است که سیر از تصحیح و تبیل در شماره هائی
بمدی بیشتر خواهد شد.

ساختیم تا در این شماره های زانی توده های چپ خواهد بود، و این از چند جهت است،
در شرایط و اوضاع فعلی، سطح تماس با توده های مردم بسیار محدود است و فعالیت های تبلیغاتی



رهائی



مستند

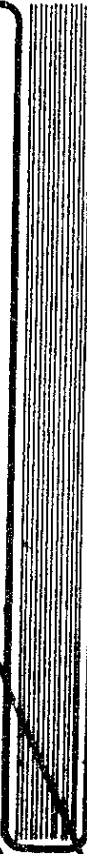
در این شماره:

آنچه چپ باید بیاموزد و بیاموزاند:
دمکراسی و سوسیالیسم

نشریه
سازمان وحدت کمونیستی
دوره سوم شماره ۴
بهمن ماه ۶۲



رهائی



در این شماره:

• رژیم ولایت فقیه، یک رژیم
ضد تشییت
• انقلاب پنجم
یا گروگانگیری دوم

نشریه
سازمان وحدت کمونیستی
دوره سوم شماره ۳
تیرماه ۶۲



رهائی



★ نگاهی گذرا به وضعیت کنونی رژیم جمهوری اسلامی

★ آزادی و دموکراسی :

بخشی در برداشتها

★ انتخابات امریکا و پیروزی مجدد ریگان

موقفیت کنونی



کمیته نشریه رهائی
گروه بنیاد ۱۳۱۱

و

وظایفها

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۶

پسر به ۱۳۶۳



رهائی



کمونئیست‌ها

و ضرورت برخورد با دین

ناتوانی بشر دین را آفرید و دین ناتوانی بشر را جاودانه ساخت

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

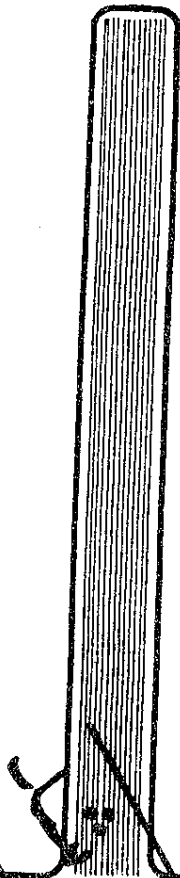
دوره سوم شماره ۵

پسر به ۱۳۶۳

www.vahdat.communisti.com



رهائی



★ جمهوری اسلامی بر بستر بحرانی حاد

اشاراتی پیرامون بحران سیاسی و اقتصادی رژیم ولایت فقیه
در پرتو رویدادهای اخیر

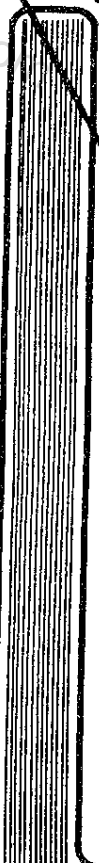
پرپو لیسم،
بوند ییسم،
استالینیسم،
« کابلد شکافی » حزب کمونیست ایران

تخریب

سازمان وحدت کمونیستی
دوره سوم شماره ۸
مهر ماه ۱۳۶۴



رهائی



★ مروری بر وضعیت کنونی و چشم انداز آینده

بودجه سال ۱۳۶۴
بیان و روشکستگی رژیم جمهوری اسلامی
یک بررسی اجمالی

نقد طرح برنامه ۵۰ س. ج. ف. خ. ا.
★ «برنامه» ، مسأله این نیست !
★ قلب جهان بی قلب بر بونده نقله
★ اعلامیه های منتشر شده

تخریب

سازمان وحدت کمونیستی
دوره سوم شماره ۷
مرداد ماه ۱۳۶۴

اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

سال اول شماره اول - اسفند ۱۳۶۰

پیشگفتار

شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

۱ - بررسی مسئله آلترناتیو

پیغام

شعر بلندی از : الف یامداد

تئوری های بحران در جهان سرمایه داری

توضیح چند تئوری

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۱ - پ . سوتیزی : آیا در شوروی طبقه حاکمی وجود دارد؟

فخره ، پیشمرگه کرد

یک داستان کوتاه

نهفته سخنان «سوسیالیسم و انقلاب»

اندیشه های کهن ، قالبهای نوین

در افشاء ماهیت دین

۱ - ف . انگلس : اداء سهم نسبت به مسیحیت اولیه

سندی محرمانه : پیرامون اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی

گزارش رایزن های اقتصادی کشورهای بازار مشترک

معرفی کتاب

منتشر شده

اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
شماره ۲ مهر ۱۳۶۳

پیشگفتار

شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک ؟

۲ - بررسی يك ادعا و نکاتی پیرامون موانع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوازی در ایران

ملاحظاتى درباره انترناسیونال سوم و مسئله شرق

۱ - از انقلاب اکبر تا پایان کنگره اول

کردستان در درازنای شب

يك داستان

از «راه کارگر» تا «سازمان کارگران انقلابی ایران»

خط چهار یا خط حزب توده

چند شعر

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۲ - پاسخ متدل به سوئیزی : چرا بوروکراسی شوروی طبقه حاکم نوینی نیست ؟

چهره اپوزیسیون در آینه

جسک طبقاتی در «سینه» پاریس ۱

در باره دین

۱ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنون

ف . انگلس : برونو بائر و مسیحیت اولیه

منتشر شد

اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
شماره های ۳ و ۴ ، اسفند ۱۳۶۳

پیشگفتار

یادی از ۲۲ بهمن

درگیری های مسلحانه حزب دموکرات و کومله به نفع کیست؟
برونده درگیری های اخیر : ریشه ها ، شیوه ها ، عملکردها ، اثرات و بی آمدها

وقتی که سرمایه داران نعلین پوش قانون کار جمهوری اسلامی
مقدی برپیش نویس قانون کار جمهوری اسلامی

«حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست» امک؟
(۱) مدخلی بر مباحث

روایتی که می ماند

گزارشی از مسلخ اوین
شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

۳ - بررسی يك ادعا و نکاتی پیرامون ساخت و ترکیب درونی شورا
بحران بانک های جهان سرمایه داری

جنبه هایی از يك مسئله

ملاحظات در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق

۲ - در فاصله بین دو کنگره اول و دوم کمترین

سیمرغ های زمانه - يك شعر

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۳ - پل سونیزی به ارست مندل پاسخ می دهد

نثر آخوندی - از علی اکبر دهخدا

اسلام بر بستر چه شرایط تاریخی - جهانی بوجود آمد؟

۲ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

«کتاب مکاشفه»

تحقیق دیگری از انگلس در باره مسیحیت اولیه

جهان وهم آلود پندار بافان حرفه ای

بررسی کتاب علی شریعتی : «فاطمه ، فاطمه است»

منتشر شده است



هموطنان مبارز

ادامه مبارزه رفقایمان در ایران با رژیم قرون وسطائی و وحشی خمینی و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تک تک شما امکان پذیر نخواهد بود. مطمئن باشید که کمک های مالیتان، هر قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات و مبارزات رفقایمان در ایران نقش تعیین کننده ای خواهد داشت. کمک های مالی خود برای ارسال به داخل را به آدرس بانکی زیر ارسال دارید.

CREDITANSTALT

6020 21 27837

Schottengasse 6

1011 Wien

AUSTRIA

www.vahdatcommunisti.com

مقالات ، پیشنهادات ، نامه ها ، قبوض کمک های نقدی و غیره
را ، به هر يك از آدرس های زیر که می فرستید ، لطفا رونوشت (و یا
فتوکپی) آن را به آدرس دیگر نیز ارسال دارید .

آدرس ها :

ALIAS

Postfach 396

1060 Wien

AUSTRIA

ANDICHE-RAHAI

Rue du Progres, 111a

2300-LA CHAUX-DE-FONDS

SUISSE

آدرس بانکی :

CREDITANSTALT

6020 21 27837

Schottengasse 6

1011 Wien

AUSTRIA